

تته پوئبلا

بنیانگذار فدراسیون زنان کوبا

زنان در انقلاب کوبا



به کوشش: ماری-آلیس واترز

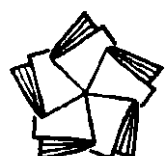
ع. ا. بهرامی

زنان در انقلاب کوبا

زنان در انقلاب کوبا
گفتگو با تته پوئبلا
(بنیانگذار فدراسیون زنان کوبا)

به کوشش:
ماری - آلیس واترز

مترجم:
ع.ا. بهرامی



نشر گل آذین
۱۳۸۲

واترز، ماری آلیس؛ ۱۹۴۲ - م
 زنان در انقلاب کوبا / گفتگو با تته پوئبلا (بنیانگذار فدراسیون زنان کوبا)
 به کوشش ماری - آلیس واترز؛ مترجم علی اصغر بهرامی. ۱۳۱۹ -
 تهران: گل آذین، ۱۳۸۲
 ۱۶۰ ص. : مصور، نقشه.
 ISBN 964 - 7703 - 07 - 4
 فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.
 Teté Puebla. The Mariane Grajales
 عنوان اصلی:
 Women's Platoon, in Guba's Revolutionary War, 1956-58
 ۱. پوئبلا، تته، ۱۹۴۰ - م. Puebla, Tete، مصاحبه ها. ۲. زنان سیاستمدار - کوبا.
 ۳. حقوق زن - کوبا. الف. بهرامی، علی اصغر، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان:
 مصاحبه با تته پوئبلا (بنیانگذار فدراسیون زنان کوبا). واژه نامه.
 ۳۲۰/۰۸۲۰۹۷۲۹۱ HQ ۱۵۰۷/۵/۱۳۰۲
 ۱۳۸۲
 کتابخانه ملی ایران
 ۸۲ - ۱۱۴۶۶ م



نشر گل آذین

■ زنان در انقلاب کوبا ■

به کوشش: ماری - آلیس واترز

مترجم: علی اصغر بهرامی

چاپ اول: ۱۳۸۲

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

لیتوگرافی: طاووس رایانه

حروف نگاری و صفحه آرایی: نشر گل آذین

چاپ: کلمه پرداز

شابک ۴ - ۰۷ - ۷۷۰۳ - ۹۶۴ - ۷۷۰۳ - ۰۷ - ۴ ISBN 964 - 7703 - 07 - 4

E-mail: GOL_AZIN @ YAHOO!

نشر گل آذین: صندوق پستی: ۱۵۸۱ - ۱۶۳۱۵ تلفکس: ۲۸۵۱۲۰۱

فهرست

پیشگفتار	۷
سخنی درباره‌ی ماری - آلیس واترز	۹
سخنی درباره‌ی تته پوئبلا	۱۱
مقدمه	۱۵
از فعالیت‌های مخفی تا سیرامائسترا	۲۵
واحد رزمی زنان (ماریانا گراخالس)	۶۱
همبستگی اجتماعی (بنیان انقلاب)	۸۳
راه برای مساوات اجتماعی زنان باز می‌شود	۹۱
انقلاب دلیل وجودی ماست	۱۲۱
فرهنگ اصطلاحات و نام‌ها	۱۳۱
نمایه	۱۵۱

این اثر ترجمه‌ای است از:

Mary - Alice Waters

Teté Puebla, The Mariana Grajales

Women's Platoon, in Cuba's Revolutionary War, 1956-58

Pathfinder, New York.

First edition, 2003

پیش‌گفتار

هاوانا، ۱۹ نوامبر ۲۰۰۲

سال اسارت قهرمانان به دست امپراتوری سرمایه

بعد از خواندن کتاب باارزشی که براساس مصاحبه با هم‌رزم ما سرتیپ دلسا استر (تته) پوئبلا ویلترس^۱ نوشته‌اید، به نظرم رسید بهتر همان است که چیزی به عنوان پیش‌گفتار به آن نیفزایم، بلکه خواننده را به حال خود بگذارم تا مستقیم و بی‌هیچ واسطه‌ای صفات برجسته‌ی تته را به مدد پاسخ‌های سراسر وی کشف کند، صفاتی همچون انسان‌دوستی وی، زمینه‌ی محقرانه‌ی خانوادگی وی، جَنَم انقلابی‌گری وی، تا در نتیجه خواننده گشاده‌دستی عمیق و پایه‌های استوار انقلاب ما را بهتر بشناسد. همچنان که خود تته هم می‌گوید انقلاب را چنان عمیق و پُرشور زیسته است که نمی‌تواند انقلاب را از زندگی خود جدا کند. تنها شاید این نکته را بتوان افزود که با پی‌گرفتن روایت تته از انقلاب، خواننده می‌آموزد که تته را به چشم ستایش نگاه کند و به شناخت بهتری از عادلانه بودن آرمان ما دست یابد.

(امضا)

خوان آلمیدا بوسکه^۲

رئیس اتحادیه رزمندگان انقلاب کوبا

1 . Brigadier General Delsa Esther «Teté» Puebla Viltres.

2 . Juan Almeida Bosque.



ژنرال تته پوئبلا (سمت راست) به اتفاق ویراستار کتاب مری - آلیس واترز،
هاوانا، ۱۸ نوامبر ۲۰۰۰

سخنی درباره‌ی ماری - آلیس واترز

ماری - آلیس واترز نویسنده‌ی مقدمه و ویراستار این کتاب، مدیر مؤسسه‌ی انتشاراتی پات‌فایندر^۱ و سردبیر مجله‌ی مارکسیستی انترناسیونال نوین است. واترز در سال‌های آغازین دهه‌ی شصت (۱۹۶۰) به جنبش سوسیالیستی ایالات متحده‌ی آمریکا پیوست. در آن سال‌ها جنبش سوسیالیستی تحت تأثیر جنبش حقوق سیاهان آمریکا و پیروزی‌های کارگران کوبا قرار داشت، که از انقلاب سوسیالیستی خود در مقابل هجوم و اشنگتن دفاع می‌کردند. واترز از سال ۱۹۶۷ عضو کمیته‌ی ملی حزب کارگران سوسیالیست بوده است. او هم اکنون یکی از رهبران حزب کارگران سوسیالیست آمریکاست.

ماری - آلیس واترز نویسنده‌ی آثار متعددی است، از آن جمله: فمینیسم و جنبش مارکسیستی «در دفاع از کوبا و در دفاع از انقلاب سوسیالیستی کوبا» و آثاری مانند روزا لوکزامبورگ سخن می‌گوید و آرایش، مد و بهره‌کشی از زنان^۲ و تقریباً پنج مجموعه از مصاحبه‌ها و آثار رهبران انقلاب کوبا به کوشش وی به چاپ رسیده است.

1 . Pathfinder.

۲ . کتاب آرایش، مد و بهره‌کشی از زنان (مسایل ، تحلیل‌ها و دیدگاه‌ها). به زبان فارسی ترجمه شده است (تهران: نشر گل‌آذین، افشنگ مقصودی، ۱۳۸۱).م



ژنرال تته پوئبلا نشان قهرمان جمهوری کوبا را از دست فیدل کاسترو دریافت می‌کند (دوم سپتامبر ۲۰۰۱). ویلما اسپین نیز که به همین افتخار دست یافته است، در این عکس دیده می‌شود.

سخنی درباره‌ی تته پوئبلا

دلسا استر «تته» پوئبلا سرتیپ نیروهای مسلح انقلابی کوبا است. وی از رزمندگان جنگ انقلابی کوبا بین سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۸ و نیز از بنیانگذاران حزب کمونیست کوبا و فدراسیون زنان کوبا (اف ام سی)^۱ می‌باشد. دلسا پوئبلا در تاریخ ۹ دسامبر سال ۱۹۴۰ در شهر یارا^۲، واقع در شرق کوبا به دنیا آمد.

دلسا پوئبلا به سال ۱۹۵۶ وارد دانش‌سرای تربیت معلم شهر مانزانیلو^۳ شد و در همان سال اول تحصیل به جنبش ۲۶ ژوئیه^۴ پیوست و به فعالیت‌های مخفی پرداخت، که همه‌ی تلاش‌ها و مبارزات این جنبش در جهت سرنگونی رژیم خودکامه و ظالم فول جنتسیو باتیستا^۵ بود. رژیم خودکامه‌ای که از پشتیبانی وسیع آمریکایی‌ها برخوردار بود. پوئبلا سال بعد را به انجام مأموریت‌ها و وظایف بی‌شماری گذراند، تا آن که یکی از اعضای جنبش دستگیر شد و زیر شکنجه اعتراف‌هایی کرد، و عضویت و فعالیت‌های پوئبلا در جنبش لو رفت. در سال ۱۹۶۷ پوئبلا به ناچار

1 . Federation of Cuban Women (FMC). 2 . Yara.

3 . Manzanillo. 4 . July 26 Movement.

5 . Fulgencio Batista.

تحصیل را وانهاد و به کوه‌های سیرامائسترا^۱ رفت، و به عضویت ارتش شورشی^۲ درآمد.

در ماه سپتامبر سال ۱۹۵۸ پوئبلا با تنی چند از زنان رزمنده‌ی کوبا واحد رزمی زنان را تشکیل دادند و خود او به فرمانده دومی واحد برگزیده شد. این واحد که نام ماریانا گراخالس را بر خود داشت [واحد رزمی زنان ماریانا گراخالس]^۳، نخستین واحد رزمی زنان در ارتش شورشی بود. از سپتامبر ۱۹۵۸ تا پیروزی انقلاب در ژانویه‌ی سال ۱۹۵۹ پوئبلا با درجه‌ی ستوانی در نبردهای بی‌شماری شرکت کرد. از پیروزی انقلاب به این سو نیز عهده‌دار مسئولیت‌های بسیاری بوده است، از آن جمله:

● از فوریه‌ی ۱۹۵۹، مسئول کمک به قربانیان ارتش شورشی و خانوادگی آنها.

● از فوریه‌ی ۱۹۶۳، مسئول آموزش ارتش در منطقه‌ی شرق کوبا.

● از اوت ۱۹۶۴، مسئول مزارع کودکانی بود که در جنگ یتیم شده بودند و نیز مسئول تأمین اجتماعی ارتش غرب کوبا.

● از آوریل ۱۹۶۶، عضویت در واحد ویژه؛ کار این واحد ویژه رسیدگی به اعضای خانوادگی داوطلبان مأموریت‌های اترناسیونالیستی است.

● از مارس ۱۹۶۹، مسئول طرح دآمداری گایکانامار^۴ در خاروکو^۵ واقع در غرب کوبا.

● از اکتبر ۱۹۷۸، مسئول شاخه‌ی نظامی حزب کمونیست، حوزه‌ی هاوانا. تته پوئبلا از سال ۱۹۸۵ تا کنون ریاست اداره‌ای را به عهده داشته است

1 . Sierra Maestra. 2 . The Rebel Army.

3 . Mariana Grajales Women's Platoon. 4 . Guaicanamar.

5 . Jaruca.

که مسئول کمک به رزمندگان انترناسیونالیست و خانواده‌ی آنها و نیز خانواده‌ی شهیدان انقلاب است.

تته پوئبلا چهل و شش سال است که در نیروهای مسلح انقلابی خدمت می‌کند؛ در سال ۱۹۵۸ به درجه‌ی ستوانی، در سال ۱۹۵۹ به درجه‌ی سروانی و در سال ۱۹۹۴ به درجه‌ی سرهنگی رسید. تته پوئبلا به سال ۱۹۹۶ به درجه‌ی ژنرالی (سرتیپی) ارتقا یافته است.

تته پوئبلا از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست کوبا و از سال ۱۹۸۰ تا کنون عضو کمیته‌ی ایالتی هاوانا و کمیته‌ی ایدئولوژیک حزب بوده است.

تته پوئبلا عضو مجلس ملی کوبا به نمایندگی از شهر هاوانا و نیز عضو کمیته‌ی دایمی دفاع از هاواناست.

تته پوئبلا از سال ۱۹۶۰ عضو فدراسیون زنان کوبا (اف ام سی) بوده است. از سال ۱۹۸۰ تا سال ۱۹۸۹ در کمیته‌ی ملی فدراسیون خدمت کرده و هم‌اکنون عضو کمیته‌ی ایالتی فدراسیون زنان، شاخه‌ی شهر هاواناست. وی به علاوه در کمیته‌ی اجرایی ملی اتحادیه‌ی رزمندگان انقلاب کوبا (ای سی آر سی) و نیز در کمیته‌ی اجرایی ایالت هاوانا کار می‌کند.

تته در سال ۱۹۶۰ با رائول کاسترو مرکادر^۱ ازدواج کرد. زمان آشنایی آن دو، رائول کاسترو مرکادر افسر ارتش شورشی بود و در ستون چه‌گوارا خدمت می‌کرد. رائول کاسترو مرکادر هم‌اکنون در نیروهای مسلح انقلابی درجه‌ی ژنرالی (سرتیپی) دارد. آنان دارای سه فرزند و پنج نوه هستند.

تته پوئبلا در سال ۲۰۰۱ نشان قهرمان جمهوری کوبا را که بالاترین افتخار در کشور کوبا است دریافت کرد.

تحوّلات هر عصر تاریخی را همیشه
می‌توان با معیار پیشرفت زنان در جهت
کسب آزادی سنجید... میزان آزادی زنان
معیاری است طبیعی برای سنجش آزادی
در کلیت آن.

کارل مارکس

پیش از پیروزی انقلاب، زنان چیزی
نبودند جز شئی، جز اسباب زینت
تخت‌خواب. بعد از انقلاب همه‌ی این‌ها
تغییر کرد. زنان در ابعاد وسیعی دست به
سازماندهی زدند، و در جهت دگرگونی
شرایط زندگی خود دست به کار شدند.

تته پوئبلا

واحد رزمی زنان

مقدمه

در جمع زنانی که در نیروهای مسلح انقلابی کوبا خدمت می‌کنند سرتیپ تته پوئبلا بالاترین درجه را دارد و قهرمان انقلاب کوبا است. سرتیپ تته پوئبلا در سال ۱۹۵۶ هنگامی که فقط پانزده سال داشت به جنبش مردم کوبا برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری خونریز باتیستا پیوست، حکومتی که از پشتیبانی وسیع ایالات متحده آمریکا برخوردار بود. کتاب حاضر داستان زندگی اوست؛ و از فعالیت‌های زیرزمینی او در شهر یارا که در دامنه‌ی کوه‌های سیرامائسترا در شرق کوبا واقع شده است، سخن می‌گوید. از زمانی که با درجه‌ی افسری در واحد زنان ارتش شورشی به خدمت مشغول شد تا زمانی که به هواداری و دفاع از تحولات اجتماعی و اقتصادی کوبا در دوره‌ی انتقالی پرداخت.

روز اول ژانویه‌ی سال ۱۹۵۹ که هنوز دو سال از آغاز نبردهای انقلابی نگذشته بود، ارتش باتیستا که توانایی مقابله با توفان انقلاب را نداشت از هم پاشید؛ پیشرفت سریع نیروهای ارتش شورشی و گسترش قیام توده‌ای و اعتصاب عمومی کوبا که با فراخوانی جنبش ۲۶ ژوئیه برپا شده بود دست به دست هم داده و باتیستای دیکتاتور و همدستان جنایتکارش و همه‌ی دزدها را از کوبا فراری دادند. و سرزمینی تولد یافت که توده‌های میلیونی کوبا سرافرازانه به آن نام «نخستین قلمروی آزاد قاره‌ی آمریکا» را دادند. قدرت انقلابی تازه که به بسیج روزافزون توده‌های کارگری واکنش

نشان می‌داد دست به کار شد و زندگی و شرایط کار میلیون‌ها کوبایی معمولی را دگرگون کرد. دولت نوپای کوبا با این اقدامات همه‌ی امتیازات به اصطلاح موروثی خانواده‌های ثروتمند آمریکایی و نوکران آن‌ها را نادیده گرفت. اینان از چندین دهه‌ی پیش، همه‌ی اهرم‌های تسلط بر اقتصاد کوبا را در دست داشتند، از کشتزارهای پرسود نیشکر و دامداری‌های بزرگ گرفته تا معادن نیکل و پالایشگاه‌های نفت و خطوط راه آهن و انحصارات خدمات رفاهی و بانک‌ها.

ظرف مدت تنها چند ماه، نخستین ستون‌های بنای نظام اجتماعی تازه و عادلانه‌تری برپا گشت. برنامه‌ی اصلاحات ارضی به شکل وسیعی انجام گرفت و حق مالکیت صد هزار خانواده‌ی روستایی نسبت به زمین‌هایی که روی آن کار می‌کردند به رسمیت شناخته شد. اجاره‌های توان‌فرسا، نرخ تلفن، قیمت برق و نرخ همه‌ی خدمات تقلیل یافت. آموزش همگانی و خدمات پزشکی به همه‌ی لایه‌های اجتماعی تعمیم یافت. تبعیض نژادی در مورد کار و فعالیت‌های همگانی غیرقانونی اعلام شد. روسپی‌خانه‌ها و قمارخانه‌ها که برای تفریح و خوش‌گذرانی اربابان امپریالیست برقرار شده بودند همه تخته شدند. و صدها هزار کارگر و دهقان، به ویژه جوانان به واحدهای تازه تأسیس میلشیا پیوستند و برای دفاع از دست‌آوردهای خود سلاح به دست گرفتند و آموزش دیدند.

در این میان خصومت و اشنگتن با این روند میهنی و مردمی بالا گرفت، اما کارگران و دولت کوبا حاضر نشدند قدمی پس بنشینند. مزدورانی که در آمریکا و با پول آن کشور سازمان یافته بودند دست به خرابکاری و سابوتاژ زدند، نقشه‌ی قتل رهبران انقلاب را کشیدند، و بارها دست به اقدامات تروریستی جنایتکارانه نسبت به خلق کوبا زدند، اما همه‌ی این‌ها نتیجه‌ی عکس داد و به تعمیق انقلاب کوبا انجامید. در آوریل سال ۱۹۶۱ حادثه‌ی خلیج خوک‌ها پیش آمد و جمعی مزدور با حمایت و رهبری

ایالات متحده آمریکا به خاک کوبا حمله آوردند، اما با واکنش استوار میلیشای مردمی و نیروهای مسلح و پلیس انقلابی کوبا روبه‌رو شدند. و حمله‌ی مزدوران در کمتر از هفتاد و دو ساعت نبرد سخت تمام عیار در پلایا خیرون^۱ درهم شکست. پیروزی در این نبرد که اکنون به نبرد پلایا خیرون مشهور شده است به نقطه عطف تعیین‌کننده‌ای در روند انقلاب کوبا تبدیل گشت.

و سرانجام از درون مبارزات طبقاتی عظیم این سال‌ها نخستین انقلاب سوسیالیستی نیمکره‌ی غربی سر برآورد.

در صفحات این کتاب با زنان و مردان عادی کوبا آشنا می‌شویم، زنان و مردانی که سازندگان تاریخ انقلاب کوبا هستند، و بسیاری از آن‌ها مثل تته پوئلا در سال‌های آغازین انقلاب سنین نوجوانی رامی گذراندند. و می‌بینیم خود آنان نیز چگونه در روند این مبارزات متحول شده‌اند. نخست با مسیر پُردست‌انداز جریان‌های طبقاتی آشنا می‌شویم که به مدت چهل سال به کارگران قدرت داده است تا راه را بر امپریالیسم آمریکا سد کنند، از راه رفته دفاع کنند، و جامعه‌ای براساس روابط اقتصادی و اجتماعی تازه‌ای بنا کنند که با واقعیت‌های ددمنشانه‌ی سرمایه‌مداری در تضاد است.

در صفحات آینده می‌بینیم که راه پیشرفت، راهی که زنان کوبا در نیم قرن گذشته از آن رفته‌اند چگونه راهی است، و می‌بینیم برای گذر از این راه لازم است اکثریت توده‌های کارگران دست به کار شوند و سنگر طبقات ممتاز مالک را درهم بکوبند، چرا که همین صاحبان مال و قدرت‌اند که از موقعیت درجه دوم زنان در جامعه سود می‌برند. و نیز خواهیم دید که به چه دلیل برای رسیدن به هدف فوق وجود کادرهای انقلابی خاصی ضروری است، کادرهایی که نسبت به پیشرفت زنان و

1 . Playa Girón.

کسب حقوق مساوی برای آنان متعهد می‌باشند. هشت سال بعد از پیروزی شورشگران و سرنگونی باتیستا، در دسامبر سال ۱۹۶۶ اجلاس عمومی فدراسیون زنان کوبا برگزار شد، و فیدل کاسترو نخست‌وزیر کوبا در سخنرانی خود خطاب به اجلاس، توجه همگان را به تعداد زنانی جلب کرد که وظیفه‌ی سنگین و چالش‌برانگیز تازه‌ای را در برنامه‌های کشاورزی به عهده گرفته‌اند، یعنی درست در همان حیطه‌ای که پیش از این تعصبات گسترده‌ی اجتماعی مانع از آن می‌شد که زنان بتوانند مسئولیت‌های رهبری را به عهده بگیرند. یکی از این زنان، همچنان که در صفحات این کتاب خواهیم دید، تته پوئبلاست. کاسترو در ادامه‌ی سخنان خود گفت:

این یکی از بزرگ‌ترین درس‌هایی است که آموخته‌ایم، یکی از بزرگ‌ترین پیروزی‌های ما بر تعصباتی است که بر جهان حاکم بوده است، و این تعصبات حرف دیروز و امروز و قرن‌ها نیست، پدیده‌ی هزاره‌هاست، منظور من از این تعصب، تعصب هزاره‌هاست که همه فکر می‌کنند از زنان هیچ کاری ساخته نیست جز ظرف شستن و رخت شستن و اتوکشیدن و آشپزی و خانه‌داری و بچه آوردن (کف زدن و هلهله‌ی حاضران) حرف من بر سر این تعصب قدیمی و دیرپاست که زنان را در جامعه زیردست می‌خواهد. و نتیجه آن بوده است که زنان در جامعه از کارهای خلاقه و سازنده محروم مانده‌اند.

این گونه تعصب‌ها هزاران سال است که بر جامعه‌ی بشری حاکم است؛ این تعصب‌های جان‌سخت تا به امروز در همه‌ی نظام‌های گوناگون اجتماعی وجود داشته‌اند. سرمایه‌مداری را در نظر بگیرید؛ زنان جامعه‌ی سرمایه‌مداری مقصودم زنان فرودست است – این زنان گرفتار استثمار مضاعف و تحقیر و توهین مضاعف هستند. زنان تهیدست

که خود جزو طبقه‌ی کارگر یا متعلق به خانواده‌ی کارگراند، نخست به این دلیل مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند که صرفاً فقیراند، که کارگراند.

اما این زمان مشکل دیگری هم دارند: این زنان حتا اگر کارگر هم باشند، درون طبقه‌ی خودشان هم مورد تحقیر و بی‌اعتنایی قرار می‌گیرند. زن جامعه‌ی سرمایه‌مداری از یک سو مورد بهره‌کشی و تحقیر استثمارگران قرار می‌گیرد، او را دست‌کم می‌گیرند، و از سوی دیگر درون طبقه‌ی خود نیز قربانی تعصبات بی‌شماری است...

اگر قبول کنیم که زنان کشور ما در گذشته قربانیان استثمار مضاعف و تحقیر مضاعف بوده‌اند، پس به این نتیجه‌ی ساده می‌رسیم که زنانی که در انقلاب اجتماعی شرکت می‌کنند باید به صورت مضاعفی از روحیه‌ی شورشگری برخوردار باشند. [کف زدن حاضران]

و همین خود شاید دلیل شرکت وسیع زنان ما در انقلاب باشد، یا دست‌کم بتواند بیانگر بنیادهای اجتماعی آن باشد و نشان دهد چه پیش‌آمد که زنان کوبا با شور و شوق، با اراده‌ی استوار، با سرسختی و وفاداری از انقلاب حمایت کردند.

اگر به عمق پدیده نگاه کنیم می‌بینیم این انقلاب برای زنان ما دو انقلاب بود؛ آزادی مضاعف و دوگانه بود: یکی آن که زنان خود بخشی از طبقه‌ای بودند که مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفت، و دیگر آن که صرفاً به دلیل زن بودنشان، هم در مقام کارگر و هم در مقام زن قربانیان تبعیض بودند، و این مشخصه‌ی جامعه‌ی استثمارگر است.

واکنش زنان کوبا به انقلاب با همین واقعیت همخوان است؛ با این واقعیت همخوان است که انقلاب برای آنان چه به همراه داشته است... دلایل اقتصادی به جای خود، در جامعه‌ی ما دو گروه وجود دارد، دو بخش خاص از جامعه‌ی ما گذشته از انگیزه‌های اقتصادی، با انگیزه‌های دیگری با انقلاب همدلی کرده‌اند، با شور و شوق با انقلاب

همدلی کرده‌اند: که یکی جمعیت سیاه‌پوست کوبا است و دیگری زنان کوبا.

روایت تته پوئبلا تصویر روشن و عینی این دگردیسی انقلابی است و نشان می‌دهد این مرحله‌ی انتقالی انقلاب کوبا چگونه صورت گرفته است، این تصویر نشان می‌دهد شرکت و درگیر شدن در مبارزات انقلابی برای زن جوانی مثل تته پوئبلا که متعلق به خانواده‌ی فقیری از طبقه‌ی زحمتکش ایالت اوریا تته است چه معنایی دارد: چگونه و به چه دلیل این زن جوان حاضر نشده شرایط موجودتن در دهد، آرزوها و دست‌آوردهای او چه بوده‌اند؛ چگونه با تشدید و بالا گرفتن نبرد، خود او رشد کرده و متحول شده است. تته پوئبلا از روحیه‌ی زنان در قرارگاه‌های ارتش شورشی در سیرا مائسترا چنین یاد می‌کند: «چیزی که بیش از همه موردنظر ما بود این بود که حق داشته باشیم، به ما اجازه دهند در نبردها شرکت کنیم.» پوئبلا با بیانی که از اراده و تلاش پی‌گیر زنان برای کسب حقوق مساوی حکایت دارد، می‌گوید: «ما پیش از آن ثابت کرده بودیم که زنان تقریباً از عهده‌ی هر کاری برمی‌آیند... می‌گفتیم، اگر قرار است ما زنان همه‌ی وظایف انقلاب را انجام دهیم، پس چرانی‌گذارند دوش به دوش مردان و مثل مردان بجنگیم؟»

ژوئیه‌ی سال ۱۹۵۸ نیروهای رژیم باتیستا دست به تهاجم وسیعی زدند که به شکست آن‌ها انجامید، و بعد ارتش شورشی خود را برای ضد حمله‌ای که به پیروزی آنان انجامید آماده کرد؛ در همین زمان «از فرماندهی کل خواستیم به ما زنان اجازه دهد سلاح به دست بگیریم و بجنگیم. فرماندهی کل موافقت کرد. فیدل گفت بله؛ و زنان اجازه یافتند سلاح به دست و رو در رو با دشمن بجنگند.»

در آن زمان تعصبات ضد زن هنوز حتا در بهترین رزمندگان ما ریشه‌های عمیق داشت و فیدل کاسترو و نزدیکان وی در کادر رهبری

ارتش شورشی دست به مبارزه‌ی سیاسی شدیدی برای از پیش پا برداشتن این تعصبات و تشکیل واحد رزمی زنان زده بودند، که این خود میزانی برای ارزیابی قابلیت‌های کادر رهبری انقلاب کوبا است. این اقدام یکی از مهم‌ترین گام‌هایی بود که فرماندهی ارتش شورشی در گیرودار جنگ برداشته بود، و بیانگر خط مشی آینده‌ای بود که این نیروی انقلابی تازه بعد از درهم کوبیدن دیکتاتوری در زمینه‌ی اجتماعی و طبقاتی در عمل در پیش می‌گرفت.

شکایت عده‌ای از مردها این بود که «وقتی این همه مرد غیرمسلح داریم، چه لزومی دارد این سلاح‌های معدود را به دست زنان بدهیم؟» و فیدل کاسترو در پاسخ به این جمع معترض می‌گفت، «برای این که آن‌ها از نظر کار سربازی از شما بهتراند. انضباط را بیش از شما رعایت می‌کنند.»

کارنامه‌ی واحد رزمی زنان در صحنه‌های نبرد ثابت کرد که تصمیم رهبری برای تشکیل این واحد درست بوده است، و فعالیت‌های این زنان راه را برای کسب موفقیت‌های بیشتر در روند پیشرفت انقلاب باز کرد. اسمی که روی واحد رزمی زنان گذاشتند مناسب‌ترین اسم ممکن بود. نامی که به این واحد ارتش شورشی دادند (واحدی که تته پوئبلا فرمانده دوم آن بود) نام یکی از زنان قهرمان کوبا در جنگ‌های استقلال است؛ این جنگ‌ها به سده‌ی نوزدهم مربوط می‌شوند که مردم کوبا برای بیرون آمدن از زیر سلطه‌ی اسپانیایی‌ها دست به اسلحه بردند. نام این زن ماریانا گراخالس^۱ است. این بانوی سیاه‌پوست شش پسر داشت و همه را به میدان جنگ فرستاد تا برای آزادی کوبا بجنگند؛ هشت تن از اعضای خانواده‌ی این زن در جنگ کشته شدند. برجسته‌ترین پسر وی، ژنرال افسانه‌ای ارتش استقلال، آنتونیو ماتسئو^۲ نام داشت، و به غول مفرغی معروف بود. غول مفرغی در یکی از نبردهای سال ۱۸۹۶ جان باخت. نام

گراخالس نماد روحیه‌ی مقاومت و اراده‌ی تزلزل‌ناپذیر همه‌ی ستمدیدگانی شده است که در سراسر جهان برای کسب آزادی مبارزه می‌کنند.



مصاحبه‌ای که می‌خوانید در دو نشست در هاوانا، پایتخت کوبا انجام گرفته است؛ نشست اول در تاریخ ۱۸ دسامبر سال ۲۰۰۰ برگزار شده است، و نشست دوم اول مارس ۲۰۰۲. این مصاحبه با حمایت و تشویق رهبری اتحادیه‌ی رزمندگان انقلاب کوبا انجام گرفته است، به ویژه رییس این اتحادیه، فرمانده‌ی انقلاب خوان آلمیدا که پیش‌گفتار کتاب را نیز هم او نوشته است و سرتیپ هاری ویلگاس، که اکنون معاون اجرایی این اتحادیه است.

و اگر کمک و پشت‌کار و توانایی ایرایدا آگیره‌چو^۱، ویراستار کوبایی نبود، امکان نداشت دست‌نوشته‌ها، آن هم به این صورت کامل شود، به صورتی که دارای کیفیت و دقت مطلوب آن‌گونه که ما می‌خواستیم باشد، و امیدوارم این خواست ما تحقق یافته باشد.

از شخص تته پوئبلا به ویژه سپاس‌گزاریم، که وقت و دقت خود را با گشاده‌دستی در اختیار ما گذاشت و عکس‌های دست اول و بی‌نظیر این کتاب را از آرشیو شخصی خود برایمان انتخاب کرد.

کار تنظیم صفحات مصور این کتاب را دلفین خیکس^۲، کارمند نشریه‌ی گرانما و رهبری فدراسیون زنان کوبا و نیز مانوئل مارتینز کارمند نشریه‌ی بوهمیا^۳ انجام داده‌اند.^۴

تهیه‌ی فهرست اصطلاحات و حاشیه‌ها و قسمت اعظم ویرایش و

1 . Irida Aguirrechu.

2 . Delfin Xiqués.

3 . Bohemia.

۴ . این توضیحات مربوط به مطالب کتاب به زبان اصلی است. ناشر

آماده‌سازی کتاب به زبان انگلیسی کار مایکل تاب^۱، ویراستار انتشاراتی پات‌فایندر است. لویی مادرید ویراستار پات‌فایندر در نخستین مصاحبه با تته پوئبلا شرکت داشت و مسئولیت آماده‌سازی نهایی متن اسپانیایی به عهده‌ی او بوده است. مارتین کوپل^۲، ویراستار نشریه‌ی پرسپکتیوا موندیال^۳ در دومین جلسه‌ی مصاحبه شرکت داشت. انتشار همزمان متن انگلیسی و اسپانیایی این کتاب را مدیون کار گروه بزرگی از داوطلبانی هستیم که با بخش بین‌المللی برنامه‌ی چاپ مجدد انتشاراتی پات‌فایندر^۴ همکاری می‌کنند. این داوطلبان وقت و توانایی خود را در اختیار ما گذاشتند و این کتاب را ترجمه کردند، ویرایش کردند، صفحه‌بندی کردند، نمونه‌خوانی کردند، عکس‌ها و نقشه‌ها را آماده کردند، و با کارایی تمام خدمات دیگری انجام دادند که در کار آماده کردن دست‌نوشته‌ها برای چاپ بسیار مغتنم بود.

و اکنون با تلاش جمع بسیاری از آنان فصل دیگری از تاریخ پُربار انقلاب کوبا در دسترس همگان قرار گرفته است. کتاب *واحد رزمی زنان [ماریانا گراخالس]*^۵ را به زنان و مردان جوان در چهار گوشه‌ی جهان امروز تقدیم می‌کنیم، به جوانانی که مثل سلف خود، تته پوئبلای پانزده ساله به ستم‌ها و بی‌عدالتی‌های نظام سرمایه‌مداری که اسیر آنند گردن نمی‌نهند، و سرِ آن دارند که به دیگران پیوندند و با صفوف فشرده برای ساختن جهانی بهتر به نبرد برخیزند.

ماری - آلیس واترز

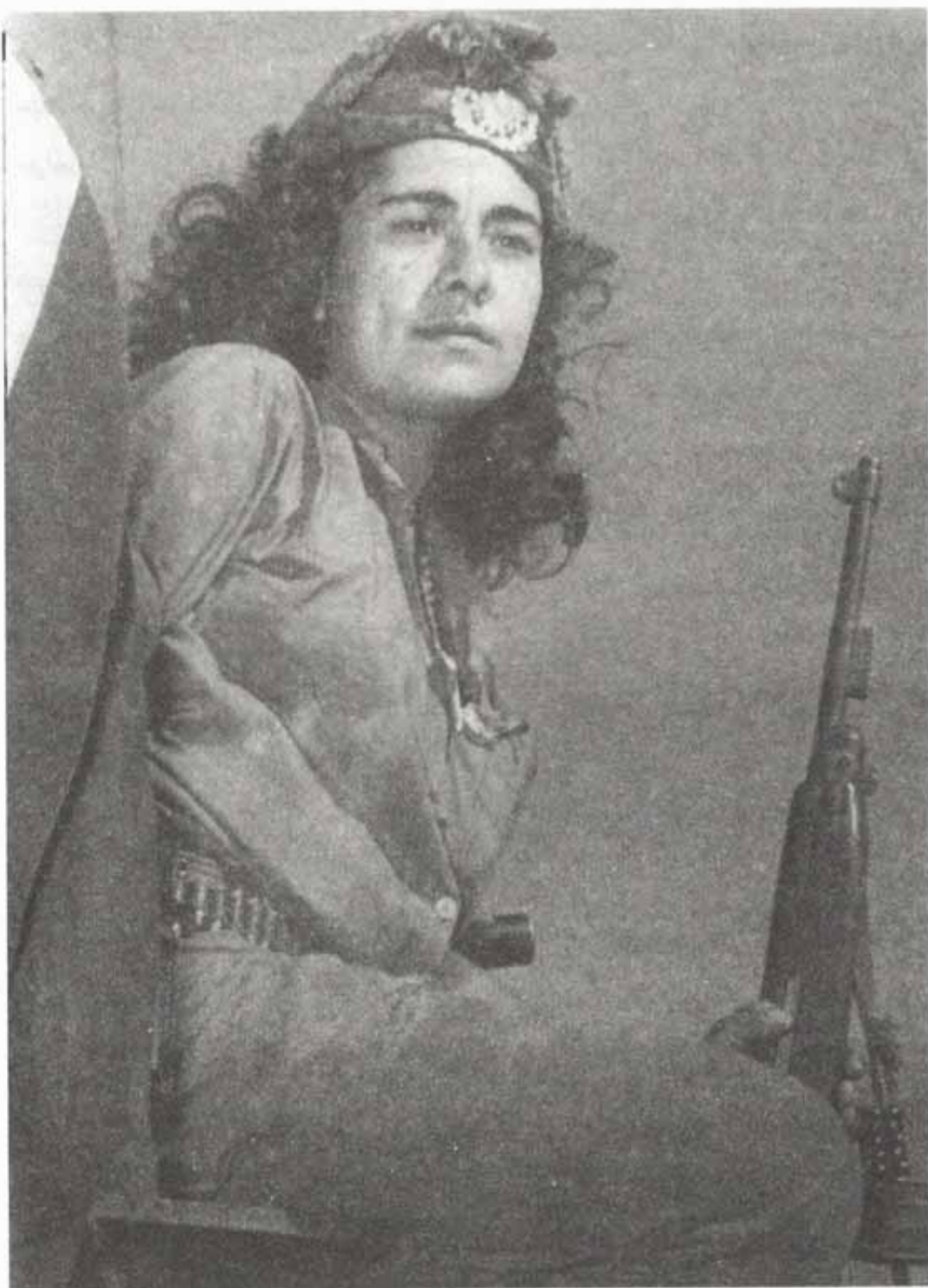
نوامبر ۲۰۰۲

1 . Michael Taber. 2 . Martin Koppe.

3 . Perspectiva Mundial.

4 . Pathfinder Reprint Project.

۵ . نام اصلی کتاب «واحد رزمی زنان [ماریانا گراخالس]» است که ترجیح داده شد در ترجمه فارسی آن از نام ساده‌تر و ملموس‌تر «زنان در انقلاب کوبا» استفاده شود. ناشر.



ستوان تته پوئبلا، فرمانده دوم واحد رزمی زنان [ماریانا گراخالس]،
در ماتانزاس، به هنگام حرکت کاروان آزادی، ژانویه ۱۹۵۹.

من همیشه یک رزمنده‌ی واحد
ماریانا باقی می‌مانم تته پوئبلا

از فعالیت‌های مخفی تا سیرامائسترا

ماری - آلیس واترز: یکی از بهترین معیارهایی که برای ارزیابی انقلاب کوبا در دست داریم دگرگونی‌های عمیقی است که در زمینه‌ی جایگاه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی زنان روی داده است. در سراسر جهان مبارزان انقلابی بسیاری، چه زن و چه مرد، وجود دارند که هوادار مساوی بودن زنان با مردان هستند و علاقه‌مندند کیفیت این دگردیسی را درک کنند. این تحول چگونه روی داد؟ رهبری دارای چه ویژگی‌هایی بود که این مهم به انجام رسید.

تقریباً پنج دهه می‌شود که شما مسئولیت‌های مهمی در مبارزات زحمتکشان کوبا برعهده داشته‌اید، زحمتکشانی که برای دفاع از انقلاب و تعمیق آن مبارزه می‌کنند، و تلاش می‌کنند خود و سرزمین خود را متحول و دگرگون کنند و بر سیر تاریخ اثر بگذارند. امروز شما سرتیپ نیروهای مسلح انقلابی کوبا هستید، شاید روزگاری که نوجوان بوده و تازه به مبارزان

پیوسته بودید، این موفقیت‌ها را حتی به خواب هم نمی‌دیدید. چه شد که دختر جوانی که در یکی از شهرهای کوچک ایالت اوریا^۱ته^۱ بزرگ شده بود در دهه‌ی پنجاه به جنبش انقلابی آن سال‌ها راه یافت و همدوش دیگران دست به مبارزه برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری باتیستا زد؟

تته پوئبلا: من دختر یک خانواده‌ی بسیار تنگدست شهر یارا^۲ هستم، که از شهرهای ایالتی است که امروز ایالت گرانما^۳ خوانده می‌شود و در شرق کوبا قرار دارد. پدرم دهقان بود و قطعه زمین کوچکی داشت. هشت برادر و خواهر دارم و فرزند ارشد خانواده‌ام.

پدر بزرگ و مادر بزرگم مرا بزرگ کرده‌اند، و آن روزها حتی یک اسباب‌بازی هم نداشتم که از فروشگاه خریده باشیم. اسباب‌بازی من همان عروسک‌های لته^۴ ای بود که مادر بزرگم با کهنه پاره درست می‌کرد. همیشه حسرت یک عروسک واقعی را داشتم.

در کوچکی خیلی فعال بودم. دوچرخه سوار می‌شدم، اسکیت بازی می‌کردم. از روی پل می‌پریدم. توی رودخانه شنا می‌کردم. اسب‌سواری می‌کردم. همیشه چاچا و مامبو می‌رقصیدم. همیشه بیس‌بال بازی می‌کردم، آن هم خشن و حسابی، نه آن طور که دختر بچه‌ها بازی می‌کردند. دلم می‌خواست توپ‌انداز باشم. همه‌ی این‌ها مرا برای زندگی، برای مبارزه آماده می‌کرد.

خانواده‌ی من همه هوادار جنبش انقلابی ۲۶ ژوئیه بودند، اصلاً متعلق به جنبش بودند. دو تا از برادرهایم بعدها وارد ارتش شورشی شدند، و

1 . Oriente.

2 . Yara.

3 . Granma.

۴ . Rog همان پارچه‌های کهنه و بدردنخور را می‌گویند.

همه‌ی عموها و دایی‌هایم سرانجام گذارشان به سیرامائسترا^۱ افتاد و افسر شدند. خانواده‌ی من یک خانواده‌ی چریکی است، خانواده‌ی انقلابی است. خودم در سن پانزده سالگی وارد جنبش ۲۶ ژوئیه شدم. آن زمان در یارا زندگی می‌کردم و در یکی از مدرسه‌های مانزانیلو^۲ درس می‌خواندم.

لویی مادرید: در آن زمان وضع سیاسی کوبا چگونه بود؟
پوئبلا: خراب بود. دیکتاتوری باتیستا اقدام به قتل و بدرفتاری با مردم کرده بود.

در آن زمان واحد ویژه‌ای به نام بیرهای ماسفرد^۳ برای سرکوبی مردم تشکیل شده بود. این واحد یک جوخه‌ی مرگ بود. مردم را دستگیر می‌کردند و دستگیرشدگان را شکنجه می‌کردند و می‌کشتند. در شهر ما یارا مردی بود به نام خونتینو سوتیل^۴، که از آدمکش‌های همین دار و دسته‌ی ماسفرد بود. این آدم دست و پای قربانیان را می‌بست و توی گونی می‌انداخت. بعد هم روی قربانی بنزین می‌ریخت و او را آتش می‌زد. عده‌ای را به همین شکل کشت.

هیچ یادم نمی‌رود چطور آدم‌های رژیم باتیستا به دو تن از رفقای ما در یارا تجاوز کردند؛ اسم یکی‌شان امیلیا پوئبلا بود که از خویشان خودم بود، و رفیق دوم جئورجینا باربان^۵ بود. سربازهای پادگان مانزانیلو دسته‌جمعی به آن‌ها تجاوز کرده بودند. می‌گفتند پنجاه سرباز به آن دو نفر تجاوز کرده‌اند. این دو نفر همه‌ی زندگی خود را وقف انقلاب کردند.

1 . Sierra Maestra.

2 . Manzanillo.

3 . Masferreris Tigers.

4 . Juventino Sutil.

5 . Georgina Barbán.



رولاندو ماسفر، تاجر و سیاست‌مداری که از باتیستا هواداری می‌کرد، و رهبر جوخه‌های مرگ بود که به بیرهای «ماسفر» شهرت داشتند. این عکس ژانویه ۱۹۵۹ گرفته شده است و ماسفر را هنگام خروج از اداره‌ی مهاجرت مک‌آلن (تگزاس) بعد از گرفتن اجازه‌ی ورود به آمریکا نشان می‌دهد.

این نوع تجربه‌ها بود که ما را به مبارزه می‌کشاند. تقریباً همه‌ی جوان‌های شهر ما به همین راه رفتند.

ما همه مصمم بودیم به طور مستقیم در مبارزه شرکت کنیم، و وارد جنبش انقلابی می‌شدیم. هیچ کدامان از خانواده‌های ثروتمند نبودیم. همه جزو خانواده‌ی کارگران فقیر بودیم. چیزی که باعث می‌شد در مبارزه شرکت کنیم توهین و تحقیر بود، شکنجه بود، جنایت‌هایی بود که به دست رژیم دیکتاتوری باتیستا و همدستان و دار و دسته‌ی باتیستا صورت می‌گرفت.

واترز: شهر یارا به دلیل تعداد رزمندگانی که از آن برخاسته‌اند دارای شهرت خاصی است. از جوانان دیگری بگویید که در آن سال‌ها در مبارزه شرکت داشتند.

پوئبلا: از میان این جوان‌ها کسانی برخاستند که بعدها در نیروهای مسلح انقلابی به مقام ژنرال^۱ رسیدند. مثلاً هاری ویله گاس^۱ را داریم که بعدها همدوش چه^۲ [گوارا] در کنگو و بولیوی جنگید. یا ژنرال مانوئل لاستره^۳ که در گذشته با هم به مدرسه و کلیسا می‌رفتیم. یا ژنرال ارتش لئوپولدو چترافریاس^۴ که انترناسیونالیست است و در اتیوپی و آنگولا جنگیده است. یا نورما فرر^۵، یا فلور پرز چاوز^۶ که در نبرد مافو^۷ مجروح شد. یا سرتیپ اورستس گرا^۸.

1 . Harry Villegas.

۲ . چه در زبان آرژانتینی علامت تحبیب است، مثل داداش. م.

3 . Manuel Lastre.

4 . Leopoldo Cintra Frias.

5 . Norma Ferrer.

6 . Flor Pérez Chávez.

7 . Maffo.

8 . Orestes Guerra.



پلیس باتیستا دانشگاه هاوانا را اشغال و غارت می‌کند، ۲۱
آوریل ۱۹۵۶؛ نفر جلو که عینک آفتابی به چشم دارد رافائل
سالاس کانیزارس است، که یکی از بدنام‌ترین آدمکش‌های
باتیستا بود. دانشگاه هاوانا تا اول ژانویه ۱۹۵۹ که رژیم
باتیستا سقوط کرد تعطیل بود.

من نسبت به بعضی از رزمندگان، عشقی برادرانه پیدا کردم. رفقای من مثل خوان رامون «تورتو» فیگه‌روا^۱، که فرمانده بود و تحت فرمان راثول کاسترو فعالیت می‌کرد و در جنگ کشته شد. گاهی از من می‌پرسند چرا رابطه‌ی نزدیک خودم را با شهر زادگاهم حفظ کرده‌ام. البته خانواده‌ی ما هنوز هم در یارا زندگی می‌کند؛ مادرم، برادرها، خواهرها.

اما حقیقت این است که روزی که من و دوستانم راهی سیرامائسترا شدیم، قرار بر این گذاشتیم که هر کس زنده ماند، بعدها به جای دیگران به زادگاهمان برود. به همین دلیل است که من هنوز هم پیوندم را با یارا حفظ کرده‌ام. دلیل رفتنم به یارا صرفاً این نیست که اهل این شهرم، بلکه رفتنم به یاد هم‌زمانی است که در انقلاب جان باختند. و این احساس ریشه‌ی عمیقی در من پیدا کرده است. ما به این حرفه‌ایی که راجع به مرگ می‌زنند اعتقادی نداریم، اما ما همه رفیق و هم‌زم بودیم. ما همراه هم به روزهای آغازین جنگ برمی‌گردیم.

مادرید: روزی که به جنبش پیوستید درگیر چه نوع فعالیت‌های انقلابی بودید؟

پوئبلا: فعالیت‌های مختلفی می‌کردم. اوراق قرضه می‌فروختم و پول جمع می‌کردم، اسلحه جابه‌جا می‌کردم، کمک می‌کردم رفقا به سیرا بروند. کارهایی که به جنگ انقلابی مربوط می‌شدند.

یک بار روز عید سن ژوزف که قدیس حامی شهر ماست، می‌شود روز ۱۹ مارس سال ۱۹۵۷، رفتیم شهر و توی همه‌ی خیابان‌ها از این

1 . Juan Ramón «Turto» Figueroa.



تظاهرات دانشگاه هاوانا، چند ماه بعد از کودتای نظامی ۱۰
مارس ۱۹۵۲. در تابوتی که دانشجویان بر دوش دارند قانون
اساسی سال ۱۹۴۰ است، که نماد به خاک سپردن اصول قوانین
در رژیم باتیستا است.

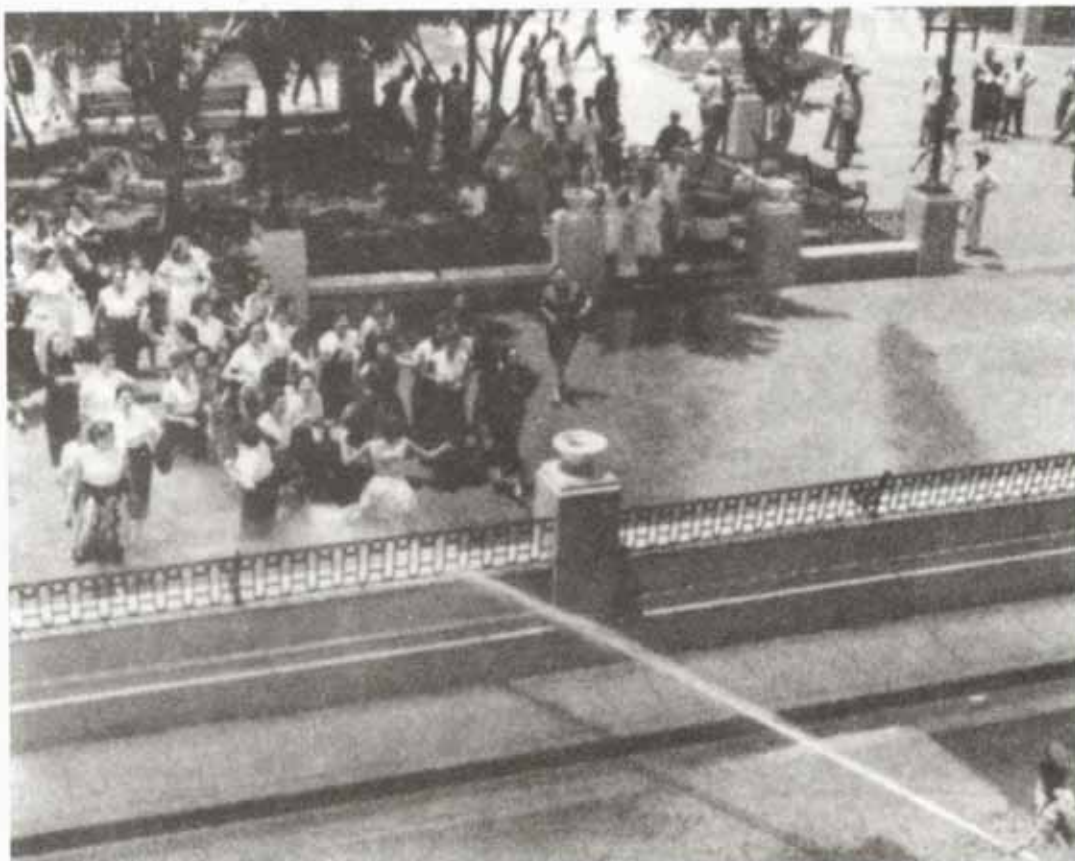
میخ‌های سه گوش ریختیم. نتیجه این شد که اتومبیل‌هایی که وارد شهر می‌شدند همه پنچر شدند؛ وظیفه‌مان فلج کردن شهر بود. یک دفعه‌ی دیگر هدفمان قطع همه‌ی سیم‌های برق بود.

توی شهر یک واحد پاسداری بود که از چهار سرباز تشکیل می‌شد و با جیب آمد و شد می‌کردند. مدام توی شهر که چندان هم بزرگ نیست چپ و راست توی خیابان‌ها گشت می‌زدند، و ما هم تصمیم گرفتیم که گمراهشان کنیم. چند تا از رفقا به سربازها گفتند: «بیاید برویم جایی کمی برق‌قصیم.» که محل پیشنهادی فاصله‌ی زیادی با محل مأموریت ما داشت. و با این ترفند رفقای مرد موفق شدند سیم‌های برق را قطع کنند. گاهی لباس مبدل می‌پوشیدیم، و حقه‌هایی سوار می‌کردیم و مأموریت‌مان را انجام می‌دادیم.

در سال‌های دهه‌ی پنجاه زن‌ها دامن خیلی گشاد می‌پوشیدند که ژپون داشت. ما به این دامن‌ها «گول‌زنک» می‌گفتیم. می‌آمدیم زیر این دامن‌های گشاد نوعی کمر بند می‌بستیم و چیزهایی را که می‌خواستیم جابه‌جا کنیم توی آن می‌گذاشتیم. زیر این دامن‌ها فشنگ، دینامیت یا هر چه قرار بود جابه‌جا کنیم جاسازی می‌کردیم.

گاهی هم خود را حامله جا می‌زدیم. هیچ کس خوش نداشت به شکم زن آبستن دست بزند. اما بچه‌ای در کار نبود، فشنگ و پیام و دینامیت و دارو و پول جابه‌جا می‌کردیم.

البته ثروتمندهای شهر از ما می‌گفتند، مثلاً: «تته را دیدم، حامله بود.» مرا توی شهر دیگری می‌دیدند که شکمم جلو آمده و بعد یک دفعه می‌دیدند شکمم کوچک شده. می‌توانید پیش خودتان مجسم کنید چه حرف‌هایی پشت سر ما می‌زدند! یا می‌دیدند سیاه‌ها و سفیدها با هم



۳۱ ژوئیه، ۱۹۵۷، سانتیاگو ده کوبا: روز پیش آدم‌های رژیم
دیکتاتوری باتیستا فرانک یائیس رهبر جنبش ۲۶ ژوئیه را
کشته‌اند: پلیس، زنانی را که به عنوان اعتراض به قتل وی دست
به تظاهرات زده‌اند با شلنگ آتش‌نشانی به آب بسته است.

می‌چرخند. برایشان قابل هضم نبود که یک مرد سیاه‌پوست با یک زن سفیدپوست بچرخد. توی شهر کوچکی مثل شهر ما بهانه‌ی غیبت و شایعه شده بود.

مهم‌تر از این تبعیض نژادی شدید شهر ما بود. سفیدها یک جا زندگی می‌کردند و سیاه‌ها یک جای دیگر. در شهری مثل مازانیلو مثلاً اگر می‌رفتیم باغ‌ملّی، سیاه‌ها داخل باغ‌ملّی می‌گشتند، و سفیدها بیرون از باغ‌ملّی. همه جا هم مثل هم بود.

مادرید: درگیر چه فعالیت‌های دیگری بودید؟

پوئبلا: روزی که سانتیاگو تری^۱ از هاوانا آمد یادم است؛ می‌خواست به کوه بزند. تری را اول فرستاده بودند به سانتیاگو، و بعد از سانتیاگو آمده بود یارا. با این که در محاصره‌ی سربازهای شهر بودیم، من راحت او را ترک دوچرخه‌نشاندم و از یارا بیرون بردم. تری موفق شد خود را به کوه برساند و به ارتش شورشی پیوندد. تری سال ۱۹۸۶ درگذشت، زمان مرگ سرهنگ نیروهای مسلح انقلابی بود.

واترز: جوانان دست به تظاهرات یا اعتراض هم می‌زدند؟

پوئبلا: در شهرهای بزرگ‌تر بله. اما در شهر یارا که شهر کوچکی است، بعد از شروع نبردها یکی از بزرگ‌ترین پادگان‌های ارتش در آن مستقر شد. روبه‌روی خانه‌ی ما یک سرهنگ ارتش زندگی می‌کرد. شهر در موقعیت سختی قرار گرفت.



تظاهرات زنان در سانتیاگو ده کوبا برای اعتراض به مرگ ویلیام سولرِ پانزده ساله که دوم ژانویه ۱۹۵۷ به دست پلیس به قتل رسیده است. نوشته‌ی روی پلاکارد چنین است: «بچه‌هایمان را نکشید. مادران کوبایی.» جلوی صف با نیم‌تنه‌ی روشن مادر سولر است.

گاهی وظیفه داشتیم اسلحه یا چیزهای دیگری را از یارا به جای دیگری منتقل کنیم. از پسرهای گروه‌بان دل‌پینو^۱ به عنوان پوشش استفاده می‌کردیم؛ برای پرت کردن حواس نیروهای امنیتی از پسرهای گروه‌بان دعوت می‌کردیم همراه ما بیایند. دل‌پینو یکی از مزدوران باتیستا بود و بعد از جنگ محکوم به سی سال زندان شد. رابطه‌ی خود من با دو پسر دل‌پینو خیلی زیاد بود. گروه‌بان نمی‌دانست ما هم عضو جنبش هستیم، به علاوه نمی‌دانست پسرهایش با ما می‌چرخند. و صد البته آن دو نفر هم نمی‌دانستند داریم از آن‌ها استفاده می‌کنیم.

می‌خواهید بدانید چطور از آن‌ها استفاده می‌کردیم؟ هر کدام از دو پسر گروه‌بان یک دوست دختر داشت که هوادار جنبش بود. این دخترها عضو جنبش نبودند، جوان‌هایی بودند که صرفاً حس می‌کردند باید کاری بکنند. بعد از رسیدن کشتی گرانماه به کوبا، ارتش آمد و در یارا پادگان تأسیس کرد؛ و خیابان‌ها را بستند. و ما هم برای حمل و نقل و جابه‌جایی چیزهای ضروری از همین ارتباط استفاده می‌کردیم. از این دو زن جوان می‌خواستیم به پسرهای گروه‌بان دل‌پینو بگویند، «چرا نمی‌آید برویم جایی و چیزی بخوریم؟ چرا نمی‌آید برویم به فلان و بهمان محله‌ی یارا؟» و ما هم با آن‌ها می‌رفتیم و همه با هم سوار جیپ گروه‌بان می‌شدیم، که البته چیزهایی را هم که می‌خواستیم جابه‌جا کنیم با خودمان می‌بردیم و به پست‌های بازرسی که می‌رسیدم معلوم است به مخیله‌ی سربازان هم خطور نمی‌کرد که جیپ ارتشی خودشان را بازرسی کنند.

بعضی وقت‌ها هم پارتی راه می‌انداختیم و از پسرهای گروهان دل‌پینو هم دعوت می‌کردیم بیایند پارتی ما. پارتی فقط توی یک اتاق برپا می‌شد... و ما هم می‌رفتیم توی اتاق پهلویی و میخ سرپهن درست می‌کردیم.

و بعد فشار آن قدر زیاد شد که دیگر امنیت نداشتیم برویم توی شهر. و مجبور شدیم برویم سیرامائسترا.

و این طور شد که در ماه ژوئیه‌ی سال ۱۹۵۷ که تازه شانزده سالم شده بود رهسپار سیرا شدم، آن هم در حالی که ارتش ردّم را گرفته بود و به دنبال می‌گشت، اما بالاخره خودم را به ارتش شورشی رساندم. ناگفته نماند که من هم مثل همه‌ی شورشیگران مدت‌ها بود آرزوی رفتن به سیرا را در دل داشتم؛ البته تا وقتی که می‌توانستیم در شهرها فعالیت کنیم و لو نرفته بودیم اجازه نداشتیم به کوه بزنیم. وقتی به سیرا رسیدم، هشت ماهی می‌شد که کشتی گرانما به کوبا آمده بود و قیام سانتیاگو^۱ کوبا^۱ شروع شده بود.

۱. در نوامبر سال ۱۹۵۶، هشتاد و دو رزمنده‌ی انقلابی در توکسپان مکزیک بر کشتی بادبانی گرانما نشستند و راهی کوبا شدند. از جمع این رزمندگان می‌توان از فیدل کاسترو، رائول کاسترو، چه‌گوارا، کامیلو تسین فوگوس، و خوان آلمیدا یاد کرد. این رزمندگان روز دوم دسامبر سال ۱۹۵۶ در جنوب شرقی کوبا به ساحل رسیدند، و این تاریخ سرآغاز جنگ انقلابی کوبا است که پایگاه اصلی آن کوه‌های سیرامائسترا است. و طبق قراری که در اصل گذاشته شده بود، همزمان با رسیدن گرانما به کوبا، جنبش ۲۶ ژوئیه نیز روز ۳۰ نوامبر ۱۹۵۶ به رهبری فرانک یائیس در سانتیاگو کوبا به پا خاست و حمله‌های سازمان‌یافته‌ای به قرارگاه‌های ارتش و پلیس کرد. هدف درگیر شدن با دیکتاتوری باتیستا از طریق قیام همگانی مردم سانتیاگو بود. اکثر رزمندگان ۳۰ نوامبر، اوایل ۱۹۵۷ در سیرامائسترا به ارتش شورشی پیوستند. (پانویشت متن اصلی)

مادرید: تنهایی رفتید یا با دیگران؟ چه اتفاقی افتاده بود که مجبور شدید از شهر بروید؟

پوئبلا: گروهی رفتیم. علت این که دیگر امکان نداشت در شهر بمانیم این بود که یکی از رفقای جنبش ۲۶ ژوئیه شکنجه‌های جلادان راتاب نیاورده بود و شکست و اطلاعات او راتخلیه کردند و ما لو رفتیم. این رفیق اعتراف کرده بود که ما مقداری اسلحه از سانتیاگو ده کوبا به مانزانیلو منتقل کرده‌ایم. و ما هم راه دیگری نداشتیم جز این که به کوه بزنیم. یکی از رفقای که همراه ما به سیرا آمد رولاندو کیندلان^۱ بود که بعدها از رهبران نخستین انترناسیونالیست‌ها در کنگوی برازاویل شد. نفر دیگری از جمع ما آنجل فریاس^۲ بود، که در اواخر جنگ به مقام فرماندهی رسید و چندی پیش درگذشته است. و دو برادر با ما آمدند، لئوناردو و تونی آریاس^۳، که بعداً هر دو به دست نیروهای رژیم باتیستا کشته شدند.

واترز: زنان دیگری هم با شما به سیرا آمدند؟

پوئبلا: بله، غیر از من دو زن دیگر هم بودند، یوخنیا وردتسیا^۴ و ایلینا رودس^۵.

به اردوگاه شورشیان که رسیدیم، فرمانده کل با این جملات به ما خوش آمد گفت، «زن‌ها آمده‌اند. اکنون دیگر نیروهای چریک به راستی دارند رشد می‌کنند!»

1 . Rolando Kindelán.

2 . Ángel Frías.

3 . Leonardo, Tony Arias.

4 . Eugenia Verdecia.

5 . Ileana Rodés.

در جمع ارتش شورشی

واترز: ژوئیه‌ی سال ۱۹۵۷ به ارتش شورشی پیوستید، کمی از نیروهای این ارتش بگویید، و بگویید چه می‌کردید.

پوئبلا: آن روزها ارتش شورشی ارتش چندان بزرگی نبود. همه‌ی ارتش شورشی یک واحد چریکی بود که جای ثابتی نداشت و مرتب تغییر مکان می‌داد. مدام کوچ می‌کردیم، و شب و روز میان کوه‌ها در حرکت و رفت و برگشت بودیم.

در آغاز، زنان جزو رزمندگان سازمان چریکی نبودند و مستقیماً در نبردها شرکت نمی‌کردند. کار ما محدود می‌شد به غذا پختن و دوخت و دوز و رسیدگی به زخمی‌ها. غیر از این خواندن و نوشتن هم به رفقا یاد می‌دادیم. در آن مرحله نیروی چریکی ما عمدتاً از دهقانان منطقه‌ی کوهستانی سیرامائسترا تشکیل می‌شد. نخستین گروه رزمندگان بیشتر شهری‌ها بودند، اما دهقانان منطقه هم به تدریج به ما پیوستند، که در جمع آن‌ها کسانی بودند که از همان اول از شورشگران حمایت کرده بودند. و ارتش شورشی هم شروع کرد و آن‌ها را با سواد کرد. اولین معلم سوادآموزی ارتش شورشی «چه» بود. «چه» به دو نفر خواندن و نوشتن یاد می‌داد، خوئل ایگلزیاس^۱ و الخاندرو اونیاته^۲، که به اسم «کانتین فلاس»^۳ معروف بود.

خوب یادم است وقتی برای رفقای بی‌سواد نامه می‌رسید، ما نامه را برایشان می‌خواندیم. برای آن‌ها نامه هم می‌نوشتیم، آن‌ها می‌گفتند و ما

1 . Joel Iglesias.

2 . Alejandro Oñante.

3 . Cantin Flas.

هم می‌نوشتیم. بعدها شروع کردیم و به آن‌ها خواندن و نوشتن یاد دادیم؛ از یک دفترچه‌ی یادداشت استفاده می‌کردیم.

رفقای مختلفی برای رزمندگان شورشی کلاس دایر می‌کردند. برای فرزندان دهقانان هم مدرسه‌های کوچکی تأسیس کردیم. عده‌ای از معلمان زن شهرها عضو جنبش ۲۶ ژوئیه بودند، که مثل ما به کوه زدند. همین‌ها در این مدرسه‌ها کار می‌کردند. زن‌های معلم به ارتش شورشی می‌پیوستند و به کار تدریس در این کلاس‌ها می‌پرداختند.

در مراحل بعدی جنگ، در همه‌ی کوهستان سیرا مدرسه تأسیس کردیم. و به شورشگران، به دهقانان و به فرزندان دهقانان خواندن و نوشتن یاد می‌دادیم. برای ساختن سلاح و تهیه‌ی پوشاک چند کارگاه دایر کردیم، و در میناس دل فریو^۱ برای داوطلبان یک مدرسه داشتیم. در این مدرسه به این داوطلبان هم خواندن و نوشتن یاد می‌دادیم و هم طریقه‌ی استفاده از سلاح^۲.

زنان در درمانگاه و بیمارستان هم کار می‌کردند. موقع درمان زخمی‌ها کمک‌حال دکترها بودیم. یکی از مأموریت‌های ما تهیه‌ی دارو بود. پیغام‌رسان هم بودیم. در یک کلام، زن‌ها تقریباً همه کار می‌کردند. اما آرزوی همه‌ی ما این بود که اسلحه به دست بگیریم. و روزی که بالاخره به ما اسلحه دادند، نشان دادیم که از عهده‌ی جنگیدن هم برمی‌آییم.

1 . Minas del Frío.

۲ . ارتش شورشی در آوریل ۱۹۵۶ در منطقه‌ی میناس دل فریو سیرا مائسترا برای داوطلبان مدرسه دایر کرد. اولین رییس این مدرسه ارنستو چه‌گوارا بود. (پانویشت متن اصلی)



سیلیا سانچز (چپ) و تته پوئبلا، ۱۹۷۹، در میهمانی‌ای
که به افتخار همکاران دهقان ارتش شورشی ترتیب
داده شده بود (عکس کمی قبل از مرگ سانچز
گرفته شده است).

سیلیا سانچز

واترز: سیلیا سانچز^۱ یکی از رهبران جنبش ۲۶ ژوئیه در ایالت اورینته بود که در همان اوایل جنگ انقلابی مجبور شد به سیرا برود. با سانچز چگونه آشنا شدید و اصلاً با هم در نبردها شرکت داشتید؟

پوئبلا: وقتی من به سیرا رسیدم، سیلیا سانچز در کوهستان بود. سیلیا سانچز رابط رزمندگان با جنبش مخفی شهری بود. موقعی که به سیرا رسیدم، سانچز آن جا نبود. به مأموریت رفته بود.

سیلیا سازماندهی همه چیز بود. او بود که تصمیم می‌گرفت کجا درمانگاه بزنیم و برای بهبود وضع درمانگاه چه کنیم، مدرسه‌های کوچک را کجا باز کنیم.

هر وقت از سیلیا حرف می‌زنید باید از فیدل هم بگویید، و برعکس. نظرات سیلیا تقریباً بر هر چه که در سیرا می‌گذشت اثر می‌گذاشت. سیلیا روح سیرامائسترا بود، زن بسیار کاربُر و قابل بود و در عین حال نسبت به نیازهای دیگران بسیار حساس بود. حتی نسبت به بدترین دشمنان انقلاب هم کلمه‌ی ناخوشی بر زبان نمی‌آورد. محبت او در دل همه بود. از نظر ما که چریک‌های رزمی بودیم سیلیا مادر ارتش شورشی به حساب می‌آمد، و دلیل آن هم شیوه‌ی رفتار و کردار او در طول جنگ بود.

در کوه‌های سیرا، سیلیا تقریباً مسئولیت همه چیز را برعهده داشت، درمانگاه‌ها و مدرسه‌ها که جای خود، به محض برپا شدن قرارگاه اصلی

فرماندهی در سال ۱۹۵۸ مسئولیت این قرارگاه را هم به دوش گرفت. غیر از این‌ها سیلیا مسئول کارگاه‌های خیاطی، زرادخانه، حمل و نقل جنس و قاصدها هم بود. در کوهستان اگر زنی بچه‌ای به دنیا می‌آورد، یا اگر دهقانی مریض می‌شد و لازم بود برایش دارو ببرند، مسئولیت همه به عهده‌ی سیلیا بود. بعد از پیروزی انقلاب هم باز سیلیا به فکر همه چیز بود. من همیشه تا روزی که سیلیا مُرد پهلوی او بودم. سیلیا انسان‌ترین و بی‌ریاترین و از خود گذشته‌ترین رزمنده‌ی ارتش شورشی بود.

سیلیا به راستی بر همه تأثیر گذاشته است. سیلیا عزیزکرده‌ی دهقانان سیرامائسترا بود. باید ببینید با چه زبانی از او حرف می‌زنند. سیلیا را یکی از خودشان می‌دانند، او را عضو عزیزی از خانواده‌ی خودشان می‌بینند که خاطره‌ی او همچنان زنده است.

مادرید: از کارگاه خیاطی و از زرادخانه‌ای گفتید که سیلیا در دایر کردن آن‌ها نقش داشته است. این‌ها چی بودند؟

پوئبلا: کارگاه پوشاکِ سیرا مأمور تولید یونیفرم برای شورشیان بود. جنس این یونیفرم‌ها بد بود، اما چیزی که بیش از همه اهمیت داشت این بود که این یونیفرم‌ها را خودمان می‌توانستیم تولید کنیم. زرادخانه را به این دلیل دایر کردیم که اسلحه‌ی کافی نداشتیم و مجبور بودیم همان بمب‌هایی را که روی سرمان می‌ریختند جمع کنیم و دوباره از آن‌ها استفاده کنیم؛ همه‌ی بمب‌هایی را که منفجر نشده بودند جمع می‌کردیم و به کارگاه بمب‌سازی می‌بردیم. از این بمب‌ها ام - ۲۶ درست می‌کردیم که به آن‌ها «اسپوتنیک» هم می‌گفتیم. این ام - ۲۶ یا اسپوتنیک‌ها سلاح انفجاری بود. آن‌ها را با نوعی موشک انداز پرتاب می‌کردیم که با تفنگ

می‌ساختیم. خرج این ام - ۲۶ ها مال همان بمب‌هایی بود که رژیم دیکتاتوری باتیستا روی سرمان ریخته بود اما منفجر نشده بودند. سربازهای باتیستا از اسپوتنیک‌های ما وحشت می‌کردند.

در همین کارگاه اسلحه‌سازی مین هم درست می‌کردند؛ این مین‌ها را سر راه تانک‌هایی می‌کاشتیم که می‌خواستند به سیرا ببایند، یا جاهای دیگری. اگر تانک روی یکی از این مین‌ها می‌رفت و مین منفجر می‌شد، کار تانک تمام بود. غیر از این مین‌های دست‌ساز سلاح ضد تانک دیگری نداشتیم.

چه گوارا

مارتین کوپل: شما مدتی عضو ستون چه گوارا بودید. چه شد که عضو این ستون شدید؟

پوئبلا: نوامبر سال ۱۹۵۷ مریض شدم، با تب شدید، دکتر مارتینز پائز^۱ گفت باید در اردوگاه چه در ال امبریتو^۲ بمانم تا حالم خوب شود. وقتی چه مرا دید، خیلی دلواپس شد. از حالم جویا شد، و پرسید حالم بهتر شده یا نه، دوا چه می‌خورم و غیره. در همان لحظه‌ی اول فهمیدم چه انسان والایی است. همه را به همین صورت درمان می‌کرد.

علاوه بر جنگیدن و فرماندهی، چه وظیفه‌ی پزشکی خود را هم انجام می‌داد. رفقا که زخمی می‌شدند، چه شخصاً مسئولیت درمان آن‌ها را به

1 . Martinez Páez.

۲ . ژوئیه‌ی سال ۱۹۵۷، ارتش شورشی دومین ستون خود را در منطقه‌ی شرق سیرامائسترا تشکیل داد؛ رهبر این ستون چه گوارا بود. قرارگاه اصلی این ستون در ال امبریتو (El Hombrito) بود؛ کارگاه‌ها، یک مدرسه و یک بیمارستان در همین منطقه مستقر بود. (پانوشتن متن اصلی)



کارگاه برای ساختن سلاح و مهمات، همان جبهه‌ی دوم شرق



چه گوارا، نفر دوم از سمت چپ، با لیدیا دوتسه، پیک ارتش شورشی.
دوتسه در ماه سپتامبر ۱۹۵۸ هنگام انجام مأموریت به دست نیروهای
باتیستا دستگیر شد و به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسید.

عهده می‌گرفت. اگر رفیقی سردرد می‌گرفت، چه سعی می‌کرد بفهمد ناراحتی اصلی او چیست، دنبال ریشه‌های مسایل و راه‌حل آن می‌گشت. هر وقت کسی دندان‌درد می‌گرفت خوشش می‌آمد دندان او را بکشد. دهقانان سیرا شب و روز دنبال چه می‌گشتند. حتی به زن‌های سیرامائسترا هم در زایمان کمک می‌کرد.

چه معلم هم بود؛ خود او به چند تن از رزمندگان درس می‌داد و همیشه به این فکر بود که آن‌هایی که بی‌سواد هستند باسواد شوند. و این سوادآموزی را به شورشگران محدود نمی‌کرد، دهقانان را نیز شامل می‌شد.

چه دل‌نگران مشکلات شخصی همه بود. اگر کسی مشکل خانوادگی پیدا می‌کرد، سعی می‌کرد مشکل او را حل کند. تحمل نداشت کسی غصه بخورد. بلافاصله سعی می‌کرد علت غم و غصه‌ی دیگران را پی‌جویی کند و اگر امکان داشت مشکل او را حل می‌کرد. چیزی در شخصیت این مرد بود که او را از همه‌ی رفیقان متمایز می‌کرد.

برای جنگجویان پدر بود، برادر بزرگ‌تر بود. رابطه‌ی چه با رزمندگان آموزه‌ای از احترام و نظم بود که با مهر پدران همراه می‌شد. و به همین دلیل بود که افراد تحت فرماندهی‌اش او را ستایش می‌کردند و به او عشق می‌ورزیدند، و به همین دلیل بود که هر مأموریتی به آن‌ها می‌داد بی‌محابا انجام می‌دادند.

در آن مدتی که در ال او مبریتو بودم، نبرد مار ورده^۱ پیش آمد، و در همین نبرد بود که تسیر و ردوندو^۲ کشته شد: بعد از نبرد چه به قرارگاه

1 . Mar Verde.

2 . Ciro Redondo.



زنان ارتش شورشی به مأموریت‌های بسیاری می‌رفتند.
 بالا: رزمندگان ارتش شورشی، مارس ۱۹۵۸. نفر جلو هاید سانتاماریا، پشت
 سر او سیلیا سانچز و یونیورسو سانچز.
 وسط: ویولتا کاسالس، هنرپیشه‌ی سابق تلویزیون، که در سال ۱۹۵۸ از
 گویندگان برجسته‌ی رادیو ربلده شد؛ این ایستگاه رادیویی را ارتش شورشی
 در سیرامائسترا تأسیس کرده بود.

برگشت و ما را جمع کرد و نتیجه عملیات را به اطلاع ما رساند. و وقتی از کشته‌شدگان یاد کرد، چشم‌هایش پر از اشک شد. این واقعه اثر عمیقی بر من گذاشت؛ جلوی روی من جنگاور بزرگی ایستاده بود که به خاطر از دادن یک مبارز خوب، یک رفیق خوب توانایی گریستن داشت.

این مرد چقدر عاشق شعر بود. خوب یادم است؛ روزهایی که سرد و بارانی بود و امکان راهپیمایی نبود، همیشه شعر می‌خواند. نمی‌دانم شعرها را خودش گفته بود یا مال دیگران بود، ولی خوب می‌دانم چقدر به شعر عشق می‌ورزید.

دسامبر ۱۹۵۷ به ستون فیدل برگشتم و دیگر چه را ندیدم تا تهاجم وسیع رژیم دیکتاتوری که اواسط سال ۱۹۵۸ صورت گرفت.

یک مأموریت خطرناک

مادرید: در این حمله‌ی رژیم چه اتفاقی رخ داد؟

پوئبلا: در ماه مه سال ۱۹۵۸ ارتش باتیستا دست به تهاجم وسیعی در منطقه‌ی سیرا زد، آن هم ده هزار سرباز برای مقابله با سیصد شورشی. و تازه برای همین سیصد نفر هم اسلحه‌ی کافی نداشتیم، فقط دویست نفر مسلح بودند، که سلاح‌های این دویست نفر هم سلاح معمولی نبود؛ تعدادی از آن‌ها به همان ام - ۲۶‌هایی مجهز بودند که همان‌طور که پیش از این توضیح دادم خودمان در سیرا درست می‌کردیم. اما شکستشان دادیم، تلفات زیادی دادند، خیلی از آن‌ها را هم اسیر کردیم، بعضی‌ها برای چندمین بار بود که خودشان را به ما تسلیم می‌کردند، و بالاخره در

ماه ژوئیه به اجبار از سیرا عقب نشستند.^۱

به پایان این تهاجم که رسیدیم، ارتش شورشی سربازهای اسیر باتیستا را به صلیب سرخ تسلیم کرد و من هم در این کار دخالت داشتم.

واترز: مأموریت شما چه بود؟

پوئبلا: صدها اسیر گرفته بودیم، و عده‌ی ما هم آن قدر نبود که بتوانیم از این همه آدم مراقبت کنیم. و به همین دلیل فیدل نامه‌ای برای صلیب سرخ نوشت و پیشنهاد کرد اسیران را به آن‌ها تسلیم کنیم. این نامه را فیدل به صلیب سرخ کوبا نوشت، و نه به حکومت باتیستا. برای آن که بتوانیم این زندانی‌ها را به صلیب سرخ تسلیم کنیم، باید با ارتش باتیستا آتش‌بس موقت برقرار می‌شد. رژیم دیکتاتوری به آتش‌بس تن نمی‌داد، برای این که با قبول آتش‌بس موقت به شکست خود اعتراف می‌کرد. اما صلیب سرخ موافق آتش‌بس بود.

طبق تصمیم رهبری قرار شد من پیک باشم و بروم و برای برقراری آتش‌بس با ارتش تماس بگیرم. آن موقع هفده سالم بود. دلیل انتخاب من این بود که اگر به جای زن، مرد می‌فرستادیم او را می‌کشتند، اما اگر زن می‌رفت، امکان داشت به زن تیراندازی نکنند.

۱. اواخر ماه مه ۱۹۵۸ ارتش باتیستا به هدف «محاصره و پاکسازی» دست به تهاجم زد. ارتش شورشی برای مقابله با سپاهیان رژیم دیکتاتوری تعدادی از نیروهای خود را متمرکز و بسیج کرد. ژوئیه‌ی سال ۱۹۵۸ تهاجم ارتش باتیستا درهم شکست؛ هزار تن تلفات دادند، اما در پایان این تهاجم تعداد رزمندگان شورشی به هشتصد نفر رسید و ششصد قبضه سلاح نیز به غنیمت گرفته بودند. با این پیروزی انقلاب شتاب گرفت، و ارتش شورشی با بهره‌برداری از این شتاب دست به تهاجم زد، که به پیروزی نهایی انقلاب در تاریخ اول ژانویه‌ی سال ۱۹۵۹ انجامید. (پانویشت متن اصلی)

ارزیابی ما این بود که به دلیل سن کم من و با توجه به این که در آن زمان زن چندان زشتی هم نبودم، ارتش باتیستا با آتش بس موقت موافقت می‌کند و به پیک شورشیان تیراندازی نمی‌کند.

چه در این مورد با من حرف زد.

چه گفت: «خیلی خب، از این سه بیرون نیست. ممکن است آتش بس موقت را قبول کنند و ما چرا به خوشی تمام شود. یا ممکن است تو را بکشند.» منظور چه این بود که ممکن است پیش از آن که به سربازها برسم به من تیراندازی کنند. «و سوم این که ممکن است تو را اسیر کنند و به بایامو^۱ ببرند.»

به چه گفتم: «درست است، اما هر طور شده باید این آتش بس موقت برقرار شود، و من هم حاضرم وارد عمل شوم.»

و ما هم دست به کار شدیم و همان یک دست یونیفرم سبز زیتونی مرا شستیم و اتو کردیم، و ساعت پنج و سی دقیقه یا شاید هم ساعت شش راهی آلتوس ده مومپیه^۲ شدم.

با قاطر و یک پرچم سفید رفتم؛ مسلح نبودم و یکی از دهقانان منطقه مرا همراهی می‌کرد. موهای بلندم را روی شانه‌هایم ریختم؛ یکی از آن بازوبندهای مخصوص جنبش ۲۶ ژوئیه را به بازو بسته بودم. ما در ارتفاعات سیرا مائسترا بودیم و من به پایین کوهستان به منطقه‌ای می‌رفتم که زیر سلطه‌ی سربازهای باتیستا بود. ارتفاعات سیرا محل استقرار ما بود، و کوه پایه‌ها منطقه‌ی نفوذ ارتش باتیستا.

طبق محاسبات ما تا به کوه پایه‌ها برسم دو ساعت و نیم طول می‌کشید،

1 . Bayamo.

2 . Altos de Mompié.

یعنی حدود ساعت هشت و نیم به منطقه‌ی ارتش می‌رسیدم و ظهر هم برمی‌گشتم. اما وسط‌های راه هواپیمای آن‌ها شروع به بمباران کرد، و مجبور بودم کاری کنم تا مورد اصابت ترکش‌های بمب قرار نگیرم. و در این میان قاطر فرار کرد، و ناچار شدم باقی راه را پای پیاده بروم. در نتیجه وقتی به محل استقرار سربازها رسیدم دیگر ظهر شده بود. نزدیک که شدم، دستمال سفید را بالا بردم و تکان دادم، و آن‌ها هم تیراندازی نکردند.

به اولین پست نظامی که رسیدم، به من فرمان ایست دادند و پرسیدند چه کار دارم. گفتم از فرماندهی کل خودمان پیامی دارم که باید به اطلاع افسر فرمانده‌شان برسانم. با نگاه‌های تهدیدآمیز گفتند پیام را به آن‌ها بدهم. گفتم نه. آن‌ها هم مرا پیش سروان دوران باتیستا^۱ که افسر فرمانده بود بردند.

آن جا هم ناچار شدم منتظر سرگرد مروب سوسا^۲ که در بایامو بود بمانم تا به لاس و گاس ده خیباکوا^۳ برگردد. مروب از خون‌خوارترین افسرهای رژیم دیکتاتوری بود. و من باید پیام چه را به دست همین مروب می‌دادم.

در این نامه، چه از آن‌ها خواسته بود آتش بس بدهند تا بتوانیم اسرا را به آن‌ها تحویل بدهیم. این نامه هنوز هم پیش من است. دوران باتیستا نامه را خواند و گفت: «باید این بازوبند را دریاوری.» و بعد اضافه کرد، «ما به نیروهایمان گفته‌ایم کسانی که تحویل ما می‌شوند شورش‌ی هستند.»

1 . Durán Batista. 2 . Merob Sosa.

3 . Lasvegas de Jibacoa.

جواب دادم: «سربازها باید بدانند کسانی را که تحویل می‌گیرید شورشی نیستند. ما خوش‌تر داریم تا نفر آخر در سیرا بجنگیم و بمیریم تا تسلیم شویم. و این بازوبند را هم نمی‌توانم در بیاورم. شما که از عهده‌ی درک معنای آن بر نمی‌آیید. این بازوبند نماد مبارزات ماست.»

باتیستا گفت دلش می‌خواهد مرا به بایامو ببرد. شروع کرد به زدن حرف‌های توهین‌آمیز؛ پرسید چرا دختری به خوشگلی من حاضر شده است با یک دار و دسته‌ی کثیف و درب و داغون زندگی کند. گفت جنگ دیگر تمام شده و آن‌ها هستند که پیروز شده‌اند. در جواب دوران گفتم دروغ می‌گوید، و یادآوری کردم که این ما شورشی‌ها هستیم که داریم سربازهای دولت را به شما تحویل می‌دهیم، نه آن‌ها.

آتش‌بس را قبول کردند!

تقریباً شش بعدازظهر بود که برگشتم. رفقا فکر می‌کردند کلکم را کنده‌اند؛ آخر قرار بود که ظهر برگردم. خیلی دلوپس شده بودند. دیدن من تأثیر عمیقی بر نیروهای ما گذاشت. به پست فرماندهی که برگشتم، فیدل و چه و کامیلو را دیدم که همه نشسته و چشم‌انتظار من هستند. یکی یکی مرا روی کولشان انداختند و گرداندند و شادی کردند. از این که برگشته‌ام و سالم برگشته‌ام خیلی خوشحال بودند. و از پاسخ مثبت افسرهای باتیستا خوشحال‌تر شدند.

همان شب گفتند دوباره باید برگردم.

پاسخی را که چه تهیه کرده بود برای سروان دوران باتیستا بردم. ساعت ده همان شب به فرارگاه ارتش رسیدم. فرمان ایست دادند. همان حرف‌های دفعه‌ی پیش را به آن‌ها زدم، که حامل پیامی از سوی فرماندهی عالی نیروهای شورشی برای افسر فرمانده هستم. اجازه عبور

دادند و مرا به کلبه‌ای بردند که محل استقرار سروان دوران باتیستا بود. پیام را تحویل او دادم.

سروان دوران باتیستا به هر قیمتی شده می‌خواست نگذارد کلامی به سربازان بگویم. تخت سفری‌اش را به من واگذار کرد، و خودش رفت و توی ننویی خواهید که درست پهلوی تخت سفری بود: می‌خواست چهارچشمی مراقب من باشد. میان سربازهای باتیستا بودم و خوابم نمی‌برد. آن قدر صبر کردم تا سروان به خواب رفت، و بعد یواشکی از کلبه بیرون رفتم و برای سربازهایی که توی سنگرها بودند حرف زدم. گفتم افرادی که قرار است تحویل بگیرند سربازهای اسیر هستند. چند ساعتی که پیش آن‌ها بودم چندین بار برایشان تعریف کردم که شورشی‌ها در همین کوه‌های سیرا تا آخرین نفر می‌جنگند و می‌میرند. سربازان بعدها می‌گفتند که آن شب راحت‌ترین شب استقرارشان در سیرا بوده است، زیرا می‌دانسته‌اند با حضور من به آن‌ها حمله نمی‌کنند.

نامه چه‌گوارا به فرمانده

سیرا مائسترا، ۲۲ ژوئیه، ۱۹۵۸

به فرماندهی مسئول قرارگاه لاس و گاس

آقا:

وظیفه‌ی خود می‌دانم به اطلاع شما برسانم که طبق موافقت‌نامه‌ی صلیب سرخ بین‌المللی نخستین گروه اسرای مجروح را بعد از ظهر امروز به شما تحویل می‌دهیم. حامل این نامه، رفیق تته پوئبلا از اعضای واحد خدمات بهداشت و درمان ارتش ما است.

وی وظیفه دارد آخرین تمهیداتی را که در این زمینه اتخاذ کرده‌ایم به اطلاع شما برساند.

رأس ساعت دو بعدازظهر اولین گروه وارد حوزه‌ی فرماندهی نظامی شما می‌شود. این قرار تا وقتی پابرجاست که در این ساعت‌ها طبق معمول این ماه‌ها بمبارانی صورت نگیرد. در صورت بمباران، چندین ساعت در تحویل اسرا تأخیر ایجاد خواهد شد. لازم می‌دانم به شما هشدار بدهم خانه‌ای که اسرا را در آن تحویل می‌دهیم متعلق به مردی به نام بیسمارک است (این نام کوچک او است؛ نام خانوادگی او را نمی‌دانیم). این خانه در پانصد متری مواضع معمول شما قرار دارد، و هیئت صلیب سرخ بین‌الملل باید با اسناد مربوطه به همین خانه بروند. حاملان برانکارد و افسران در صورت تمایل، چه با سلاح و چه بی‌سلاح می‌توانند هیئت مزبور را همراهی کنند، اما به شرط تعهد سازمان نامبرده.

ارتفاعات مشرف به خانه‌ای که انتخاب کرده‌ایم در اشغال نیروهای ما خواهد بود. این نیروها به افراد تحت فرماندهی شما اجازه نخواهند داد به مواضع آن‌ها نزدیک شوند. این اقدام به منزله‌ی نقض آتش‌بس محسوب خواهد شد.

استرداد اسرا زمانی صورت خواهد گرفت که پاسخ مثبتی دال بر پذیرش طرح پیشنهادی دریافت کنیم. این پاسخ باید به امضای شخصی مسئول و رسمی رسیده و به پیک ما تحویل شود. هر نوع حرکت سویی نسبت به این پیک منجر به قطع مذاکرات، و در نتیجه لغو آتش‌بس در این قسمت از جبهه‌ی نبرد خواهد شد.

من به اطلاع هیئت صلیب سرخ بین‌الملل خواهم رساند که شما آمادگی دارید، احتمالاً فردا، گروه تازه‌ای از مجروحان جنگ را تحویل بگیرید. این مجروحان به شکل اورژانس مورد عمل جراحی

قرار گرفته‌اند، و به علت وخامت زخم‌ها نقل و انتقال آنان باید با احتیاط و بدون تکان‌های شدید صورت گیرد.

با احترام اس / چه

فرمانده ستون ۸ «تسیرو ردوندو»

آن شب سربازان از من می‌پرسیدند، «چه قدر اسلحه دارید، سلاح‌هایتان از چه نوع است؟» و بعد برای آن که مرا آزمایش کرده باشند، سلاح‌های خود را به من نشان می‌دادند و می‌خواستند اسم آن‌ها را بگویم. با آن که از آن اسلحه‌ها در نبرد استفاده نکرده بودم، اما خوشبختانه طریقه‌ی استفاده از همه‌ی آن‌ها را بلد بودم.

بالاخره صلیب سرخی‌ها آمدند و من با پاسخ آن‌ها به قرارگاهمان برگشتم. بعد از برگشتن من، چه و فائوستینوز پرز^۱ با اسرا از کوه سرازیر شدند؛ بیش از دویست نفر می‌شدند که به ستون یک حرکت می‌کردند، و همه خسته و وامانده بودند و روحیه‌ی خود را پاک باخته بودند. خیلی از آن‌ها موقع حرکت به چوب‌دستی‌هایی که از شاخه‌های درخت درست کرده بودند، و یا به شانه‌ی هم‌قطاران‌شان تکیه می‌دادند. و آن‌هایی را که زخم‌هایشان از دیگران بدتر بود خود ما با نئو حرکت می‌دادیم. دهقانان دم در یا پنجره‌ی خانه‌هایشان ایستاده بودند و عبور این کاروان عجیب را تماشا می‌کردند؛ به عمر خود چنین منظره‌ای ندیده بودند. اسرای دشمن را با آمیزه‌ای از دلسوزی و لذت تماشا می‌کردند، چرا که اسرایی که از جلوی روی آن‌ها می‌گذشتند نماد رژیم منفور باتیستا بودند، نماد ستم‌ها و جنایت‌های حاکمیت بودند.

به محل قرار که رسیدیم، شروع به استرداد اسرا کردیم. با آن که این اسرا متعلق به ارتش باتیستا بودند، اما در همین مدت کوتاه رابطه‌ی دوستانه‌ای بین رزمندگان ما و آن‌ها برقرار شده بود، به قدری که در آن لحظه تشخیص سربازان از شورشیان تقریباً غیرممکن بود. در آن لحظه همه کوبایی بودیم، هر چند ما به خاطر مردم و انقلاب می‌جنگیدیم، و آن‌ها از دیکتاتوری باتیستا دفاع می‌کردند، رژیم‌ی که کار آن قتل و ویرانی بود.

سیرامائسترا، ۲۲ ژوئیه، ۱۹۵۸

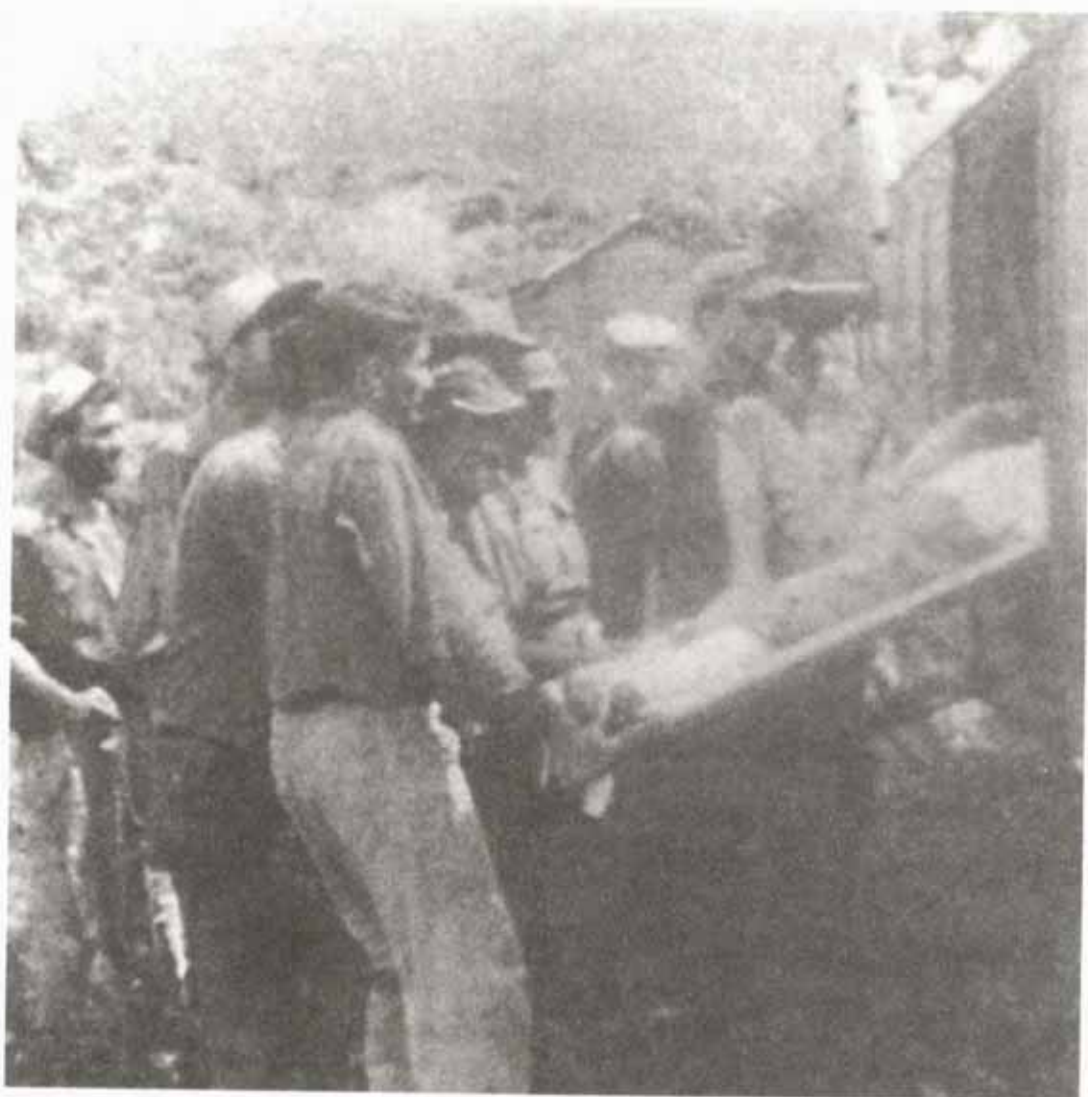
سروان کارلوس دوران باتیستا

لاس وگاس ده خیباکوا

سروان عزیز:

این پاسخ فوری من به یادداشت شماست که امروز کمی قبل به دست من رسیده است... منتظر ورود نماینده‌ی صلیب سرخ بین‌الملل نمی‌شوم و مجروحانی را که وضعیتشان از همه وخیم‌تر است به قرارگاه شما می‌فرستم.

فاصله‌ی این مجروحان با محل استرداد زیاد است، و با توجه به وضع خراب جاده‌های منطقه‌ی سیرا، نمی‌توانم ساعت دقیق ورود آن‌ها را به اطلاع شما برسانم... تکرار می‌کنم، به شما اطمینان می‌دهم که آتش‌بس را با دقت رعایت خواهیم کرد. اما می‌خواهیم مدت دقیق آتش‌بس را بدانیم تا... از زمان ورود نماینده‌ی صلیب سرخ بین‌الملل به ۴۸ ساعت وقت احتیاج داریم که از ساعت ۲ بعدازظهر فردا شروع می‌شود؛ این ساعت از رادیو اعلام می‌شود...



رزمندگان ارتش شورشی در جریان استرداد سربازان زخمی
باتیستا به مأموران صلیب سرخ بین‌الملل کمک می‌کنند،
ژوئیه ۱۹۵۸.

طبق فرمان اکید فرماندهی کل، فیدل کاسترو، علاوه بر مجروحان همه‌ی بازماندگان گردان هژدهم پیاده‌نظام به فرماندهی سرگرد کودو راکه به ما تسلیم شده‌اند نیز به شما تحویل خواهیم داد.

در صورتی که امکان داشته باشد، ترجیح می‌دهیم پیک ما در همان نقطه بماند؛ بدین ترتیب وقتی نماینده‌ی صلیب سرخ وارد می‌شود پیک ما می‌تواند به سرعت به ما اطلاع دهد....
امیدوارم روزی که کوبا غرق شادی است دست شما را بفشارم.

فرماندهی ستون ۸ «تسیرو ردوندو»

گاهی اتفاق می‌افتاد که برادر با برادر و پسرعمو با پسرعمویی که در ارتش متخاصم می‌جنگید روبه‌رو می‌شد. این صحنه‌ها بسیار تکان‌دهنده بود. این آتش‌بس نخستین آتش‌بسی بود که میان ارتش شورشی و ارتش ستم برقرار گشت. مدت آن ۴۸ ساعت بود.

در این ۴۸ ساعت دویست و پنجاه و سه اسیر به ارتش باتیستا تحویل دادیم، که پنجاه و هفت نفرشان مجروح بودند.

بعد از این مأموریت که نقش پیک را برای برقراری آتش‌بس داشتم، مرا سه بار به سانتیاگو ده کوبا فرستادند؛ مأموریت من ایجاد خطوط ارتباطی تازه بود. غذا و دارو نداشتیم، و تجهیزات پخش رادیوی ما کار نمی‌کرد. این سفرها به پیش از تشکیل واحد رزمی زنان مربوط می‌شود. اما چیزی که حسرت آن را به دل داشتیم به دست آوردن حق جنگیدن در جبهه بود.



افراد واحد رزمی زنان بیرون شهر هاوانا، ژانویه ۱۹۵۹.
از چپ به راست: اولگا گوارا، آدا بلا اکوستا،
ایزابیل سیلو، تته پوئبلا، لیلیا ریلو.

وقتی در سال ۱۹۵۶ به جنبش ۲۶
ژوئیه پیوستم فقط پانزده سالم
بود. تته پوئبلا

واحد رزمی زنان (ماریانا گراخالس)

واترز: تشکیل واحد رزمی زنان نقطه عطفی در تاریخ انقلاب کوبا است.
تشکیل این واحد در عمل نشان داد که نیروهای پیروزمند
انقلابی به کدام سو پیش می‌روند و برای رسیدن به کدام پایگاه
اجتماعی مبارزه می‌کنند. یا به بیان دیگر، وضع هر جامعه را
می‌توان براساس موقعیت اجتماعی زنان آن جامعه داوری کرد.
واحد زنان چگونه تشکیل شد؟

پوئبلا: در ماه مه سال ۱۹۵۸ که تهاجم نظامی رژیم دیکتاتوری شروع
شد، ارتش باتیستا ساکنان منطقه‌ی سیرامائسترا را سخت تحت فشار قرار
داد. پای سربازان به هر جا می‌رسید، به زنان تجاوز می‌کردند، بچه‌ها را
می‌کشتند، دهکده‌ها را یک جا بمباران می‌کردند و به آتش می‌کشیدند و
با خاک یکسان می‌کردند. دهقانان به اجبار از سیرا مهاجرت می‌کردند.



ارتش باتیستا دهقانان را از منطقه‌ی سیرامائسترا بیرون می‌کند.



یک زن دهقان با بچه‌هایش، بعد از آن که شرکت نیشکر فرانسیسکو که متعلق به آمریکایی‌ها بود آن‌ها را از مزرعه‌شان در ایالت کاماگوی بیرون کرده‌اند.

یکی از بدنام‌ترین فرماندهان ارتش باتیستا سانچز موسکرا^۱ نام داشت، البته دیگرانی هم بودند.

همیشه اعلام می‌کردند جمع کثیری از سربازان ارتش شورشی را کشته‌اند. اما دروغ می‌گفتند؛ کشته‌شدگان همه از دهقانان بودند. به زور اسلحه دهقانان را از کلبه‌هایشان بیرون می‌کشیدند. مردها را به تیر می‌بستند و جلوی رویشان به زن‌هایشان تجاوز می‌کردند. و بعد همه را با هم می‌کشتند. بعضی از خانواده‌ها را تا نفر آخر کشته‌اند.

دهکده‌ها را بمباران می‌کردند. یکی از دهکده‌های بمباران شده دهکده‌ی کایو اسپینو^۲ بود که ارزش نظامی هم نداشت. فرمانده ما در این باره حرف زده است، اما بر روحیه‌ی تعدادی از ما که شاهد این بمباران‌ها بودیم، تأثیر عمیقی برجای گذاشت؛ همه را به خشم آورد.

در دهکده‌ی کایو اسپینو پسرک پنج ساله‌ای به اسم اورستس گوئیته‌رز^۳ بود. در یکی از این بمباران‌ها هر دو پای او قطع شده بود، و باقی اعضای خانواده‌ی او هم زخمی شده بودند. همه‌ی ساکنان منطقه‌ی سیرا داستان این پسر بچه را می‌دانستند؛ مادر بزرگش که بغلش کرده بود به مادر بزرگ گفته بود: «نه، دیگه نمی‌تونم تو را دوست داشته باشم، برای این که می‌خوام بمیرم.» مادر بزرگ هم مرد. دو خواهر داشت که مجروح شده بودند، اما هنوز هم زنده‌اند؛ اگر پزشکان ارتش شورشی بلافاصله به آن‌ها نرسیده بودند، آن‌ها هم می‌مردند. در این منطقه که بمباران کرده بودند اصلاً شورشیان حضور نداشتند.

در سراسر منطقه‌ی اوروده گیر^۴، خانه‌های دهقانان را به آتش کشیدند.

1 . Sanchez Mosquera.

2 . Cayo Espino.

3 . Orestes Gutiérrez.

4 . Oro de Guisa.



فیدل کاسترو با واحد رزمی زنان، ۱۹۵۸. از چپ به راست:
لولا فرما، ادمیس تامایو، تته پوئبلا، فیدل کاسترو،
ایزابیل ریلو، سیلیا سانچز، لیلیا ریلو، ادی سونیول.

دهقانانی را که از لهیب آتش می‌گریختند دستگیر می‌کردند، و بعد به آنان تجاوز می‌کردند و آن‌ها را می‌کشتند. همه‌ی این جنایت‌ها در ما شجاعت و تصمیم برمی‌انگیخت. با آن که بسیاری از کارهای اساسی به دست ما زنان انجام می‌گرفت، اما از این که نمی‌توانستیم سلاح به دست بکنیم احساس درماندگی می‌کردیم. می‌گفتیم: «باید اجازه بدهند اسلحه به دست بگیریم و بکنیم.»

پیش از آن هم ثابت کرده بودیم که زنان تقریباً از عهده‌ی انجام هر کاری برمی‌آیند. بمباران‌ها را تاب می‌آوردیم، سلاح جا به جا می‌کردیم، و در صحنه‌های درگیری و نبرد هم حضور داشتیم. اما به ما اجازه‌ی جنگیدن نمی‌دادند.

می‌گفتیم: «اگر قرار است ما زنان همه‌ی وظایف انقلاب را انجام دهیم، پس چرا نمی‌گذارند دوش به دوش مردان و مثل مردان بکنیم؟» بعد از آن که تهاجم ارتش باتیستا درهم شکست، از فرماندهی کل خواستیم به ما اجازه دهند سلاح به دست جنگ کنیم، و فرماندهی کل موافقت کرد. فیدل گفت بله؛ و زنان اجازه یافتند سلاح به دست و رودررو با دشمن بکنند.

روز چهارم سپتامبر ۱۹۵۸، میتینگی برگزار شد، که نوعی میزگرد بود. فیدل اعضای ستاد آن زمان خود را جمع کرد؛ این‌ها کسانی بودند که در آن موقع در سیرا مائسترا مانده بودند. نیروهای حمله و اشغال (یعنی ستون دو به فرماندهی کامیلو تسین فوئه گوس^۱ و ستون هشت به فرماندهی ارنستو چه گوارا) مدتی بود آن منطقه را ترک کرده بودند، و دو جبهه‌ی تازه

(جبهه‌ی دوم و جبهه‌ی سوم) گشوده بودند.^۱

در این میزگرد، بحثی درگرفت که بیش از هفت ساعت به طول انجامید. فیدل در این جلسه بحث بسیار مفصلی کرده بود. هنوز سلاح کافی برای همه نداشتیم، و حرف مردها این بود که «وقتی این همه مرد غیرمسلح داریم، چه لزومی دارد این سلاح‌های معدود را به دست زنان بدهیم؟»

فیدل در پاسخ گفت: «برای این که زن‌ها از نظر کار سربازی از شما بهتراند. انضباط را بیش از شما مردها رعایت می‌کنند.»
فیدل گفت: «به هر حال، می‌خواهم این واحد را تشکیل بدهم، و می‌خواهم به آن‌ها تیراندازی یاد بدهم.»

پنج‌شنبه ۱۰ آوریل، درگیری شدیدی میان گروهی از گشتی‌های شورشی که به ستونی در جاده‌ی مانزانیلو - بایامو حمله کرده بودند و یکی از واحدهای رژیم که برای تعقیب آن‌ها از یارا آمده بودند، در پوزون درگرفت، که این واحد به کلی نابود شد. بعد از این درگیری، سه فروند ب - ۲۶، یک فروند جت و دو فروند هواپیمای سبک به مدت دو ساعت بی‌رحمانه به روستای کایواسپینو حمله کردند، در حالی که در این روستا هیچ‌گونه هدف نظامی وجود ندارد. همه‌ی خانه‌ها مورد حمله قرار گرفتند. یک

۱. در ماه مارس سال ۱۹۵۸ دو جبهه‌ی تازه (جبهه‌ی دوم به فرماندهی خوان آلمیدا) گشود؛ هدف کشاندن جنگ از سیرا به مناطق دیگر ایالت اوربانتو بود. (نقشه‌ی آخر کتاب ببینید) طی چند ماه بعد دو ستون تازه نیز تشکیل یافتند؛ هدف «اشغال» ایالت‌های مرکزی و شرقی کوبا بود. این دو ستون یکی ستون ۸ به فرماندهی ارنستو چه‌گوارا بود و دیگری ستون ۲ به فرماندهی کامیلو تسینفوئه گوس. (پانویشت متن اصلی).

بیمارستان صحرایی در پشت جبهه برپا گشت، و برای درمان مجروحان که مجبور بودند برای انتقال آن‌ها منتظر تاریک شدن هوا بمانند، سه پزشک که از اعضای جنبش ۲۶ ژوئیه بودند در این بیمارستان صحرایی مستقر شدند. یک پسر پنج ساله در راه انتقال به بیمارستان که خون زیادی از دست داده بود روی میز عمل صحرایی درگذشت؛ یک گلوله‌ی کالیبر ۵۰ که از یکی از هواپیماها شلیک شده بود هر دو پای او را قطع و دو خواهرش را نیز مجروح کرده بود.

فیدل کاسترو، ۱۵ آوریل ۱۹۵۸

و بدین ترتیب روز ۴ سپتامبر واحد رزمی زنان (واحد زنان ماریانا گراخالس) تشکیل شد. همان‌گونه که پیش از این توضیح داده‌ام، ایزابل ریلو^۱ افسر فرمانده این واحد شد. مرا به فرمانده دومی واحد منصوب کردند. این واحد یک جوخه بود که از سیزده رزمنده تشکیل می‌شد. اسم واحد ماریانا گراخالس بود، که این اسم را فرمانده کل برای ادای احترام به وی انتخاب کرده بود، ماریانا گراخالس از زنان قهرمان جنگ استقلال^۲ و مادر آنتونیو ماتسئو^۳ بود. آنتونیو ماتسئو همان ژنرال افسانه‌ای است که بیش از سی سال در جنگ استقلال کوبا قهرمانانه جنگید.

کسی که به ما تیراندازی یاد داد خود فیدل بود. باید می‌توانستیم یک مربع - یا یک سکه‌ی بیست سنتا^۴ را از فاصله‌ی بیست تا سی متری می‌زدیم، که بستگی به این داشت که می‌خواهد چطور هدف‌گیری ما را

1 . Isabel Rielo.

۲ . [جنگ با استعمارگران اسپانیایی، م]

3 . Antonio Maceo. 4 . Centavo.



فیدل کاسترو با رزمندگان واحد زنان، ۱۸ اکتبر ۱۹۵۸، از کوه برای نبرد به دشت می‌رفتند. از چپ به راست: فیدل وارگاس، لولا فریا، ادمیس تامایو، تته پوئبلا، فیدل کاسترو، ایزابل ریلو، سیلیا سانچز، لیلیا ریلو، مارتسلو.



زمان حرکت کاروان آزادی در هولگین. از راست ایزابل ریلو، تته پوئبلا، سیلیا سانچز، لیلیا ریلو، و دو رزمنده دیگر.

امتحان کند. ما را تمرین هم می داد. باید می توانستیم همان سکه را بشکنیم. واقعیت آن که دلیل انتخاب ایزابل ریلو به مقام افسر فرمانده نتیجه‌ی همان هدف‌گیری و نشانه‌زنی او بود. تیراندازی او از من بهتر بود. فیدل گفته بود کسی را به فرماندهی واحد انتخاب می‌کند که تیراندازی‌اش از همه بهتر باشد.

تصمیم بر این شد که سلاح ما تفنگ ام - یک باشد، برای این که ام یک سبک‌تر بود. فیدل دستور داد به همه‌ی افراد جوخه‌ی ما تفنگ ام یک بدهند. اما نگذاشت با ام یک تمرین کنیم؛ وادارمان کرد با گاراند^۱ و تفنگ‌های سنگین‌تر تمرین کنیم. می‌گفت استفاده از ام یک ساده‌تر است، اما لازم بود بتوانیم با انواع تفنگ‌ها تیراندازی کنیم. تیراندازی که یاد می‌گرفتیم، ام یک آخرین تفنگی بود که با آن تمرین می‌کردیم. بعد فیدل به ما اطلاع داد که: «حالا شما گروه مسئول امنیت شخص من هستید.»

از آن روز به بعد هر وقت رزمندگان ما را می‌دیدند می‌گفتند: «ماریاناها آمده‌اند این جا. فرماندهی کل هم باید جایی در همین نزدیکی‌ها باشد.» ما واحد مقدم فرمانده بودیم. دلیل این اقدام این بود که فیدل می‌خواست اعتماد خود به زنان، و ماهیت آنان را نشان دهد. بعضی از مردها مثلاً می‌گفتند: «اگر سربازهای دشمن یک سوسمار به طرف این زن‌ها پرت کنند، همه‌شان تفنگ‌هایشان را می‌اندازند و فرار می‌کنند.» اما این‌ها حسودی‌شان می‌شد، برای این که فیدل می‌گفت: «این‌ها در کار سربازی از شما بهتراند.»

مادرید: آیا واحد زنان شامل همه‌ی زنانی می‌شد که در سیرامائسترا بودند؟

پوئبلا: نه، رفقای دیگری هم بودند که پرستار بیمارستان یا معلم بودند، یا در کارگاه‌های خیاطی کار می‌کردند. واحد رزمی زنان شامل آن زنانی در سیرا می‌شد که می‌خواستند جزو واحدهای رزمی باشند.

اولین نبردی که در آن شرکت داشتیم نبرد تسرو پلادو^۱ بود که روز ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۸ روی داد، و این نخستین بار بود که مژه‌ی آتش نبرد را می‌چشیدیم. همه‌ی واحد در این نبرد شرکت داشت.

نبرد سختی بود. یادتان باشد که ارتش باتیستا توپخانه داشت. پیش از این، بعد از آن که ضد حمله‌ی وسیع ارتش شورشی شروع شده بود و سربازان رژیم دیکتاتوری از منطقه فرار کرده بودند، تسرو پلادو به آخرین منطقه‌ی امن آن‌ها تبدیل شده بود. ما می‌بایست آن قدر بجنگیم که مجبور به ترک سیرامائسترا شوند. در جریان نبرد پنج تن از رفقای ما کشته شدند؛ واحد زنان اصلاً تلفات نداشت. فیدل درباره‌ی این نبرد گفته است:

در این نبرد واحد رزمی زنان شورشی برای نخستین بار وارد عمل شد و زیر گلوله‌باران تانک‌های شرمین^۲ سرسختانه از مواضع خود دفاع کرد. فیدل کاسترو، اکتبر ۱۹۵۸

بعداً فیدل پیش‌ادی سونیول^۳ رفت؛ سونیول از افسرانی بود که سخت با شرکت زنان در نبرد مخالف بود. فیدل پیش سونیول رفت و به او گفت: «می‌خواهم تو را به یک مأموریت بفرستم. می‌خواهم از کوهستان به

1 . Cerro Pelado.

2 . Sherman.

3 . Eddy Suñol.

دشت بروی و این دخترها را هم با خودت ببری.»

فرمانده سونیول صریح گفت نه. «من با این‌ها به شهرها نمی‌روم.»
راستش را بخواهید، فرمانده سونیول مجبور شد ما را ببرد. فیدل به او گفت: «یا این زن‌ها را با خودت می‌بری یا خودت هم حق رفتن نداری.»
و سونیول ما را با خودش برد، اما از غیظ دندان قروچه می‌کرد.
شب ۲۰ اکتبر وارد هولگین^۱ شدیم. اولین درگیری سحرگاه بیست و یکم اکتبر انجام گرفت، نزدیک منبع آب هولگین؛ همین جا بود که دو کامیون و یک جیپ پر از سربازهای مسلح رژیم دیکتاتوری سر رسیدند و ما را غافلگیر کردند.

ما محاصره شده بودیم و راهی هم برای بیرون رفتن از محاصره نداشتیم، برای آن که فاصله‌ی ما با سربازها کمتر از ده دقیقه بود. ما زن‌ها بین خودمان بحث کردیم و تصمیم گرفتیم که هرگز تسلیم نشویم. آن قدر بجنگیم تا بمیریم.

واترز: حتماً نیروهای دولتی از دیدن شما متعجب شده بودند.
پوئبلا: بله، برای این که پیش از آن زن‌ها را در جبهه‌ی نبرد ندیده بودند.
بعداً که در مقر فرماندهی گزارش این درگیری را به اطلاع فرماندهی می‌رساندند، پرسیده بودند: «رفتار زنان حین نبرد چگونه بود؟ طرز برخوردشان چگونه بود؟» و بعد از همین نبرد بود که قضیه فیصله پیدا کرد.
زنان اجازه یافتند دوش به دوش مردان بجنگند. رادیو ربلده^۲ گزارش نبرد را پخش کرد. ما دو زخمی دادیم و یازده قبضه تفنگ از دشمن گرفتیم.

1 . Holguin.

2 . Radio Rebelde.



افراد واحد رزمی زنان بعد از شرکت در نبرد گيسا، نوامبر ۱۹۵۸:
آنخلينا آنتولين، دابلا اکوستا، ريتا گارسيا، و اوا پالما
همراه با يکي ديگر از رزمندگان.

مادرید: ادی سونیول چه شد؟

پوئبلا: سونیول برای فیدل پیامی فرستاد و اذعان کرد حق با فیدل بوده است و از این که در این مورد با او مخالفت کرده است عذرخواهی کرد. آخر، نبرد هولگین عملاً نشان داد که هر چه فیدل درباره‌ی زنان می‌گفته درست بوده است. زنان نیز مثل مردان سربازان خوبی هستند.

من پیش از این یکی از مخالفان سرسخت ادغام زنان بودم، اما اکنون باید به اطلاعاتان برسانم که دیگر کاملاً راضی شده‌ام. شما هرگز اشتباه نمی‌کنید و یک بار دیگر این قوه‌ی تشخیص را به شما تبریک می‌گویم. پیش از این به خود می‌گفتم این بار دیگر اشتباه می‌کنید. چقدر دلم می‌خواست حضور داشتید و رفتار به ویژه تته پوئبلا را در عمل و نیز رفتار رفقای دیگر را ببینید. این صحنه‌ها حتی اگر صحنه‌ی واقعی نبرد هم نبود و فیلم بود، باز هم از دیدن آن از شادی لبخند می‌زدید. وقتی فرمان پیشروی داده شد، از جمع مردها چند نفری ماندند، اما همه‌ی زنان پیشاپیش دیگران به پیش رفتند. دلاوری و آرامش آنان باید مایه‌ی مباهات و احترام و ستایش همه‌ی شورشیان و همه‌ی مردمان باشد.

ادی سونیول

نامه به فیدل کاسترو، اکتبر ۱۹۵۸

مادرید: هر سیزده نفرتان در نبرد هولگین شرکت داشتید؟

پوئبلا: نه، فقط چهار نفرمان همراه فرمانده ادی سونیول بودیم؛ قبلاً واحد را تقسیم کرده بودند. افراد گروه دیگر همان جا در قرارگاه

فرماندهی ماندند و بعدها در نبرد گِیسا^۱ و نبرد مافو^۲ شرکت کردند، که در هر دو نبرد خود فیدل فرماندهی را به عهده داشت.

فیدل قصد داشت دو واحد زنان تشکیل دهد، اما پیش از عملی شدن آن جنگ تمام شد.

چند روز بعد واحد رزمی زنان باز وارد نبرد شد، و این بار آنان طلابه‌داران همه‌ی رزمندگان بودند.

این نبرد، نبرد لوس گویروس^۳ بود که روز دوم نوامبر درگرفت. محل درگیری هاکنار یک جاده‌ی اصلی، و آن روز، روز انتخابات بود؛ هدفمان جلوگیری از انجام انتخابات و مسدود کردن راه عبور نیروهای رژیم بود^۴.

این نبرد هم نبرد سختی بود. فرمانده ما، سونیول، زخمی شد، و افسران دیگری که آن جا بودند مجبور شدند او را از صحنه‌ی نبرد بیرون ببرند. جاده خیلی باریک بود. رفیق ایزابل که پزشک بود، همراه رفیق اومار ایسر موخنا^۵ و رفیق فلاویو کِسادا^۶، برای نجات او رفت. در نتیجه ما دست تنها باید نبرد را هدایت می‌کردیم. از وقتی رزمنده‌ی ارشد شده بودم، مسئولیت نیروها به عهده‌ی من بود.

1 . Guisa.

2 . Maffo.

3 . Los Güiros.

۴ . رژیم باتیستا تصمیم گرفته بود روز سوم نوامبر سال ۱۹۵۸ انتخابات عمومی برگزار کند؛ هدف به دست آوردن پوشش قانونی برای دیکتاتوری بود. جنبش ۲۶ ژوئیه انتخابات را تحریم کرد و برای جلوگیری از برگزار شدن انتخابات دست به اقداماتی زد. به رغم عدم شرکت وسیع رأی‌دهندگان، اعلام کردند کاندیدای باتیستا یعنی آندرس ریورو اگوئرو Andres Rivero Aguero برای مقام ریاست جمهوری انتخاب شده است. (پانویشت متن اصلی)

5 . Omar Iser Mojena.

6 . Flavio Quesada.

واترز: نجات زخمی‌ها همیشه از اصول ارتش شورشی بود، درست است؟

پوئبلا: بله. اگر هر کدام از شورشیان به دست آدم‌های رژیم می‌افتاد، بلایی به سر او می‌آوردند که نپرسید. چشم‌هایش را با انگشت از کاسه بیرون می‌آوردند و شرمگاه او را می‌بریدند. و به همین دلیل ما رزمنده‌ای را رها نمی‌کردیم، زیرا امکان داشت به دست دشمن بیفتد. از خودم بگویم؛ من همیشه یک فشنگ برای همین منظور پیش خودم نگه می‌داشتم. این فشنگ را هنوز هم پیش خودم نگه داشته‌ام. من و لیلیا ریلو^۱ با خون خود عهد بستیم که اگر یکی از ما دو نفر زخمی شود و امکان زنده ماندن نداشته باشد یا امکان داشته باشد به دست دشمن اسیر شود، آن دیگری باید از این گلوله استفاده کند و نگذارد رفیقش گرفتار شکنجه شود.

برای این که تردید نداشتیم اگر به دست ارتش رژیم دیکتاتوری بیفتیم، به ما تجاوز می‌کنند و ما را شکنجه می‌کنند. به خودم گفتم: راه دیگری نیست! ما نه فقط زخمی‌هایمان را جا نمی‌گذاشتیم، تا جایی که برایمان امکان داشت مرده‌هایمان را هم با خود می‌بردیم.

مادرید: زخمی شدن سونیول چه اثری بر نیروهای شورشی گذاشت؟
پوئبلا: ضربه‌ی شدیدی بود، اما به رغم این مشکل واحد از هم نپاشید. همان طور که فرماندهی کل بعداً گفت: «وقتی فرمانده‌شان زخمی شد، زن‌ها همچنان در جبهه ایستادند.»

کوپل: چند نفر از واحد رزمی زنان در این نبرد شرکت داشتند؟
پوئبلا: چهار نفر بودیم، و تقریباً همه‌ی سربازهای دشمن را اسیر کردیم.
همه‌ی سلاح‌هایشان را هم گرفتیم.

نزدیک هولگین، بین یکی از جوخه‌های زنان و ارتش نبرد بسیار شدیدی درگرفت و فرماندهی جوخه مجروح شد. در گذشته وقتی فرماندهی جوخه مجروح می‌شد مردها عادت داشتند عقب‌نشینی کنند و این خود به یک قاعده کلی تبدیل شده بود - که البته درست نیست ولی به هر حال عادت شده بود. جوخه‌ی زنان به یک کامیون پر سرباز حمله کرده بودند. وقتی فرمانده جوخه مجروح شد، زن‌ها روحیه‌ی خود را نباختند. به نبرد ادامه دادند، بار کامیون را نابود کردند و همه‌ی سلاح‌ها را متصرف شدند. به راستی رفتار آنان استثنایی بود.

فیدل کاسترو، ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱

وقتی سربازان دیدند کسانی که آن‌ها را اسیر کرده‌اند زن هستند، حسابی حیرت کردند.

در سال ۱۹۹۸ به مناسبت چهلمین سال گشایش جبهه‌ی چهارم به فرماندهی دلیو گومز اوچوا^۱ در شهر هولگین برگزار شد. بعد از پایان مراسم یکی از کسانی را که آن روز اسیر کرده بودیم دیدیم. در آن مراسم من به نمایندگی از سوی جبهه حرف می‌زدم. تمام که شد، یکی از رفقای مرد منتظر من ایستاده بود. این رفیق پرسید: «ته، مرا به یاد نمی‌آوری؟»

گفتم نه؛ گفت: «من همان کلاه کپی هستم.» رفیق لیلیا ریلو هم همان جا بود، و هر دو زدیم زیر خنده. یکی از روزنامه نگاران آمد پیش ما و گفت: «حالا چرا دارید این قدر می خندید؟»

داستان از این قرار بود که در نبرد لوس گوپروس یکی از سربازها را اسیر کرده بودیم. در آن موقع سعی می کردیم عقب نشینی کنیم، هواپیماها ما را به مسلسل بسته بودند و ما هم زیر بوته ها پناه گرفته بودیم. اما این سرباز اسیر حاضر نبود خودش را پنهان کند.

و ما هم داد زدیم: «آهای کلاه کاسکتی، کلاه کاسکتی، بیا این جا.» کلاه کاسکتی [کاسکیتو = کلاه خود کوچک] اسم تحقیر آمیزی بود که روی سربازهای باتیستا گذاشته بودیم؛ دلیلش هم کلاهی بود که سرشان می گذاشتند. و او هم جواب داد، «نه، نه، نمی آم.» ما هم بهش فحش دادیم. آن فحش ها را دیگر این جا بازگو نمی کنم. سرباز هم در آمد و گفت: «از اون گذشته، من که کلاه کاسکتی نیستم. من به کلاه کپی ام.» سربازها کلاه کاسکت، کلاه خود سرشان می گذاشتند، اما درجه دارهای ارتش به جای کلاه خود، کلاه کپی سر می گذاشتند. سرجوخه ها و گروهبان های ارتش باتیستا که حقوق بیشتری هم می گرفتند اصلاً خوششان نمی آمد آن ها را عوضی بگیریم و با سربازهای صفر همردیف قرار بدهیم. و به همین دلیل بود که اسیر ما حاضر نبود از دستور اطاعت کند و از مسیر گلوله های هواپیما فرار کند و پناه بگیرد. اما بالاخره رضایت داد و آمد.

دلیل خنده ی ما هم یادآوری همین واقعه بود، و بعد مجبور شدیم جریان را برای حاضران توضیح بدهیم. این را هم بگوییم که این کلاه کاسکتی الان عضو حزب کمونیست کوبا و از سازندگان سوسیالیزم است.



افراد واحد رزمی زنان [ماریانا گراخالس] در کاروان آزادی، ژانویه ۱۹۵۹، این کاروان از سانتیاگو کوبا به مقصد هاوانا به حرکت درآمد، و از هر شهری که می‌گذشت مردم به نشانه‌ی حمایت و برای پیشواز به خیابان‌ها می‌ریختند. از چپ به راست: تته پوئبلا، الویزا بالستر، لیلیا ریلو.



رائول کاسترو مرکادر راننده‌ی جیپ در سان آندرس هولگین، لیلیا ریلو، تته پوئبلا و ایزابل ریلو، اواخر ۱۹۵۸، بعد از آزادسازی شهر به دست ارتش شورشی.

واترز: نظر رزمندگان مرد نسبت به شما زنان چگونه تغییر کرد؟
پوئبلا: بعد از این نبردها بود که دیدند ما هم می‌توانیم دوش به دوش
آن‌ها بجنگیم. هیچ وقت از دیگران عقب نمی‌افتادیم. همیشه پهلوی
آن‌ها بودیم یا جلوتر از آن‌ها. هیچ تفاوتی میان ما وجود نداشت. و این
نبردها، نبردهای سختی بود، برای این که فشنگ کافی برای تفنگ‌هایمان
نداشتیم.

و چنین بود که زنان کوبا به رزمندگی شهره شدند. فیدل دوست دارد
بگوید افراد واحد رزمی ماریانا گراخالس پیش‌تاز بودند، سرمشق زنان
شدند، زنانی که از میهن دفاع می‌کنند.

واترز: انقلاب کوبا روز اول ژانویه سال ۱۹۵۹ به پیروزی رسید؛ در آن
زمان شما کجا بودید؟

پوئبلا: در آن زمان در بایامو بودیم؛ تا پیروزی انقلاب من در همین
منطقه در عملیات شرکت می‌کردم. بعد فیدل به دنبال ما فرستاد تا برویم و
در کاروان آزادی شرکت کنیم.^۱

۱. با پیروزی‌های ارتش شورشی و با بالا گرفتن قیام عمومی، فول‌جنتسیو باتیستا روز
اول ژانویه ۱۹۵۹ از کوبا گریخت. دولت ایالات متحده تلاش می‌کرد دیکتاتور
نظامی دیگری را به جای باتیستا بنشانند و راه پیروزی ارتش شورشی را سد کند؛ اما
فیدل کاسترو به نمایندگی از سوی جنبش ۲۶ ژوئیه و ارتش شورشی اعلام اعتصاب
عمومی در سراسر کوبا کرد و همزمان با اعتصاب ستون‌های تحت فرماندهی چه‌گوارا
و کامیلو تسینفوئگوس به سرعت به طرف هاوانا دست به پیشروی زدند، که این خود
آمریکایی‌ها را ناکام گذاشت. و بعد ستون‌های اصلی ارتش شورشی از سانتیاگوده کوبا
به سوی هاوانا به حرکت درآمدند و در راه همه‌ی شهرها را به بسیج و قیام

جنگ که تمام شد من و ایزابل ریلو درجه‌ی ستوان یکمی داشتیم؛ غیر از ما پنج نفر دیگر هم درجه‌ی ستوانی داشتند. ۲۴ ماه مه سال ۱۹۵۹ به درجه‌ی سروانی رسیدم.

بعد از پایان جنگ، روز دوم ژانویه‌ی سال ۱۹۵۹ فیدل در سخنرانی خود چنین گفت: «کشوری که مرد و زن آن هر دو قدرت جنگیدن دارند — چنین مردمی شکست‌ناپذیرند.»

گذشته از این که ثابت کرده‌ایم مردانمان قدرت جنگیدن دارند، زنان کوبا نیز ثابت کرده‌اند قدرت جنگیدن دارند. بهترین سند این مدعا واحد رزمی زنان ماریانا گراخالس است، که در نبردهای بی‌شماری لیاقت خود را به اثبات رسانده است. زنان، سربازان برجسته‌ای می‌شوند، به خوبی سربازان مرد، و من می‌خواستم این حقیقت را نشان دهم.

در آغاز کار، برای اثبات این نظر تلاش زیادی کردم، چرا که با تعصبات فراوانی مواجه بودم. عده‌ای از مردهایمان می‌پرسیدند با این همه مردی که در دسترس ماست چرا باید اسلحه به دست زن‌ها بدهیم. در صفوف خودمان نیز زنان جزو لایه‌ای هستند که لازم است به آزادی برسند، چرا که زنان هنوز قربانیان تبعیض‌اند، چه در محیط کار و چه در امور دیگر زندگی.

و به همین دلیل واحد رزمی زنان را تشکیل دادیم. این واحد در عمل نشان داد زنان نیز توانایی جنگیدن دارند. خلقی که زنان آنها

→ فراخواندند. این اقدام ارتش شورشی که از دوم تا هشتم ژانویه طول کشید کاروان آزادی Liberty Caravan نام داشت. کاروان آزادی روز هشتم ژانویه به هاوانا رسید و مورد استقبال پرشور مردم هاوانا قرار گرفت. (پانوشتن متن اصلی)

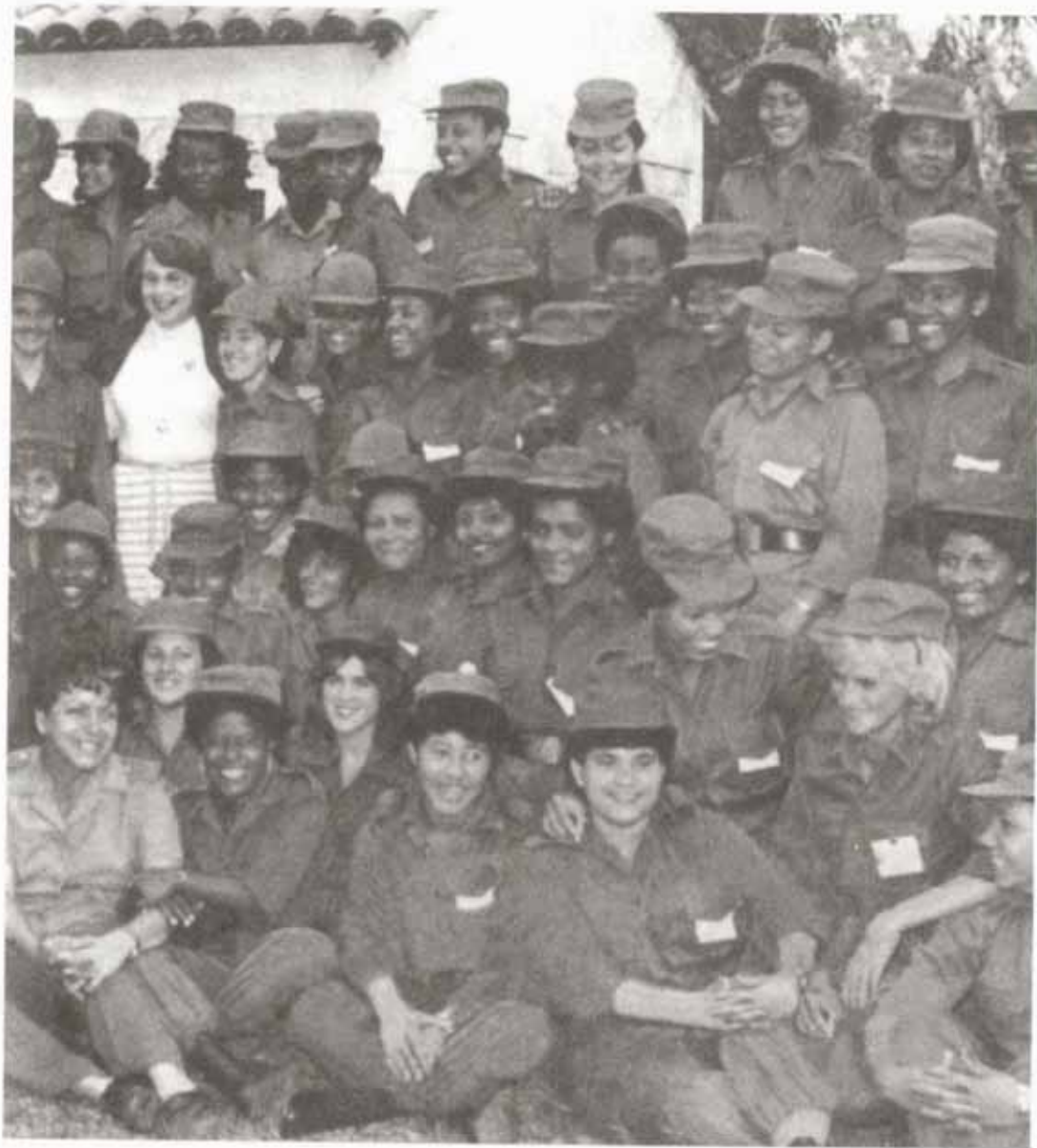
دوش به دوش مردان می‌جنگند این چنین خلقی شکست‌ناپذیر
است...

ما رزمندگان زن، واحدهای میلشیا تشکیل خواهیم داد، به
زنان آموزش خواهیم داد؛ این میلشیا از داوطلبان تشکیل خواهد
شد. و به همه‌ی زنان جوانی که این‌جا حضور دارند و می‌بینم
لباس‌هایشان به رنگ سرخ و سیاه جنبش ۲۶ ژوئیه است می‌گویم،
از شما می‌خواهم بیایید و طرز کاربرد سلاح را یاد بگیرید.

فیدل کاسترو، سانتیاگوده کوبا

۲ ژانویه ۱۹۵۹

امروز هم که انقلاب چهل و سه ساله شده است فیدل همان حرف روز
اول را می‌زند. فیدل همیشه بهترین و قوی‌ترین حامی و مدافع زنان بوده
است.



داوطلبان کوبایی به کنگو، الجزیره، ویتنام، آنگولا و اتیوپی رفتند.
و زنان به مأموریت‌های انترناسیونالیستی رفتند. ما در آنگولا
گردان دفاع توپخانه‌ی ضد هوایی را تشکیل دادیم

«دلیل پیوستن ما به مبارزه
توهین‌ها و ستم‌ها و بدرفتاری‌ها و
شکنجه‌ها و قتل و جنایت‌هایی بود
که به دست رژیم دیکتاتوری و
آدم‌های او صورت می‌گرفت. تقریباً
همه‌ی جوانان شهر ما به مبارزه
پیوستند.»
تته پوئبلا

همبستگی اجتماعی بنیان انقلاب

واترز: فیدل بارها گفته است که سرنگونی رژیم باتیستا کار بسیاری
مشکلی بود، اما چالشی که بعد از اول ژانویه سال ۱۹۵۹ آغاز
شد از سرنگونی رژیم به مراتب بزرگ‌تر و کار دشوارتر است.
ارتش شورشی و جنبش ۲۶ ژوئیه وظیفه‌ی دشوار رهبری کارگران
را پیش رو داشتند؛ می‌بایست کارگران را رهبری کنند تا نیروی
سیاسی را، نیرویی که به چنگ آورده بودند را به دست بگیرند،
تا روابط اجتماعی جامعه را در همه‌ی سطوح آن دگرگون کنند، و
از انقلاب در برابر هجوم طبقه‌ی حاکمه و دولت ایالات متحده
دفاع کنند.

بعد از پیروزی انقلاب مسئولیت به انجام رساندن چه

وظایفی را بر دوش داشتید؟

پوئبلا: روز هشتم ژانویه می خواستیم چند روزی به خانه هایمان برویم و کمی هم استراحت کنیم، که فرمانده به من گفت، «باید به ایالت اورینته بروی.» وظیفه‌ی من سر و سامان دادن به «سازمان کمک به قربانیان جنگ و خانواده‌ی آن‌ها» بود، که زیر نظر ارتش شورشی آن منطقه اداره می‌شد. کار ما رسیدگی به همه کسانی بود که از جنایت‌های رژیم دیکتاتوری آسیب دیده بودند، رسیدگی به خانه‌های سوخته و ویران شده، خرابی‌هایی که به علت تهاجم‌های رژیم به منطقه‌ی شرق کوبا وارد آمده بود. شعار این سازمان تازه این بود: «در برابر درد، میهن تبعیضی قابل نمی‌شود. نجات یک کودک به مثابه‌ی ساختن میهن است.»

و به همین دلیل اوایل سال ۱۹۵۹ به ایالت اورینته رفتم؛ باید به قربانیان جنگ و خانواده‌ی آنان رسیدگی می‌کردم. در مورد این کار با سیلیا و فیدل ارتباط زیادی داشتیم. کار ما از روز چهارم فوریه‌ی همان سال شروع شد.

کار بسیار رضایت‌بخشی بود. کارهای زیادی در زندگی کرده‌ام، اما در مورد این بیش از همه احساس سربلندی می‌کنم، برای آن که کار ما کمک به مردم آسیب‌دیده بود.

مراقبت از قربانیان جنگ میان ما سستی شده بود، که ریشه‌های آن در روزهای مبارزه در سیرامائسترا بود. نمونه‌ای از این سنت ماجرایی اوتیمیو گرا^۱ است. این اوتیمیو گرا دهقان بود و در همان اوایل مبارزه به ما پیوست و کمک‌هایی هم کرد. اما دست به خیانت زد و به خاطر پول خود را به

ارتش رژیم دیکتاتوری فروخت. مأموریت او کشتن فیدل بود، اما لو رفت و اعدام شد. و بعد ما به خانواده‌اش رسیدگی کردیم. و با آن که ستون چریکی ما پولی در بساط نداشت ماهی ۵۰ پزو به خانواده‌ی گرامی دادیم. و یک گاو ماده هم به آن‌ها دادیم که بچه‌ها بی غذا نمانند. زن و چهار بچه‌ی گرا به کلی در فرایند انقلاب ادغام شدند.

در ایالت اوریانته نخستین اقدام ما سرپرستی همه‌ی قربانیان جنگ بود. هدف فعالیت‌های ما همه‌ی آن چیزهایی بود که به دست رژیم باتیستا نابود شده بود.

گاهی به بچه‌ی یک خانواده‌ی روستایی می‌رسیدیم که پدر و مادرش به قتل رسیده بودند، خانه‌اش یک جا سوخته بود. و چون ارتش ما ارتش مردمی است، همه‌ی خانه‌هایی را که ارتش باتیستا به آتش کشیده بود بازسازی کردیم. ما همه‌ی این خانواده‌ها را زیر پر و بال گرفتیم، چرا که زمین‌هایشان را از دستشان درآورده بودند، کارشان را از دست داده بودند، متحمل همه نوع بدرفتاری و توهین شده بودند.

مارفهریستا^۱ها، همان دار و دسته‌ای که پیش از این گفتم مردم را توی گونی می‌کردند و روی آن‌ها بنزین می‌ریختند و زنده زنده می‌سوزاندند؛ همین جانی‌های منحرف در همه‌ی نواحی شرق کوبا حضور داشتند و همه‌ی شهرها را ویرانه می‌کردند.

و ما حتی از خانواده‌ی همین آدم‌کش‌ها هم حمایت می‌کردیم. بچه‌های این‌ها به همان اندازه تأمین بودند که بچه‌های شورشیان. و به همین دلیل است که از ته دل و صمیمانه می‌توانم بگویم انقلاب ما به

راستی انقلابی بزرگ و انسانی است. با آن که پول نداشتیم، بچه‌های همین جانی‌ها را به همان اندازه تأمین می‌کردیم که بچه‌های شورشگران را تأمین می‌کردیم و به همان مدرسه‌هایی می‌فرستادیم که بچه‌های شورشی‌ها را می‌فرستادیم. انصاف نبود تلافی جنایت‌های رژیم دیکتاتوری را سرزن و بچه و مادر جانی‌ها دریاوریم؛ گناهی نداشتند. بنابراین به آن‌ها هم مثل باقی مردم رسیدگی می‌کردیم. بیوه‌های سربازان رژیم باتیستا با بیوه‌های جنگجویان شورشی همه با هم سر یک کلاس می‌نشستند؛ آخر، برای بزرگسالان مدرسه باز کرده بودیم.

مادرید: بین شورشگران کسی هم بود که مایل به این کارها نباشد؟
پوئبلا: ما همه این دستورالعمل‌ها را پذیرفته بودیم. می‌گفتیم: «اگر فرمانده می‌گوید روش کار یک انقلاب واقعی چنین است، پس درست است، همین است که او می‌گوید.»

یکی از کارهایی که در اوریانته کردیم تأسیس مدرسه و احداث پرورشگاه برای کودکان یتیم بود. اسم شهیدان انقلاب را روی این مدرسه‌ها و پرورشگاه‌ها می‌گذاشتیم، اسم کسانی که در میدان‌های نبرد بر خاک افتاده بودند. این سنت به ایامی برمی‌گشت که در سیرامائسترا می‌جنگیدیم. مثلاً زمان جنگ من در دهکده‌ی سانتو دومینگو بودم، آن جا یک مدرسه‌ی کوچک باز کردیم و اسم پاستور پالومارس^۱ را که از رفقای بود که در نبرد شهید شده بود، روی مدرسه گذاشتیم
مردم آن منطقه نفرت شدیدی از آدم‌کش‌های باتیستا داشتند، و در

1 . Pastor Palomares.

ضمن همه هم آدم‌کش‌ها را می‌شناختند. و به همین دلیل هر وقت مدرسه‌ای برای بچه‌ها باز می‌کردیم، نمی‌گفتیم که پدر و مادر آن‌ها کیست. فقط آن عده از ما که مسئول مدرسه‌ها بودیم هویت آن‌ها را می‌دانستیم. و به این صورت از بچه‌هایشان حمایت می‌کردیم. همان دخترها و پسرهای الان دیگر دکتر شده‌اند، مهندس شده‌اند، از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده‌اند. آن‌ها هم جزیی از انقلاب شده‌اند. هجده یتیم جنگ هستند که درست مثل بچه‌های خود من هستند، و بچه‌های آن‌ها هم درست مثل نوه‌های خود من‌اند.

بیوه‌ها و مادرهای سربازان ارتش رژیم باتیستا همه ماهانه حقوق دریافت می‌کنند، و این چهل و سه سالی که انقلاب به پیش می‌رود هیچ تغییری هم نکرده است.

این دیگر از ویژگی‌های انقلاب است. به آن می‌گویند انسانیت. عشق به ممنوع. عشق به خانواده، به خلق، به سرزمین‌هایی که اسیر بی‌عدالتی هستند. ما خود را با همه‌ی خلق‌هایی که با فقر و گرسنگی می‌جنگند یکی می‌بینیم. ما با همین مهر و محبتی که به بچه‌های خودمان نگاه می‌کنیم، با همین مهر و محبت هم به صدها میلیون کودک بی‌کسی نگاه می‌کنیم که در خیابان‌های جهان زندگی می‌کنند و به دنبال چیزی برای ادامه‌ی حیات می‌گردند. امروزه در کوبا از این نوع کودکان بی‌خانمان نداریم. زیرا آن روزهایی که یک پزو هم نداشتیم، انقلاب توانایی آن را داشت که برای همه سرپناهی تهیه کند، این گونه بچه‌ها را از خیابان‌ها جمع کند. اگر انقلاب کوبا از این ویژگی‌ها برخوردار نبود، الان دیگر انقلابی در کار نبود. و تمام این چیزها با فیدل آغاز شد. این اصول انقلاب بنیان اخلاقی مبارزات ماست.

واترز: بعد از سال‌های نخست انقلاب، ادامه‌ی این کار به چه صورت بود؟

پوئبلا: ما اول به پی آمده‌های جنگ نگاه کردیم. بعد وقایع اسکامبرای^۱ و خیرون^۲ پیش آمد. و ما به خانواده‌ی همه کسانی که زمان مبارزه با راهزنان به قتل رسیده بودند رسیدگی کردیم. اما از این خانواده‌ها گذشته، به خانواده‌ی جانی‌ها هم کمک کردیم. بچه‌ها را مدرسه گذاشتیم. به صورت‌های مختلف به زن‌ها و مادرانشان کمک کردیم. کار هیچ کدامشان به خیابان نکشید.

اوت سال ۱۹۶۴ مرا به هاوانا منتقل کردند و من مسئول مزارع کودکان یتیم جنگ شدم، و مسئول تأمین اجتماعی ارتش غرب. این مأموریت تا سال ۱۹۶۶ به عهده‌ی من بود.

مادرید: مزارع کودکان چگونه جایی بود؟

پوئبلا: این‌ها در واقع مدرسه‌هایی بودند که برای یتیمان جنگ تأسیس کردیم، اما اسم آن‌ها را مزرعه گذاشتیم. بچه‌هایی که به این مدرسه‌ها

1 . Escambray.

2 . Girón.

۳ . اسکامبرای کوه‌های جنوبی - مرکزی کوبا و صحنه‌ی اصلی درگیری میان انقلاب کوبا و دسته‌های ضدانقلابی بود که با حمایت مالی و نظامی سازمان سیا در این منطقه فعالیت می‌کردند. این درگیری‌ها از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۳ طول کشید.

پلایا خیرون کنار خلیج خوک‌ها و درست در غرب کوه‌های اسکامبرای قرار دارد. خیرون محل هجوم و پیاده شدن تقریباً ۱۵۰۰ مزدور است که در آمریکا سازمان یافته و مجهز شده بودند و در آوریل سال ۱۹۶۱ این منطقه را اشغال کردند. این مزدوران ظرف ۷۲ ساعت ریشه‌کن شدند. به فرهنگ اصطلاحات، پلایا خیرون؛ مبارزه با راهزنان نگاه کنید. (پانویشت متن اصلی).

می رفتند به بچه‌های شورشیان محدود نمی شدند، بچه‌های سربازان باتیستا هم به همین مدرسه‌ها می رفتند. یادتان باشد که شعار این سازمان این بود: «به هنگام رنج و گرفتاری، میهن همه را یاری می کند.»

در ایالت‌ها مدارس تازه‌ای تأسیس شدند. این جا در هاوانا اسم رفقای مثل تسیرو فریاس، رامون پاز، اسوالدو اره‌را و دیگرانی را که در جنگ کشته شده بودند روی مدرسه‌ها می گذاشتیم. در هولگین نتوانستم تصمیم بگیرم اسم کدام شهید را روی مدرسه بگذاریم، همه‌ی رفقا برای من عزیز بودند، و بالاخره اسم مدرسه را شهدای انقلاب گذاشتم. می خواستم به همه‌ی شهیدان ادای احترام کنم و نه فقط یک نفر.

در آوریل سال ۱۹۶۶ مرا به ستاد منتقل کردند و من در واحد ویژه‌ای که زیر نظر سرخیو دل‌واله^۱ اداره می شد کار می کردم. وظیفه‌ی ما برآوردن نیازهای خانواده‌ی کسانی بود که برای انجام وظایف انترناسیونالیستی خود به کشورهای دیگر رفته بودند.

من از روزی که اولین داوطلبان کوبایی عازم الجزیره، کنگو، ویتنام، آنگولا، اتیوپی و جاهای دیگر شدند در همین واحد کار می کردم.^۲ کارم

1 . Sergio del Valle.

۲. در سال ۱۹۶۳ نیروهای کوبایی به درخواست دولت انقلابی احمدین بلا عازم الجزایر شدند؛ هدف جنگیدن با اشغال‌گرانی بود که با حمایت امپریالیزم از مراکش وارد خاک الجزایر شده بودند.

به سال ۱۹۶۵ داوطلبان کوبایی به کنگو رفتند و به فرماندهی چه گوارا دوش به دوش نیروهای آزادی‌بخش آن کشور با مزدورانی که مورد حمایت بلژیک و آفریقای جنوبی بودند به نبرد پرداختند. (نگاه کنید به ویکتور درک، از اسکامبرای تا کنگو: در گردباد انقلاب کوبا [پات فاینر ۲۰۰۲] این گزارش دست اول را فرمانده دوم عملیات

کم رساندن به خانواده‌ی همه‌ی آن‌ها بود؛ هدف این بود که اگر حادثه‌ای روی داد این خانواده‌ها دچار نگرانی نشوند. مدتی بعد، در کار رسیدگی به رزمندگانی که در مأموریت‌های انترناسیونالیستی دچار نقص عضو شده بودند نیز شرکت داشتم.

به این کشورها که می‌رویم ثروت یا منابعشان را با خودمان به کوبا نمی‌آوریم. از چیزهای مادی فقط مرده‌ها مان را به کوبا برمی‌گردانیم. مرگ یارانی که در راه به انجام رساندن رسالت انترناسیونالیستی خود به خاک افتاده‌اند بیهوده نیست. به خاطر انقلاب می‌میرند، برای دفاع از اصول انقلاب می‌میرند، به هنگام یاری رساندن به جنبش‌هایی می‌میرند که در نقاط مختلف جهان از ماکمک خواسته‌اند.

→ که زیر دست چه گوارا کار می‌کرده روایت کرده است).

در جریان جنگ آزادی‌بخش مردم ویتنام که از دهه‌ی ۶۰ تا دهه‌ی ۷۰ با متجاوزان آمریکایی در جریان بود نیز داوطلبان انترناسیونالیست کوبایی به یاری مردم ویتنام رفتند. در جمع این داوطلبان، یکی از واحدهای مهندسی نظامی کوبا بود که در کار ساختن مسیری که به جاده‌ی هوشی مین مشهور بود شرکت کردند. این جاده‌ی هوشی مین راه تدارکاتی رزمندگان جبهه‌ی آزادی‌بخش جنوب ویتنام بود.

بین سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۸۹، بیش از سی هزار نفر از رزمندگان انترناسیونالیست کوبایی در آنگولا خدمت کردند. این رزمندگان به یاری مردم آنگولا رفتند تا از آن کشور در مقابل هجوم اشغال‌گران آفریقایی جنوبی و آشوبگرانی دفاع کنند که از حمایت امپریالیزم، از آن جمله امپریالیزم آمریکا برخوردار بودند.

در سال ۱۹۷۷ کوبا به درخواست کمک دولت اتیوپی پاسخ مثبت داد؛ هدف مبارزه با اشغال‌گرانی بود که به پشتیبانی آمریکا از کشور همسایه، سومالی به اتیوپی حمله کرده بودند و قصد آن‌ها اشغال منطقه‌ی اوگادن بود. هدف واشنگتن این بود که از پیروزی سومالی به عنوان سرپلی بهره‌برداری کند و مانع تقسیم زمین و سایر اقدامات مترقیانه‌ی مبارزان اتیوپی شود. این اقدامات در پی سرنگونی رژیم سلطنتی امپراتور هایله سلاسی، که اساس آن بر مالکیت زمین بود صورت می‌گرفت. (پانوشتن متن اصلی)

«پیش از پیروزی انقلاب، زنان جزو
اشیاء بودند، اسباب زینت
تخت‌خواب. بعد از انقلاب، زنان
دست به سازماندهی در ابعاد
وسیعی زدند. انقلاب می‌کوشید
زنان را جذب مبارزه و جذب نیروی
کارکنند.»
تته پوئبلا

راه برای مساوات اجتماعی زنان باز می‌شود

واترز: بسیاری از مردم جهان به داستان زندگی شما علاقه‌منداند، زیرا از
داستان زندگی شما می‌توان فهمید انقلاب کوبا چه معنایی برای
زنان داشته است. ممکن است از بعضی از تحولات بزرگی یاد
کنید که در زندگی زنان روی داده است؟

پوئبلا: نخستین تلاش بزرگ انقلاب جنبش سوادآموزی بود، که ریشه در
ارتش شورشی داشت. در نیروهای مسلح اداره‌ای برای سوادآموزی داشتیم.
به سال ۱۹۵۸ در سیرامائسترا اصلاً مدرسه وجود نداشت و البته
بسیاری از کودکان بی‌سواد بودند؛ سیلیا دست به تأسیس چند مدرسه‌ی
ابتدایی زد و من هم به او کمک کردم. اکثریت عظیمی از زنان منطقه‌ی
سیرا بی‌سواد بودند و بسیاری از رزمندگان شورشی هم بی‌سواد بودند.



مدرسه‌ی ارتش شورشی برای فرزندان و خانواده‌های دهقانان؛ یکی از ۴۰۰ مدرسه‌ای که در سال ۱۹۵۸ در قلمروی جبهه‌ی دوم شرق به فرماندهی فیدل کاسترو تأسیس شد.



در جنبش سوادآموزی سال ۱۹۶۱ بریگادیست‌های (عضو تیپ‌های) جوان، که اکثر آن‌ها زن‌های جوان بودند، به روستاها رفتند و به یک میلیون دهقان و کارگر خواندن و نوشتن یاد دادند. اعضای بریگادهای سوادآموزی، ۲۲ دسامبر ۱۹۶۱، به مناسب پایان پیروزمندانه جنبش راهپیمایی می‌کنند.

کوبا نخستین کشور جهان بود که بی‌سوادی را ریشه کن کرد.^۱ زنان جزیی از مبارزه بودند، به ویژه زنان جوان. جمع بزرگی از جوانان و کودکان جذب مبارزه با بی‌سوادی شدند؛ در این جمع پسران و دختران ده، یازده و دوازده ساله‌ای بودند که به دیگران و از آن جمله بزرگسالان خواندن و نوشتن یاد می‌دادند. بیش از نیمی از داوطلبان سوادآموزی را زنان تشکیل می‌دادند. و البته، بین زنان بی‌سوادی بیش از مردان بود.

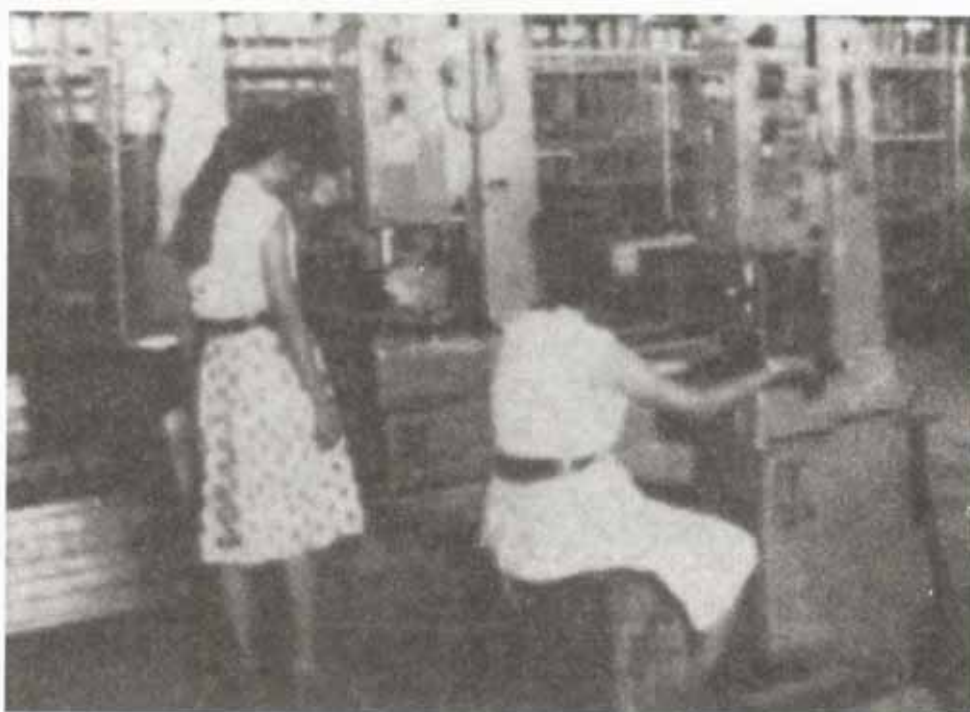
من هم بعداً مدتی از فوریه‌ی ۱۹۶۳ تا اوت ۱۹۶۴ در بخش آموزش ستاد کل ارتش شرق کار می‌کردم. به عنوان کسی که مسئول آموزش درون ارتش شرق بود، به عده‌ای از معلمان مأموریت می‌دادم به شورشیان خواندن و نوشتن یاد بدهند، زیرا بسیاری از سربازان بی‌سواد بودند.

واترز: در سال‌های اول انقلاب زنان به چه صورت سازماندهی می‌شدند؟ خودتان هم در این سازماندهی نقشی داشتید؟

۱. از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۱، دولت انقلاب دست به تلاش همه جانبه‌ای برای ریشه کن کردن بی‌سوادی زد. هدف دولت با سواد کردن یک میلیون کوبایی بود، و هسته‌ی اصلی این تلاش بسیج کردن ۲۰۰۰۰۰ نفر که در گردان‌های کازاد و بنیتز سازماندهی شدند. این جوانان می‌بایست به روستاها بروند و پیش دهقانان و کارگران زندگی کنند و به آن‌ها درس بدهند. نتیجه‌ی این تلاش همه جانبه این بود که بی‌سوادی در کوبا ریشه کن شد. در طول اجرای جنبش سوادآموزی، پنج تن از شرکت کنندگان در این جنبش، چه معلم و چه شاگرد، به دست ضدانقلاب به قتل رسیدند؛ این عناصر ضدانقلاب را واشنگتن سازماندهی کرده؛ مسلح کرده، و از نظر مالی تأمین کرده بود. ۵۲ درصد کل جوانان عضو گردان‌های مبارزه با بی‌سوادی را زنان تشکیل می‌دادند. (پانویس متن اصلی)



نخستین جلسه‌ی فدراسیون زنان کوبا (اف ام سی)، ۲۳ اوت ۱۹۶۰. نفر وسط ویلما اسپین رییس سازمان است.



کارگران هنگام کار در کارخانه‌ی ملی تولید لوازم خانگی (INPUD) در سانتا کلارا، بعد از افتتاح در روز ۲۴ ژوئیه ۱۹۶۴.

پوئبلا: پیش از پیروزی‌های انقلابی، زنان کوبا صرفاً شیشی بودند، صرفاً از اسباب‌تزیین تخت خواب بودند. بعد از انقلاب همه‌ی اینها عوض شد. زنان به شکل وسیعی دست به سازماندهی زدند؛ هدف این زنان دگرگون کردن شرایط زندگی خود و کسب‌رهایی بود.

روز ۲۳ اوت ۱۹۶۰، تعدادی از این سازمان‌ها گرد آمدند و فدراسیون زنان کوبا (افام‌سی) را تشکیل دادند. ویلما اسپین رئیس این فدراسیون بود. فدراسیون همه‌ی سازمان‌های موجود آن زمان را در سازمان واحدی جمع کرد.

از همان آغاز، فدراسیون می‌کوشید زنان را در مبارزه ادغام کند و برای رسیدن به این هدف سعی می‌کرد آن‌ها را وارد نیروی کار کند.^۱ زیرا زنی که خارج از خانه کار می‌کند، به زندگی خود سامان می‌دهد و رشد می‌کند. این جریان در همه‌ی مراحل انقلاب روی داد که شامل همه‌ی زنان از هر سن و با هر شغل و حرفه‌ای می‌شد.

پیش از پیروزی انقلاب عده‌ی زیادی از زنان از روستاها به شهرها می‌آمدند و در خانه‌های اغنیا به خدمتکاری مشغول می‌شدند. فدراسیون برای این زنان مدرسه باز کرد. این‌جا در هاوانا مدارس آنا بتانکورت^۲ را تأسیس کردیم؛ بتانکورت که اسمش را روی این مدرسه‌ها گذاشتیم از

۱. در سال ۱۹۵۸ پیش از پیروزی انقلاب، فقط ۱۹۴۰۰۰ تن از زنان کار می‌کردند، یعنی کمتر از ۲۰ درصد از نیروی کار زنان، که ۷۰ درصد این‌ها در خانه‌ها خدمتکار بودند. در اوایل دهه‌ی ۹۰ این رقم به ۱/۴ میلیون نفر می‌رسید و زنان در بخش‌هایی کار می‌کردند که پیش از آن به روی آنها بسته بود. امروزه بیش از ۴۲ درصد نیروی کار را زنان تشکیل می‌دهند. در سال ۱۹۹۴ در ایالات متحده این رقم ۴۶ درصد بود. (پانویشت متن اصلی)



دانش آموزان در جلسه‌ی اول مدرسه‌ی آنا بتانکورت برای زنان دهقان، ۱۹۶۰. این زنان به هاوانا آمدند، خواندن و نوشتن یاد گرفتند و مهارت‌هایی مثل خیاطی و سوزن‌دوزی فراگرفتند. بعد از پایان این دوره تحصیل، به هر کدام یک چرخ خیاطی دادند تا با خود به دهکده‌هایشان ببرند و به دیگران هم یاد بدهند.



تصویر یک چرخ خیاطی است، شبیه همان چرخ‌هایی که به فارغ‌التحصیلان مدارس آنا بتانکورت می‌دادند.

رزمندگان نبردهای استقلال در سال ۱۸۶۸ است. بعضی از خانه‌های اعیانی ناحیه‌ی میرامار^۱ را تبدیل به مدرسه و خوابگاه کردیم؛ این خانه‌ها همان خانه‌هایی هستند که این زنان در آن‌ها کلفتی می‌کردند. در این مدارس بتانکورت زنان خواندن و نوشتن یاد می‌گرفتند؛ به علاوه خیاطی و سوزن‌دوزی هم یاد می‌گرفتند. وقتی درسشان تمام می‌شد و در بُرش و خیاطی فارغ‌التحصیل می‌شدند، طبق دستور فیدل به هر کدام یک چرخ خیاطی می‌دادیم که با خود به خانه ببرند. از آن‌ها تعهد می‌گرفتیم با استفاده از این چرخ‌های خیاطی به دیگران هم کار یاد بدهند. اگر به خانه‌ی دهقانان در کوه‌ها و دشت‌ها بروید این چرخ‌های خیاطی را می‌بینید.

زنان کوبایی، که مورد تحقیر مضاعف بودند و جامعه‌ی نیمه‌استعماری کوبا آن‌ها را از صحنه‌ی زندگی اجتماعی دور کرده بود، نیاز به تشکیلاتی داشتند که از آن خود آن‌ها باشد، تشکیلاتی که خواست‌های ویژه‌ی زنان را مطرح کند و برای شرکت بیشتر زنان در عرصه‌ی زندگی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی انقلاب تلاش کند. و برای رسیدن به این هدف، فدراسیون زنان کوبا دست به فعالیت‌های ارزشمند بی‌شماری در زمینه‌های گوناگون زد. به کمک همین فدراسیون است که بیش از نیم میلیون تن از زنان کوبایی وارد عرصه‌ی تولید و خدمات شده‌اند. این تشکیلات زنان را برای بسیاری از وظایف فراگیر بسیج کرده است، از آن جمله برای دفاع از کشور، مبارزه با بی‌سوادی؛ دوره‌هایی برای پیشبرد سطح آموزشی

زنان، برای کارهای کشاورزی، بهداشت عمومی، همبستگی و مطالعات سیاسی تشکیل داده است که مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین نتیجه‌ی آن دگرگونی عمیقی است که در زمینه‌ی آگاهی سیاسی و ایدئولوژیکی زنان کوبا روی داده است، و این دست‌آورد بی‌تردید یکی از برجسته‌ترین پیروزی‌های تاریخی‌ای است که امروزه انقلاب می‌تواند به جهانیان نشان دهد.

فیدل کاسترو

گزارش به نخستین کنگره‌ی حزب

کمونیست کوبا، دسامبر ۱۹۷۵

من هم دست‌اندرکار ثبت‌نام اولین گروه از رفقای زن برای مدرسه‌ی آنا بتانکورت بودم.

باید این زنان روستایی را تشویق می‌کردیم به مدرسه بیایند، باید مردها را تشویق می‌کردیم با آمدن زن‌ها موافقت کنند، و کار آسانی نبود. پای غرور مردانه در میان بود. بعضی از مردها می‌گفتند «دختر من یکی نه»، یا «زن من یکی نه». و ما مجبور بودیم حسابی تلاش کنیم تا آنها را وارد فرایند انقلابی کنیم، تا مردها را قانع کنیم چرا باید به زن‌ها خیاطی یاد بدهیم، که این کار کمکی به خانواده‌هاست.

در واپسین سال‌های رژیم دیکتاتوری تعداد زیادی روسپی در کوبا بود. این‌ها نیز جذب انقلاب شدند. برای روسپی‌ها مسکن تهیه کردیم، برای آن‌ها که خیلی از آن‌ها اهل هاوانا نبودند و در هاوانا جایی برای زندگی نداشتند. برایشان مدرسه درست کردیم و برایشان در کارگاه‌ها کار پیدا کردیم.

مخصوصاً برای زن‌هایی که در هاوانا به روسپیگری اشتغال داشتند تلاش زیادی کردیم. جاهای دیگر هم البته همین‌طور بود، اما هاوانا بیش از هر جای دیگری روسپی داشت. پیش از انقلاب، این زن‌ها روسپیگری را برای خود امتیازی می‌دانستند، زیرا با روسپیگری امکان بیشتری برای رفتن به خارج از کشور پیدا می‌کردند.

دلیل این که این زنان به فحشا کشیده می‌شدند این بود که در آن رژیم سرمایه‌مداری نمی‌توانستند کار پیدا کنند. اما انقلاب همه چیز را زیرورو کرد. فدراسیون زنان کوبا در این فرایند نقش مهمی به عهده داشت، نقش بسیار مهمی.

امروزه دیگر حرف از این نیست که چه کسی زمانی روسپی بوده، یا این‌کاره بوده، یا آن‌کاره بوده و فقط افراد بسیار معدودی از این چیزها اطلاعی دارند.

فروریختن دیوار تعصب

کوپل: در مورد پیوستن زنان به نیروی کار تعصب‌هایی وجود داشته است؛ این تعصبات چگونه از میان رفتند؟

پوئبلا: در سیرامائسترا، جذب زنان به مدارس و محیط کار آسان‌تر بود. دلیل آن هم این بود که دهقانان از همان اول ما را دیده بودند. در مناطق دیگر مشکل‌تر بود؛ در ضمن باید سطح فرهنگ دهقانان را پیش از انقلاب از نظر دور ندارید، و دورافتادگی روستاها و عدم دسترسی آن‌ها را به آموزش هم در نظر بگیرید.

یک دهه بعد از پیروزی انقلاب هم تعصب به شدت وجود داشت.

ماه مارس ۱۹۶۹ بود که به دستور فرمانده کل به ریاست برنامه‌ی

«پیش از انقلاب اکثریت عظیمی از زنان دهقان، بی‌سواد بودند. کشور ما نخستین کشور جهان بود که بی‌سوادی را ریشه کن کرد. زنان خود بخشی از این مبارزه بودند، به ویژه زنان جوان، که بیش از نیمی از داوطلبان مبارزه با بی‌سوادی را تشکیل می‌دادند.»



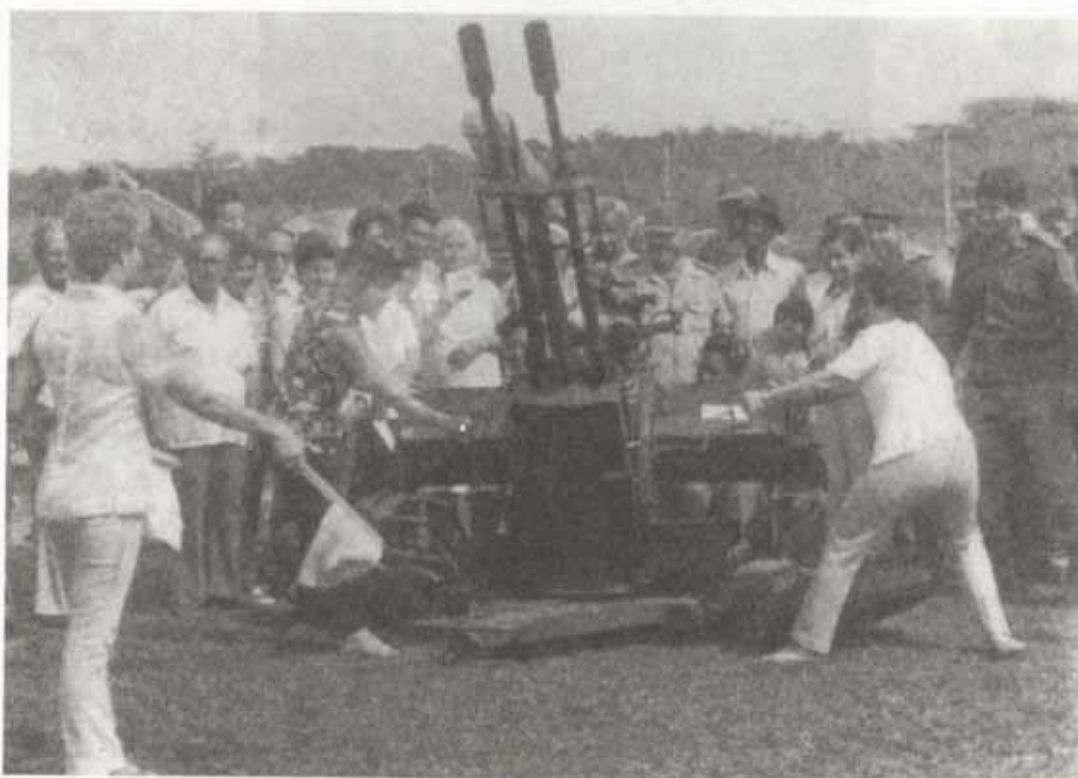
انگراتسیا بلت اهلِ براکوا، نخستین دهقانی است که در جریان اصلاحات ارضی کوبا سند مالکیت دریافت می‌کند، با نسخه‌ای از روزنامه‌ی انقلاب، مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۵۹، که گزارشی از این رویداد مهم به چاپ رسانده است. کمی بعد بیش از صد هزار سند به نیم میلیون خانواده‌ی دهقانان بی‌زمین داده شد. پیش از انقلاب تعداد معدودی از زنان مالک زمین‌هایی بودند که کشت می‌کردند.

دامداری گایگانامار^۱ در خاروکو^۲، واقع در ایالت هاوانا منصوب شدم. فیدل گفت دلیل این که تو را مسئول این کار کرده‌ام این است که می‌خواهم نشان دهم زن‌ها در کار رهبری دست کمی از مردها ندارند، می‌خواهم نشان دهم زن‌ها هم می‌توانند پروژه‌های کشاورزی را هدایت کنند، زن‌ها هم می‌توانند در هر جبهه‌ای پیشرو باشند و همه‌ی وظایف انقلاب را به انجام رسانند. و چنین شد که فیدل هشت زن را که یکی از آنها ایزابل دیلو بود، برای مدیریت برنامه‌ها انتخاب کرد؛ می‌خواست ثابت کند که زنان کار مدیریت پروژه‌های کشاورزی را هم می‌توانند سرپرستی کنند. بخشی از کار ما این بود که زنان روستایی را جذب کار کنیم.

روزی که فیدل مرا به منطقه‌ی خاروکو برد، دهقانان منطقه گفتند حاضر نیستند با من کار کنند. گفتند: سروان است برای خودش سروان است، ولی من یکی که حاضر نیستم با او کار کنم. گفتند: «فرمانده تو را با خودش آورده، به جای خود، ولی من یکی با زن جماعت کار نمی‌کنم». اما یک ماهی که گذشت، دهقان‌ها دیگر با من کار می‌کردند. واقعیت این بود که من هم پایه‌پای آن‌ها کار می‌کردم، شب، روز، شنبه، یکشنبه؛ و همین باعث جلب اعتماد آن‌ها شد، برای این که متوجه شدند من هم از عهده‌ی کار کشاورزی برمی‌آیم. برای این که ثابت کنم زنان از عهده‌ی هر کاری برمی‌آیند، ناچار بودم در عمل به آن‌ها نشان دهم که من هم با آن‌ها مساوی‌ام.

و بعد از آن زن‌ها هم به تدریج شروع به کار در کشتزارها کردند.

این ویژگی انقلاب ما انسانیت نام دارد. ما
خود را با همه‌ی خلق‌هایی که با فلاکت و
گرسنگی مبارزه می‌کنند یکی می‌دانیم. اگر
انقلاب ما این ویژگی را نداشت، ما هم
وجود نداشتیم.



کارگران کوبا هر ماه در تمرینات روز دفاع آموزش منظم نظامی می‌بینند.

حزب، فدراسیون زنان، اعضای سی دی آر^۱ و سایر سازمان‌ها همه نقش داشتند. بیش از ده مدرسه در این ناحیه تأسیس کردیم.

کوپل: این ناحیه‌ی خاروکو ویژگی خاصی داشت؟

پوئبلا: این ناحیه تحت تسلط فرقه‌ی مذهبی شاهدان یهوه^۲ بود، و عده‌ی زیادی از دهقانان این ناحیه اسلحه به دست گرفته بودند و بر علیه انقلاب جنگیده بودند، و حتی چند نفری هم به دلیل جنایت‌هایی که مرتکب شده بودند تیرباران شده بودند. اما می‌دانستیم می‌توانیم دهقانان منطقه را جذب انقلاب کنیم، و وظیفه‌ی اساسی ما هم همین بود.

مأموریت من نیز تا سال ۱۹۷۸ همین بود. و به همین دلیل حدود ده سال در این ناحیه کار سیاسی کردم. این ناحیه اکنون جزیی از وجود من شده است. واقعیت آن که من هنوز هم خواب ناحیه‌ی خاروکو را می‌بینم. با دهقانان آن ناحیه احساس صمیمیت زیاد می‌کنم؛ مثل خانواده‌ی خود من هستند.

نقش زنان در دفاع

واترز: پیش از این گفتید چگونه واحد رزمی زنان پیشتاز نقش زنان در

۱. سی‌دی‌آر (CDR) یعنی کمیته‌ی دفاع از انقلاب. این کمیته‌ها در سال ۱۹۶۰ به عنوان یک سازمان فراگیر شکل گرفتند. سازماندهی کمیته‌ها به صورت تشکیلات کوچه به کوچه بود. مردم کوبا از طریق همین کمیته‌ها فعالیت‌های ضدانقلاب را زیرنظر داشتند. این کمیته‌ها مردم را برای شرکت در تظاهرات عظیم سازماندهی کرده‌اند، و در فعالیت‌هایی مثل واکسیناسیون و امور بهداشتی، دفاع غیرنظامی، مبارزه با خلاف‌های جزیی و وظایفی مانند آن شرکت داشته‌اند. (پانوشتن متن اصلی)

دفاع از انقلاب کوبا بود. این نقش در گذر سال‌ها چه صورتی به خود گرفته است؟

پوئبلا: در کوبا زنان همیشه در صف مقدم مبارزه بوده‌اند. در مونکادا، ییه [هایده سانتاماریا] و ملبا [ارناندرز] را داشتیم.^۱ با گرانما و ۳۰ نوامبر سیلیا و ملبا و بسیاری از رفقای دیگر را در جمع مبارزان داشتیم. بسیاری از رفقای زن ما گرفتار شکنجه شدند و به قتل رسیدند.

از همان آغاز زنان عضو نیروهای مسلح انقلابی بودند. اول سرباز ساده بودند و بعد گروه‌بان شدند. آن عده از ما که جزو واحد رزمی زنان [ماریانا گراخالس] بودیم، اولین زنان افسر بودیم.

امروزه یک هنگ زن داریم که جزو گردان گارد مرزی است و در کایمانرا^۲ که محل پایگاه نیروی دریایی گوانتانامو^۳ در ایالات متحده است^۴، خدمت می‌کنند. فرماندهی این هنگ سرهنگ دوم ویکتوریا

۱. ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳، حدود ۱۶۰ انقلابی به فرماندهی فیدل کاسترو حمله‌ی شورش‌گرانه‌ای به پادگان مونکادا در سانتیاگو ده کوبا کردند و هم‌زمان به پادگان بایامونیز حمله بردند، که این خود سرآغاز مبارزه‌ی مسلحانه‌ی انقلابی با رژیم باتیستا بود. اما این حمله ناکام ماند، و نیروهای باتیستا بیش از ۵۰ تن از شورش‌گران اسیر را قتل‌عام کردند. فیدل کاسترو و بیست و هفت تن دیگر از آن جمله راول کاسترو و خوان آلمیدا را محاکمه و آن‌ها را تا به پانزده سال حبس محکوم کردند. روز ۱۵ مه ۱۹۵۵ آن‌ها را آزاد کردند؛ آزادی این اسیران نتیجه‌ی فعالیت‌های دفاع مردمی از زندانیان بود که رژیم باتیستا را مجبور کرد عفو عمومی صادر کند و زندانیان سیاسی آزاد شدند. (پانوشتن متن اصلی)

2 . Caimanera.

3 . Guantánamo.

۴. اشاره به پایگاه دریایی ایالات متحده در منطقه کایمانرا واقع در خلیج گوانتانامو، در جنوب شرقی کوبا است. این پایگاه کمی بعد از اشغال کوبا به دست نظامیان آمریکایی

آرائوز کارابالو^۱ است، که از سوی وزیر نیروهای مسلح کوبا به معاون فرماندهی گردان گارد مرزی مستقر در آن منطقه منصوب شده است. در همه‌ی واحدهای نظامی زنان حضور دارند. سروان، سرگرد و سرهنگ هستند. عده‌ای از زنان به مأموریت‌های انترناسیونالیستی رفته‌اند. به آنگولا، به اتیوپی و به جاهای دیگری رفته‌اند. زمانی که مأموریت آنگولا پیش آمد، ما چند گردان توپخانه‌ی دفاع ضد هوایی تشکیل دادیم که افراد آن‌ها از زنان تشکیل شده بودند. افراد گردانی که به مأموریت آنگولا رفت متعلق به واحدهای رزمی مختلفی بودند.

واترز: گردان ضد هوایی زنان هنوز هم در کوبا وجود دارد؟
پوئبلا: نه. اکنون زنان در همه‌ی واحدهای نظامی ادغام شده‌اند، واحدهای ضد هوایی، واحدهای تانک، و همه‌ی واحدهای تخصصی دیگر. برای هر چیزی آمادگی دارند. آماده نبرداند.

واترز: وجود واحدهای رزمی زنان، مثل واحد ماریانا گراخالس، یا گردان‌های ضد هوایی بیانگر پیروزی‌های انقلاب کوبا و نشان‌دهنده‌ی حمایت رهبری انقلاب از مساوات زنان است. در ایالات متحده ما در پی تشکیل واحدهای رزمی زنان نیستیم (ما با هر چیزی که سبب تقویت نیروهای مسلح امپریالیستی است

→ در سال ۱۸۹۸ در کوبا تأسیس شد. به رغم درخواست دولت کوبا در سال ۱۹۵۹ برای استرداد این پایگاه، آمریکاییان همچنان از استرداد آن به دولت کوبا سر باز می‌زنند. (پانوشتن متن اصلی).

«در کشوری که زنان و مردان دوش
به دوش هم می‌جنگند، آن کشور
شکست‌ناپذیر است.»
فیدل کاسترو



یکی از گروهان‌های نیروی میلشای منطقه‌ای در روز
دفاع تمرین تیراندازی می‌کنند.

مخالفیم!)، اما اغلب به این نکته اشاره می‌کنیم که تشکیل این واحدها در مقاطع گوناگون سیر انقلاب کوبا نمایانگر آن است که انقلاب سوسیالیستی کوبا چه ارزشی برای زنان داشته است. در نیروهای مسلح ایالات متحده واحد رزمی زنان وجود ندارد، و تعداد بسیار معدودی از زنان در خطوط مقدم جبهه حضور دارند. پوئبلا: این حق را این جا در جنگ انقلابی به دست آوردیم و بعد هم در واحدهای تانک، در واحدهای توپخانه و در واحدهای دیگر تداوم یافت. امروزه مدرسه‌های نظامی ما در سطح دانشگاه‌اند. یکی از آن‌ها انستیتوی فنون نظامی خوزه مارتی^۱ (آی‌تی‌ام) است؛ در این انستیتو هوانوردی، موشک، رایانه، ارتباطات و رشته‌های دیگر مهندسی را درس می‌دهند. یکی دیگر مدرسه آنتونیو ماستئو^۲ در هاواناست و آکادمی نظامی خوزه ماستئو در سانتیاگو ده کوباست؛ در این دو مؤسسه، علاوه بر علوم سیاسی و مهندسی، کاربرد انواع سلاح‌ها مثل تانک، توپخانه و سلاح‌های پیاده‌نظام را هم تدریس می‌کنند؛ یکی دیگر آکادمی نیروی دریایی گرانماست؛ این جا هم محل آموزش رشته‌های تخصصی نظامی است و هم غیرنظامی. بعد مدرسه‌ی باراکوآ^۳ برای نیروهای ویژه است، یا مدرسه‌ی ضد اطلاعات آریستیدس استهوز^۴ یا آکادمی عالی ماکسیمو گومز^۵. زنان در همه‌ی این مراکز آموزشی حضور دارند، هم استادند و هم دانشجو، و با تخصص‌های گوناگون. زنانی که در ارتش‌اند تا جایی که کشش داشته باشند پیشرفت می‌کنند.

1 . José Marti.

2 . Antonio Maceo.

3 . Baragua.

4 . Aristides Estévez.

5 . Maximo Gomez.



جوانان کوبایی و آمریکایی در برنامه‌ی دیدار متقابل جوانان
کوبایی - آمریکایی درباره‌ی مبارزات سیاسی خود بحث
می‌کنند، مدرسه‌ی علوم اجتماعی نزدیک هاوانا، ژوئیه ۲۰۰۱.



کارگران روستایی و محله‌های کارگرنشین سراسر آمریکای لاتین در مدرسه‌ی
علوم پزشکی آمریکای لاتین در هاوانا مجانی پزشکی می‌خوانند.

این‌ها با کامیلیتوها^۱ شروع می‌شود. کامیلیتو به دانش‌آموزان مقطع دبیرستان مدارس نظامی کامیلو تسینفوئه گوس می‌گوییم، که نام همان جنگجوی شکوهمندی را بر خود دارند که سخت مورد علاقه‌ی جوان‌هاست. به او عشق می‌ورزند.

مادرید: میان این کامیلیتوها تعداد زن‌های جوان زیاد است؟
پوئبلا: خیلی. هر کدام از ایالت‌های کوبا برای خود مدرسه‌ی حرفه‌ای نظامی دارند. به بیان دیگر، ما در سراسر کوبا مدرسه‌ی نظامی داریم؛ به علاوه برای میلیشیاها هم مدارس دیگری داریم.
زن‌ها از کلاس دهم شروع می‌کنند. به آن‌ها می‌گوییم کامیلیتا. مدارس ما مختلط است، هم پسر داریم و هم دختر. پیش از آن که کلاس دوازده را تمام کنند، مدرسه‌ی بعدی را برای ادامه‌ی تحصیل انتخاب می‌کنند، که بستگی به تخصصی دارد که انتخاب کرده‌اند. ممکن است به آی‌تی‌ام بروند، که درس حقوق و مهندسی می‌خوانند، ممکن است به دانشکده‌ی پزشکی بروند، که پزشک نظامی می‌شوند. متخصص رشته‌های علوم و رشته‌های تخصصی دیگر هم داریم.

کوپل: نوع آموزش نظامی دختران در مدرسه‌ها چیست؟
پوئبلا: در مدارس ابتدایی کلاس نظامی داریم، که بخشی از جرگه‌های دانش‌آموزی است، که بچه‌هایی را که دارای علایق مشترکند در یک گروه جمع می‌کند. در مدارس کوبا در بیشتر رشته‌ها جرگه وجود دارد:

«داوطلبان کوبایی به کنگو، الجزیره،
ویتنام، آنگولا و اتیوپی رفتند. و زنان نیز
به مأموریت‌های انترناسیونالیستی
رفتند. ما در آنگولا گردان دفاع توپخانه‌ی
ضدهوایی را تشکیل دادیم.»



معلمان کوبایی در اتیوپی، مربوط به آموزش آمادگی رزمی روزهای یکشنبه، ۱۹۸۴.



کارگران داوطلب کوبایی روز اول ماه مه ۱۹۸۰ در گرانادا رژه
می‌روند؛ این رژه مربوط به انقلاب ۸۳ - ۱۹۷۹ گرانادا است.

شیمی، اقتصاد، پرستاری، تغذیه، پزشکی، پلیس. و البته جرگه‌های نظامی هم داریم. خودم چند نوه دارم: یکی ده ساله است، یکی پنج ساله، یکی هشت ساله و یکی هم دوازده ساله، که همه به عنوان بخشی از برنامه‌ی کار جرگه‌هایی که عضو آن هستند آموزش نظامی می‌بینند. این بچه‌ها می‌خواهند بدانند در صورتی که مورد حمله قرار بگیریم چطور باید بجنگند.

کوپل: همه‌ی بچه‌ها طرز استفاده از اسلحه را یاد می‌گیرند؟
پوئبلا: میدان تیر داریم، و همه تمرین تیراندازی می‌کنند. در کوبا همه‌ی مردم تیراندازی بلدند، از جمله بچه‌ها. اعضای اتحادیه‌ی رزمندگان انقلاب کوبا^۱ را به مدارس می‌بریم تا طرز استفاده از سلاح‌های خاصی را به جرگه‌های دانش‌آموزی نشان دهند. گاهی هم اعضای فعال نیروهای مسلح انقلابی (فار)^۲ به مدارس می‌روند و سلاح‌هایی را به دانش‌آموزان نشان می‌دهند که در اختیار اتحادیه‌ی رزمندگان نیست و گاهی هم دانش‌آموزان عضو این جرگه‌ها به دیدن واحدهای نظامی می‌روند.
به همین دلیل است که گفتم در صورت وقوع جنگ همه‌ی مردم کوبا، چه مرد و چه زن و چه بزرگ و چه کوچک همه می‌دانند چه کنند. همه

۱. اعضای این سازمان که در سال ۱۹۹۱ به وجود آمد عبارتند از: رزمندگان قدیمی ارتش شورشی، رزمندگان قدیمی مبارزات مخفی شهرها، رزمندگان پلایا خیرون، رزمندگانی که در گذشته با باندهای ضدانقلاب جنگیده‌اند، و رزمندگانی که به مأموریت‌های انترناسیونالیستی کوبا رفته‌اند. سازمان *ای سی آرسی* (ACRC) ۳۰۰۰۰۰ نفر عضو دارد. این کُهنه - رزمندگان در وظایف انقلابی شرکت می‌کنند و نقش فعالی در نقل تاریخ انقلاب برای نسل بعد از خود بازی می‌کنند و انقلاب و تاریخ انقلاب را به نسل نرپا می‌آموزند. (پانویشت متن اصلی)



تته پوئبلا و رائول کاسترو مرکادر، دو تن از افسران ارتش شورشی
از تالار شهرداری بیرون می آیند، ۲۰ مارس ۱۹۶۰؛ تازه با هم
ازدواج کرده اند. دسته ی موزیک از ارتش شرق آمده است.

آموزش می‌بینند. وقتی آژیر خطر بلند شود، همه سرپست‌های خود می‌روند، به مدرسه‌های خود می‌روند، به هر نقطه‌ای که برای آن‌ها تعیین شده است می‌روند. این جنب و جوش‌ها بر اساس طرح و برنامه‌ای است که همه‌ی اعضای خانواده‌های کوبایی از آن مطلع‌اند. هر زن کوبایی می‌داند چه باید بکند.

یکی از چیزهایی که داریم روز دفاع است، که فعلاً سه ماهی یک بار برگزار می‌شود. روزهای یکشنبه را روز دفاع تعیین می‌کنیم، و مردم برای دفاع از میهن در تمرین‌های آموزشی شرکت می‌کنند، از جمله سازمان‌هایی که در این تمرین‌ها شرکت می‌کنند گردان‌های تولید و دفاع و نیز گروه‌های تخلیه‌اند.

روز دفاع که شد به خانه می‌روم، که مرا به عنوان نماینده انتخاب کرده‌اند، و با فرماندار و مسئولان شهر در تمرین‌های دفاعی شرکت می‌کنم. همه‌ی اعضای خانواده‌ام شرکت می‌کنند. من سه بچه و پنج نوه دارم، که بزرگ‌ترینشان کلاس هشتم است. یکی از وظیفه‌های من شرکت در کار بزرگ کردن و تربیت و آموزش این نوه‌هاست. با همین وقت کمی هم که دارم، سعی می‌کنم طوری رفتار کنم که سرمشق خوبی برایشان باشم. از این سه بچه‌ای که دارم، دخترم لورا حقوق‌دان است، فیدل روابط بین‌الملل خوانده است، و راثول مهندس کامپیوتر است.

نوه‌هایم روز دفاع را در تمرین‌های مدرسه شرکت می‌کنند. دخترم در یکی از گردان‌های تولید و دفاع است. بچه‌ی کوچک دارد و نمی‌تواند در واحدهای رزمی باشد. در انقلاب غیر از رزم وظایف دیگری هم وجود دارد، و همه می‌دانند وظیفه‌شان چیست و قرار است چه بکنند.

در همه‌ی باغ‌های ملی کوبا فعالیت نظامی صورت می‌گیرد. در مناطق

مسکونی شهر مراکزی برای تمرین وجود دارد. به این مراکز اسلحه می‌دهیم تا هم زن‌ها و هم بچه‌ها طرز استفاده از اسلحه را یاد بگیرند. برای این که ما مردم کوبا نمی‌دانیم کی ممکن است مورد حمله قرار بگیریم. الان چهل و سه سال است که به همین وضع زندگی کرده‌ایم. وقتی می‌رویم بخوابیم نمی‌دانیم به چه وضعی بیدار می‌شویم. مردم باید آماده باشند از خودشان دفاع کنند.

واترز: وضع زنانی که مستقیم در ارتش خدمت می‌کنند چطور است؟
پوئبلا: در کوبا خدمت نظام برای زن‌های جوان اجباری نیست، اما بعضی از زنان با تقاضای خودشان وارد خدمت نظام می‌شوند که به آن خدمت داوطلبانه‌ی نظامی می‌گوییم. اگر در مدت خدمت سابقه و رفتارشان خوب باشد، آن وقت مشمول امریه‌ی شماره ۱۶ نیروهای مسلح انقلابی می‌شوند. ماده‌ی ۱۶ این امتیاز را به آن‌ها می‌دهد که برای ورود به دانشگاه درخواست بدهند.

امریه‌ی شماره‌ی ۱۸ نیروهای مسلح به داوطلبانی که رفتار و اخلاق آن‌ها در سال دوم خدمت نظامشان شایسته باشد امکان می‌دهد وارد دوره‌ی پیش‌دانشگاهی شوند و خود را برای امتحان ورودی دانشگاه و تحصیل در رشته‌ای که انتخاب کرده‌اند آماده کنند. این دیگر به رفتار و فعالیت‌های فرد بستگی دارد، به این بستگی دارد که این جوان ما منضبط است یا نه، جُرْزه دارد یا نه، امریه‌ی شماره‌ی ۱۸ الان دیگر کاملاً عمومیت پیدا کرده است، و وسیله‌ای شده است برای تسهیل گذر از خدمت نظام به دانشگاه، و جوانان با هر پس‌زمینه‌ی اجتماعی، چه پسر و چه دختر از آن استفاده می‌کنند. و بعد از آن اگر شخص در امتحان

ورودی قبول شد، او را به عنوان یک دانشجوی معمولی می‌پذیرند. همه حق دارند از این برنامه استفاده کنند؛ هم زن‌ها و هم مرد‌ها و البته هم سیاه‌ها و هم سفید‌ها. در کوبا از سال ۱۹۵۹، انقلاب تبعیض نژادی را ریشه کن کرده است و در قانون اساسی کوبا هم عنوان شده است.

واترز: چه دلیلی دارد که در مورد خدمت نظام دو نگرش متفاوت نسبت به زنان و مردان وجود دارد؟ زنان با چه مشکلات خاصی روبه‌رو هستند؟

پوئبلا: انقلاب سبب پیشرفت عظیم زنان شده است. اما همه خوب می‌دانیم که هر چه هم حرف از مساوات بزنیم، هر قدر هم از شرکت مردان در انجام کارهای خانه حرف بزنیم، هنوز هم به مساوات همه جانبه دست نیافته‌ایم. درست است که مرد‌ها بعضی از کارهای خانه را انجام می‌دهند، اما باز هم وقتی ما زنان پا به خانه می‌گذاریم ناچاریم همه‌ی کارها را انجام بدهیم یا سر و سامان بدهیم. این چهل و سه سالی که کوبا گرفتار محاصره‌ی اقتصادی بوده به ما زن‌ها خیلی سخت گذشته. تحمل این کمبود کالا برای زنان خیلی مشکل‌تر بوده تا برای مردان؛ دلایلش را هم پیش از این گفتم.

واترز: این تفاوت‌ها در خود نیروهای مسلح (فار) چه تأثیری در مورد برخورد با زنان داشته‌اند؟ برای مثال، مسأله‌ی غیبت از محیط کار، یا معیارهای انضباطی.

پوئبلا: معمولاً غیبت ما زنان به خاطر چیزهایی است که مخصوص خود زن‌هاست و مرد‌ها درگیر آن نیستند. پدر و مادر باید از بچه‌ها مراقبت

کنند. اگر بچه مریض شود، اکثراً این زن خانه است که به بیماری بچه می‌رسد. یا مثلاً موقع وضع حمل، زن‌ها باید مرخصی دوران زایمان بگیرند. مردها درگیر این چیزها نیستند. به همین دلیل است که در ارتش برخوردی که با زنان می‌شود با برخوردی که با مردان می‌شود متفاوت است.

من الان چهل و شش سال است که در ارتش خدمت می‌کنم و تا جایی که به یاد می‌آورم، موردی پیش نیامده که مجبور شده باشیم زنی را به دلیل تخلفات انضباطی به حبس‌های دراز مدت محکوم کنیم. حتی یک مورد هم به یادم نمی‌آید.

از زمان پیروزی انقلاب تا به امروز، هیچ زنی اعدام نشده. این نیست که زن‌ها مرتکب جنایت‌های ناجور نشده باشند؛ اوایل دهه‌ی ۶۰ که با دار و دسته‌های ضدانقلاب مبارزه می‌کردیم، از این نوع جنایت‌ها کم نبود. یکی از راهزنان که به «دختر پلاتستاس»^۱ معروف بود دست به جنایت‌هایی مثل قتل دهقانان زده بود. این زن حتی بچه‌ی خودش را هم کشته بود. یک بار که در محاصره‌ی نیروهای انقلابی افتاده بود، برای آن که بچه‌اش که پسر بود گریه نکند و باعث دستگیری او نشود، بچه را توی آب خفه کرده بود. مرد و زن و بچه را به قتل می‌رساند. بعد از آن که دستگیر شد محاکمه‌اش کردیم، ولی اعدام نشد؛ به جای اعدام به حبس درازمدت محکوم شد.

زن دیگری هم بود که به او «لا کورونلا»^۲ [سرهنگ] می‌گفتند. شوهرش سرهنگ ارتش باتیستا بوده. این لا کورونلا به خانه‌ی مردم

1 . The Girl of Placetas.

2 . La Coronela.

می‌رفت و می‌گفت: «سه هزار پزو بده تا بچه‌ات را نکشم». یک بار در بایامو به مادر بچه‌های ریس^۱ همین حرف را زده بود. دهقان‌ها هم گاوهایشان را می‌فروختند، یا هر چیزی که می‌شد به پول نزدیک کرد می‌فروختند و پول‌ها را به این زن می‌دادند. این زن پنج بچه‌ی یک خانواده را برده بود و نعش آن‌ها را جلوی خانه‌شان انداخته بود.

این‌ها آدمکش و جانی بودند، ولی در انقلاب ما هیچ کدامشان را اعدام نکردیم.

دوران ویژه

واترز: به این نکته اشاره کردید که کمبودهایی که جنگ اقتصادی، آمریکا بر علیه کوبا ایجاد کرده برای زن‌ها بیشتر مشکل‌آفرین بوده تا مرد‌ها، به ویژه در محیط خانه و در دوران ویژه‌ای که کوبا در سراسر دهه‌ی گذشته با آن درگیر بود^۲ این عامل از وزن و اهمیت خاصی برخوردار بود. این دوران ویژه مشکلات روزمره‌ای بر کوبا تحمیل کرده بود؛ زنان چگونه از پس این مشکلات روزمره برمی‌آمدند؟

1 . Reyes.

۲. اصطلاح دوران ویژه برای شرایط بی‌نهایت سخت اقتصادی‌ای به کار رفته است که مردم کوبا در اوایل دهه‌ی ۹۰ با آن دست به گریبان بودند، و نیز سیاست‌هایی که رهبری کوبا برای دفاع از انقلاب به کار بسته است. نگاه کنید به فرهنگ اصطلاحات، دوران ویژه). (پانویشت متن اصلی)

حضور زنان نه صرفاً جنبه سیاسی دارد و نه مبارزه‌ی ساده‌ای برای کسب مساوات است، هر چند مبارزه برای کسب مساوات هم به این شکل خود را نشان می‌دهد و هم به شکل‌های دیگر. حضور زنان یک ضرورت است، و توان بالقوه‌ای که زنان برای دفاع از میهن نشان داده‌اند به راستی خارق‌العاده است و به همین دلیل است که تصمیم گرفتیم در هر هنگ میلشای نظامی منطقه که در مرکز هر ایالت تشکیل می‌شود یک گردان زن داشته باشیم، و در هر هنگی که در شهرها تشکیل می‌شود یک گروهان زن باشد.

من از صمیم قلب معتقدم که ما اکنون در حال سازماندهی یک نیروی عظیم هستیم، نیروی خارق‌العاده‌ای که توان نیروهای مسلح انقلابی و قدرت همه‌ی مردم ما را چند برابر می‌کند.

فیدل کاسترو، ۲۰ ژانویه، ۱۹۸۱

پوئبلا: اگر دولت مجبور بشود در ساعت‌های پرمصرف استفاده از برق را در بعضی از نقاط کاهش دهد، خب دیگر، خودمان را برای این کاهش برق آماده می‌کنیم. مواظب نحوه‌ی استفاده از برق هستیم. فعلاً که موجودی برق ثابت است. اما به خاطر اقدامات تجاوزگرانه‌ی آمریکا، و به خاطر تحریم اقتصادی‌ای که این کشور بر مردم ما تحمیل کرده است، واردات نفت ما وضع مشخصی ندارد و میزان مصرف مواد نفتی دارای محدودیت‌هایی است.

و ما هم با شرایط تازه کنار می‌آییم. اگر لازم باشد قبل از دمیدن سپیده دوش بگیریم، همین کار را می‌کنیم. زندگی می‌کنیم و به آن عادت می‌کنیم. ما همیشه چند سطل آب ذخیره توی خانه داریم تا وقتی

برمی‌گردیم به خانه برای پخت و پز آب داشته باشیم. یا اگر وقتی برق و آب قطع شود که حتماً لازم است رخت و لباس بچه را بشویم، کارمان راه بیفتد. ما با همه‌ی این شرایط سازگار شده‌ایم. که در غیر این صورت ادامه‌ی زندگی ممکن نیست درست نمی‌گویم؟ فعلاً که اقداماتی به عمل آمده تا بار مردم سبک‌تر شود.

اما این جا نکته‌ای است که لازم است روی آن انگشت بگذارم. تاکنون هیچ کدام از مدرسه‌های ما به تعطیلی کشیده نشده است. هیچ بچه‌ای در گوشه‌ی خیابان ول نمی‌گردد. بیمارستان‌ها همیشه باز است. دارو هست. برای آن که دکترها بتوانند کارشان را انجام دهند به آن‌ها کمک می‌شود.

مادرید: این جریان چه تأثیری بر زن‌هایی که در نیروهای مسلح انقلابی هستند گذاشته؟ عده‌ی زن‌ها نسبت به گذشته کم‌تر نشده؟

پوئبلا: تعداد نفرات زیر پرچم را کاهش داده‌ایم. اما در مورد کاهش نیروها، بین زن و مرد تفاوتی قابل نشده‌ایم. ماهیت نیروهای مسلح کوبا مگر چیست؟ ما هم مردم کوبا هستیم، فقط لباس فرم می‌پوشیم. ما پسران و دختران کوبا هستیم. نیروهای مسلح ما همه‌ی آن زجرهایی که مردم می‌کشند، آن‌ها هم می‌کشند. ما نیز جزیی از فرایند انقلابیم.

و این جا باز باید روی نکته‌ای انگشت بگذارم. با آن که تعداد افراد زیر پرچم نیروهای مسلح ما فعلاً کاهش یافته، اما اگر بخواهند به ما جنگ تحمیل کنند مردم کوبا همه آماده‌ی آمادہ‌اند.

در ضمن عده‌ای هم بازنشسته می‌شوند، که این بستگی به نیازهای نیروهای مسلح در مقاطع مختلف دارد. درست است که این‌ها دیگر

بازنشسته‌اند و زیر پرچم خدمت نمی‌کنند، اما چنانچه لازم باشد به زندگی سپاهی برگردند، همه‌شان آماده‌اند. این‌ها بلدند تانک‌ها را راه بیندازند، طرز استفاده از توپ و مسلسل را می‌دانند. همه برای دفاع از میهن آمادگی دارند، آماده‌اند.

من هم ممکن است امروز و فردا بازنشسته بشوم، اما من هم همیشه آماده‌ام، برایم فرق نمی‌کند که در یک واحد رزمی خدمت کنم یا کار سیاسی بکنم. من هنوز هم به هنگام جنگ همان چریک سیرامائسترا هستم.

تک‌تک زن‌های ما می‌دانند زمان جنگ چه باید بکنند. قصدم افراد نیروهای مسلح نیست، مقصودم مردم عادی است، زن‌های معمولی است. همه می‌دانند باید کجا بروند، باید بچه‌ها را کجا ببرند، می‌دانند باید چه کار کنند، توی مزرعه کار کنند، یا به بیمارستان بروند، یا به مدرسه بروند، می‌دانند چطور خودشان را حفظ کنند.

در این چهل و سه سالی که گرفتار تحریم اقتصادی هستیم، مردم کوبا آماج اعمال تجاوزکارانه‌ی بسیاری بوده‌اند. اما کوبا سرزمینی است که مردان و زنان آن دوش به دوش هم جنگیده‌اند و کار کرده‌اند، و چنین سرزمینی شکست‌ناپذیر است. چگونه می‌خواهند مردم ما را شکست دهند؟ چگونه می‌خواهند انقلاب ما را شکست دهند؟

«ما با دشمنی روبه‌رو هستیم که
مبارزه با او اتحاد و ثبات قدم و
قهرمانی بیشتر می‌طلبد. عصر ما
نیاز به رزمندگانی دارد که
روحیه‌ی چریکی داشته باشند،
روحیه‌ی شورشی. چنین روحیه‌ای
در مردم ما وجود دارد.»

انقلاب دلیل وجودی ماست

واترز: حاکمان آمریکا خوب می‌دانند اگر بخواهند کوبا را اشغال کنند با
چه مواجه خواهند شد.

پوئبلا: به همین دلیل است که تا به حال به ما حمله نکرده‌اند.

در کوبا چند سازمان ضدانقلابی داریم که مورد حمایت آمریکا
هستند و تلاش می‌کنند آشوب به پا کنند، در فعالیت‌های دیگری هم
دست دارند. دولت کوبا دخالتی نمی‌کند، برای آن که هر بخشی از شهرها
برای خودش یک گروه واکنش سریع است.^۱ این سازمان‌ها تحت نظرند، و
مردم آماده‌ی واکنش هستند.

۱. این گروه‌ها در سال ۱۹۹۱ تشکیل شدند؛ هدف بسیج مردم هر منطقه برای رویارویی
با فعالیت‌های ضدانقلاب در کوبا بود. این‌ها از حمایت آمریکا برخوردارند. (پانویس
متن اصلی)

این سازمان‌ها هیچ کاری از پیش نمی‌برند، زیرا این انقلاب مال ماست، مال مردم است. این انقلاب متعلق به گروه کوچکی نیست که بخواهد بیاید و به ما امر کند: «هر کاری که من می‌گویم باید بکنید.» نه، این انقلاب متعلق به خلق است.

جمله‌ای است که در کوبا دهان به دهان می‌گردد: «دشمن خیابان ما را نمی‌گیرد. کوچه به کوچه، خانه به خانه از وجب به وجب شهرمان دفاع می‌کنیم. همین جا می‌میریم اما نمی‌گذاریم شهرمان را بگیرند.» و به همین دلیل است که اتحادیه‌ی رزمندگان این قدر مهم است. به علاوه اعضای سی‌دی‌آر، افام‌سی، و حزب مردم کوبا برای دفاع از میهن خویش آماده‌اند.

مثل همان موقعی که عده‌ای در تارارا می‌خواستند یکی از لنج‌ها را بدزدند و در آن میان پرزکینتوسا و چند نفر دیگر را کشتند.^۱ مثل پنجم اوت، که فرماندهی ما هم به خیابان رفت. همه‌ی مردم از او حمایت کردند و ماجرا همان جا و همان روز، روز پنجم اوت پایان یافت.^۲

۱. در ژانویه سال ۱۹۹۲ یکی از افسران پلیس به نام پرزکینتوسا و سه مأمور امنیتی دیگر در تارارا، منطقه‌ی ساحلی شرقی هاوانا مورد حمله‌ی یک گروه هفت نفری قرار گرفتند. حمله‌کنندگان در صدد دزدیدن قایقی بودند تا با آن خود را به آمریکا برسانند. و وقتی با مقاومت سرسختانه‌ی انقلابیون روبه‌رو شدند آن‌ها را کشتند. اما مهاجمان موفق به تصرف قایق نشدند و مجبور به فرار شدند. چند ساعت بعد همه دستگیر شدند. (پانویس متن اصلی)

۲. روز ۵ اوت ۱۹۹۴ کوشیدند قایقی را در بندر هاوانا بدزدند و با آن به فلوریدا بروند. پیش از این در همان ماه چهار قایق را دزدیده بودند، که یکی از آن‌ها روز ۴ اوت اتفاق

گاهی از ما می پرسند: «چرا شما همیشه به فکر جنگ اید؟» ما خوش نداریم به جنگ فکر کنیم، زیرا از جنگ خوشمان نمی آید. ما زندگی را، خوشبختی را دوست داریم، مردم را دوست داریم. اما ما را مجبور می کنند به این شکل زندگی کنیم؛ علت آن هم شدت تحریم اقتصادی که ما را مجبور می کند همیشه به حالت آماده باش به سر بریم.

ما با دولت آمریکا و تحریم اقتصادی و حملات دیگر آن دولت مشکل داریم. اما با خود مردم آمریکا مشکل نداریم. آدمیان همدیگر را شناسایی می کنند

شما می توانید این درک متقابل را در همین ماجرای دزدیدن این بچه، الیان [گونزالز] ببینید. اکثر مردم آمریکا موافق برگشتن این بچه به کوبا بودند. الیان را حمایت مردم آمریکا و مردم دنیا و اراده ی مردم کوبا و راهپیمایی های رزمندگان ما به کوبا برگرداند.^۱

→ افتاده بود و در جریان آن یکی از افسران جوان پلیس کوبا به قتل رسیده بود. اقدام به دزدی ۵ اوت را کارگران بندرگاه و پلیس هاوانا ناکام گذاشتند. عصر همان روز یک جمع چند صد نفری در بلوار ساحلی مالکون هاوانا جمع شدند و به طرف پلیس و هتل ها و هدف های دیگر سنگ انداختند، اما چندین هزار تن از حامیان انقلاب، کارگران و جوانان، به خیابان ها ریختند تا با این تحریکات مقابله کنند؛ حامیان انقلاب این آشوب را سخت سرکوب کردند. پرزیدنت فیدل کاسترو نیز پای پیاده به انقلابیون پیوست.

دو روز بعد، یعنی ۷ اوت، نیم میلیون کوبایی به افسر پلیس مقتول ادای احترام کردند و حمایت خود از انقلاب را در خیابان های هاوانا به نمایش گذاشتند. از آن به بعد مردم کوبا هر ساله روز ۵ اوت را با تظاهرات عظیم فراگیر و مراسم دیگر بزرگ داشته اند. (پانویشت متن اصلی)

۱. در نوامبر سال ۱۹۹۹ الیان گونزالز ۵ ساله را در کارائیب پیدا کردند؛ مادرش او را به

مردم آمریکا هم همان چیزی را می‌خواهند که ما می‌خواهیم: پایان تحریم اقتصادی. ما با مردم آمریکا خصومتی نداریم و مردم آمریکا نیز با ما خصومتی ندارند.

مشکل دولت آمریکاست و آن کوبایی‌های خائنی که بیشترشان در میامی زندگی می‌کنند. در جمع این‌ها کسانی هستند که مرتکب خرابکاری شده‌اند، برای کشتن کاسترو توطئه کرده‌اند، مسئول مرگ کوبایی‌های بسیاری هستند. مثل همین خورخه ماس کانوسا. به اعتراف خود مجرمان، کانوسا به آن‌ها پول داده بود تا در هواپیمای باربادوس بمب بگذارند.^۱ کانوسا تا به حال در بیش از چهل خرابکاری بر علیه مردم کوبا دست داشته است. دارو دسته‌ی او با بسیاری از دولتمردان آمریکا پیوند دارد.

چه کسانی در آن هواپیمایی که بر فراز باربادوس منفجر شد کشته شدند؟ عده‌ای از آن‌ها جوان‌های چهارده و شانزده و هفده ساله بودند. کلّ تیم شمشیربازی کوبا بود که از بازی‌های پان آمریکن در کاراکاس پیروزمندانه به کوبا برمی‌گشتند. البته ما به خانواده‌ی قربانیان آن فاجعه

→ صورت غیرقانونی از کوبا خارج کرده بود و در راه فایق غرق شده و مادر مرده بود. اداره‌ی مهاجرت آمریکا به جای آن که او را به کوبا برگرداند به میامی برده و تحت قیومیت خویشان دور او قرار داده بود، که آن‌ها هم با هم‌دستی دولت آمریکا حاضر نبودند کودک را به خانواده‌ی بلافصل او در کوبا برگردانند. دولت آمریکا که با تظاهرات وسیع و تقریباً هفتگی مردم کوبا و حمایت اکثریت آمریکاییان از بازگشت کودک به کوبا نزد پدرش شده بود، به ناچار در ماه ژوئن ۲۰۰۰ الیان را به کوبا پس داد. (پانویشت متن اصلی)

۱. ۶ اکتبر ۱۹۷۶، ضدانقلابیون کوبایی در یکی از هواپیماهای خطوط هوایی کوبا که از باربادوس به کوبا می‌رفت. بمب کار گذاشتند هر هفتاد و دو سرنشین آن کشته شدند. (پانویشت متن اصلی)

کمک می‌کنیم.

کسانی که مرتکب این جنایت شده‌اند تروریست‌های واقعی‌اند. اما همیشه رفقای ما را مقصر جلوه می‌دهند. مثل همان پنج قهرمانی که در آمریکا اسیراند: فرناندو گونزالز، رنه گونزالز، آنتونیو گرو، خالدو ارناندز و رامون لابائینو.^۱ این رفقای ما جنایتکار نیستند، کارگران معمولی‌اند که از وطن خود دفاع می‌کردند. آنان می‌کوشیدند مانع اقدام‌های خرابکارانه بر علیه مردم ما شوند و مانع اقدام‌های تروریستی بر علیه مردم کوبا شوند. سه نفر را به حبس ابد محکوم کردند. اما این‌ها بی‌گناه‌اند؛ صرفاً سعی می‌کردند مانع مرگ انسان‌ها شوند که هر روز در جهان شاهد آنیم.

آن‌ها را به حبس ابد محکوم کردند، در حالی که تروریست‌های واقعی آزادند. آدم‌هایی مثل پوسادا کاریلز. دارند صحنه‌سازی می‌کنند تا آزادش کنند؛ کسی را آزاد کنند که زندگی فرماندهی کل ما و هزاران

۱. سپتامبر سال ۱۹۹۸ اف‌بی‌آی با بوق و کرنا اعلام کرد که یک «شبکه‌ی جاسوسی کوبا» را در فلوراید کشف کرده است. در ژوئن ۲۰۰۱ پنج نفر را به اتهام «عامل غیرقانونی خارجی» بودن محاکمه و اتهام را وارد دانستند. سه نفر را نیز به «توطئه به منظور اقدام به جاسوسی» محکوم کردند و یک نفر نیز به «توطئه برای اقدام به قتل» مجرم شناختند. محکومیت‌ها از ۱۵ سال زندان شروع می‌شد و به دو بار حبس ابد به اضافه ۱۵ سال می‌رسید. به این پنج انقلابی اسیر مأموریت داده شده بود در آمریکا زندگی کنند و در گروه‌های ضدانقلاب نفوذ کنند و چنانچه حملات تروریستی بر علیه کوبا طرح می‌شود، دولت کوبا را مطلع کنند. مردم کوبا که سخت تحت تأثیر ثبات قدم و استواری آن پنج نفر قرار گرفته‌اند بسیج شده‌اند و دست به تظاهرات وسیعی زده‌اند و نسبت به زندانی شدن آنان اعتراض کرده‌اند و شریاطی را که بر اساس آن به زندان افتاده‌اند محکوم کرده‌اند. این پنج نفر اکنون عنوان «قهرمان جمهوری کوبا» گرفته‌اند. (پانویشت متن اصلی)



افراد گارد ساحلی نیروهای مسلح انقلابی جلوی پایگاه نیروی دریایی آمریکا در گانتاناما ایستاده‌اند، ۱۹۹۶.



در تظاهرات اول ماه مه سال ۲۰۰۲ آزادی پنج انقلابی کوبایی را که در آمریکا با توطئه به زندان افتاده‌اند، خواستار شدند.

دانشجوی پانامایی را به خطر انداخت.^۱

همیشه بی اختیار حس می‌کنم چریکم

واترز: چهل و شش سال گذشته است و شما هنوز هم فعالانه خدمت می‌کنید.

پوئبلا: مأموریت من هنوز هم در نیروهای مسلح انقلابی در قسمت مدیریت رسیدگی به رزمندگان و خانواده‌ی رزمندگانی است که در راه دفاع از میهن به خاک افتاده‌اند. من بر همه‌ی کارهایی که از آن گفته‌ام نظارت می‌کنم، حتی مدرسه‌ها، و همه کسانی که طی نبردهای سالیان گزنتار مشکلی شده‌اند. کار من رسیدگی به نیازمندی‌های خانواده‌ی رزمندگانی است که در جنگ رهایی‌بخش در کوه‌ها و شهرها جنگیده‌اند، یا آن‌هایی که با دسته‌های راهزن، یا در خیرون جنگیده‌اند، یا به مأموریت‌های انترناسیونالیستی رفته‌اند. ما به همه‌ی کسانی که به نحوی برای کوبا فداکاری کرده‌اند می‌رسیم.

۱. لویی پوسادا کارپلس یکی از سازمان‌دهندگان است که در سال ۱۹۷۶ در یکی از هواپیماهای خطوط هوایی کوبا در باربادوس بمب‌گذاری کردند و باعث مرگ ۷۳ نفر شدند. کارپلس دستگیر و متهم به ارتکاب جنایت شد، اما بیش از ۸ سال از مدت محکومیت خود در زندان را نکشیده بود که با دادن رشوه فرار کرد و همان طور که خودش بعدها در سال ۱۹۹۸ برای خبرنگار نیویورک تایمز اعتراف کرد، این رشوه را بنیاد ملی آمریکایی‌های کوبایی تبار که ریاست آن را خورخه ماس کانوسا دارد تهیه کرده بوده است. در نوامبر سال ۲۰۰۰ که فیدل کاسترو برای شرکت در کنفرانس سران ایرو - آمریکا به پاناما رفته بود نقشه قتل کاسترو را کشیده بود. نیروهای امنیتی کوبا توطئه را خنثی کردند و پاسودا دستگیر شد، اما دولت پاناما به تقاضای دولت کوبا برای استرداد نامبرده پاسخ منفی داد. (پانوشتن متن اصلی)



سیزده زنی که واحد رزمی زنان [ماریانا گراخالس] را
در جنگ انقلابی بنیان نهادند، سپتامبر ۱۹۸۸،
سی‌امین سالگرد تشکیل واحد رزمی زنان.

به علاوه من عضو کمیته‌ی اجرایی ملی اتحادیه‌ی رزمندگان انقلاب کوبا نیز هستم که ریاست آن به عهده‌ی فرمانده انقلاب، خوان المئیدا است. من عضو خیلی از کمیسیون‌های کار هستم، مثل کمیسیون ایدئولوژی حزب کمونیست.

به علاوه معاون مجمع ملی قدرت خلق، و عضو ثابت کمیسیون دفاع نیز هستم. ما نماینده‌ی مردم ایم. من فقط از نیروهای مسلح حقوق می‌گیرم.

چهل و شش سال شاید به نظر مدت زیادی بیاید، اما من خودم را به چشم قهرمان نگاه نمی‌کنم، من یک آدم معمولی‌ام. ما خوشمان نمی‌آید دم از کارهایی که کرده‌ایم بزنیم؛ این‌ها فقط کار روزمره و زندگی روزمره‌ی ماست. ما انقلاب را با چنان شدت و حدّتی زیسته‌ایم که نمی‌توانیم بین وجود خودمان و انقلاب فاصله بیندازیم. انقلاب دلیل وجودی ماست.

دست خودم نیست، همیشه بی‌اختیار حس می‌کنم چریکم. امروزه ما داریم از همان عقاید مارتی و مونکادا دفاع می‌کنیم. اما این دفاع امروزه با سلاح‌های دیگری، سلاح‌های سنگین‌تری انجام می‌شود، و با دشمن قدرتمندی روبه‌رو هستیم که برای مبارزه با او به همبستگی بیشتر و به سرسختی بیشتر نیازمندیم، قهرمانی که جای خود دارد. امروزه به رزمندگانی نیاز داریم که دارای روحیه‌ی چریکی باشند، دارای روحیه‌ی شورشی باشند. مردم ما از این روحیه برخوردارند، مردمی که در گیر و دار این همه سختی و مشکلات همچنان به فرماندهی کل وفادار مانده‌اند.

و به همین دلیل اگر قرار باشد یک بار دیگر به این دنیا بیایم و عمر

دوباره داشته باشم، بی تردید همان کاری را می‌کنم که تا به امروز کرده‌ام: ژنرال نیروهای مسلح انقلابی کوبا می‌شوم، نیروی رزمنده‌ای که هرگز مزدور نبوده است، تجسم غرور و سربلندی ماست. چرا که فرد فرد نیروهای مسلح انقلابی تجسم همه‌ی شهدای ماست. جنگ رهایی بخش کوبا به قیمت جان بیست هزار تن تمام شد. و دیگرانی نیز بعدها جان باختند.

از زمان جنگ رهایی بخش تا به امروز، ما برای مردم کار کرده‌ایم و برای مردم ایستاده‌ایم، ما همان مردمیم با لباس قرم. و به همین دلیل من به سرباز بودن خود افتخار می‌کنم، به پوشیدن این اونیفرم سبز زیتونی افتخار می‌کنم. و ما تا نفس آخر از این لباس سبز زیتونی دفاع می‌کنیم.

فرهنگ اصطلاحات و نام‌ها

آلمئیدا، خوان (- ۱۹۲۷): در هاوانا بنا بود و زمان کودتای باتیستا در سال ۱۹۵۳ عضو حزب اورتودوکس بود، به جنبش که رهبری آن را فیدل کاسترو داشت پیوست و در حمله‌ی ۱۹۵۳ به پادگان مونکادا شرکت داشت؛ به ده سال زندان محکوم شد. در سال ۱۹۵۵ بعد از اعلام عفو عمومی همراه با دیگر زندانیان مونکادا آزاد شد، وی از مسافران گروه گرانما در نوامبر - دسامبر سال ۱۹۵۶ بود. در فوریه‌ی ۱۹۵۸ به مقام فرماندهی ارتقا یافت و مدتی بعد فرمانده جبهه‌ی سوم شرق شد. از سال ۱۹۵۹ تاکنون مسئولیت‌های بی‌شماری بر عهده داشته است، فرمانده نیروی هوایی، معاون وزیر نیروهای مسلح انقلابی،

معاون رئیس شورای دولتی و شورای وزیران. وی یکی سه رزمنده‌ی سیرامائسترا است که به مقام فرماندهی انقلاب دست یافته است. آلمئیدا از سال ۱۹۶۵ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست کوبا و عضو دفتر سیاسی حزب بوده است. وی از بنیانگذاران و رئیس کنونی اتحادیه‌ی رزمندگان انقلاب کوباست. آلمئیدا دارای عنوان قهرمان جمهوری کوباست، که بالاترین نشان افتخار کشور کوباست.

ارناندز، خرالددو (- ۱۹۶۵): یکی از پنج انقلابی کویایی که در آمریکا زندانی است. در سال ۲۰۰۱ در آمریکا برای او پاپوش دوختند و به جرم «توطئه به منظور

جاسوسی برای کشورهای خارجی» و «توطئه برای اقدام به عمل در نقش مأمور غیرقانونی خارجی» و «توطئه به هدف قتل» محکوم شد. ارناندز عضو اتحادیه‌ی کمونیست‌های جوان است. وی برای مأموریت نظامی به آنگولا رفته است و فرماندهی واحد شناسایی یکی از گردان‌های تانک را به عهده داشته است. تا پیش از پایان دوره‌ی مأموریت خود در سال ۱۹۹۰ در ۵۴ مأموریت رزمی شرکت داشته است. اواسط دهه‌ی ۹۰ برای انجام مأموریت انترناسیونالیستی داوطلبانه به آمریکا رفت و با گروه‌های ضدانقلاب ساکن آمریکا تماس برقرار کرد. هدف وی کشف توطئه‌ها و عملیات ضدانقلاب بر علیه کوبا و مطلع کردن دولت کوبا بود. در سال ۱۹۹۸ دستگیر و به دو بار حبس ابد به اضافه‌ی ۱۵ سال محکوم شد.

ارناندز، ملبا (- ۱۹۲۱): ملبا ارناندز در سال ۱۹۵۲ از طریق فیدل کاسترو وارد جنبش انقلابی شد و یکی از

دو زنی بود که در حمله‌ی ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳ به مونکادا شرکت داشتند. ارناندز هفت ماه زندانی شد. در ژوئن ۱۹۵۵ که جنبش ۲۶ ژوئیه تأسیس گشت، ملبا ارناندز به عضویت هیئت مدیره‌ی ملی جنبش درآمد. ارناندز بعد از رسیدن گرانما به کوبا، به میهن بازگشت و فعالیت‌های مخفی وسیعی انجام داد و بعد در جبهه‌ی سوم شرق به ارتش شورشی پیوست. از سال ۱۹۵۹ از اعضای رهبری بوده است و پست سیاسی زیادی داشته است. وی بنیانگذار و رئیس کمیته‌ی همبستگی با ویتنام و خلق‌های هند و چین بود. ارناندز هم اکنون معاون دادگاه ضدامپریالیستی آمریکای ما، عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست، و رئیس مرکز مطالعات آسیایی است. ملبا ارناندز که نماینده‌ی مجلس ملی کوبا است، در سال ۲۰۰۱ به مقام قهرمان جمهوری کوبا رسید.

یره‌را، اسوالدو (مرگ ۱۹۵۸): سروان ارتش شورشی و آجودان فرمانده

دولتی بوده است. وی در سال ۲۰۰۱ به مقام قهرمان جمهوری کوبا رسید.

اونیاته، الخاندرو «کانتین فلاس» (-۱۹۳۶): رزم‌منده‌ی ارتش شورشی. وی به درجه‌ی ستوانی رسید و در ستون ۲ کامیلوتسین فوئه‌گوس خدمت می‌کرد که در سمت غرب ایالت‌های مرکزی کوبا را اشغال کردند.

ایگله‌سیاس، خوئل (-۱۹۴۱): فرزند یک خانواده‌ی فقیر دهقان متولد در حومه‌ی سانتیاگو ده کوبا. سال ۱۹۵۷ به ارتش شورشی پیوست و در ستون ۴ و ۸ به فرماندهی چه‌گوارا خدمت کرد. در پایان جنگ به درجه‌ی فرماندهی ارتقا یافت. وی نخستین رئیس اتحادیه‌ی جوانان شورشی بود، که در سال ۱۹۶۰ از سوی اداره‌ی تعلیمات ارتش شورشی تأسیس شده بود. ایگله‌سیاس در سال ۱۹۶۲ دبیرکل اتحادیه‌ی کمونیست‌های جوان بود. از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بود.

کامیلوتسین فوئه‌گوس در سال ۱۹۵۸. در ژوئن ۱۹۵۸ وی را برای سازماندهی مجدد رهبری جنبش ۲۶ ژوئیه در هولگین به آن منطقه اعزام شد. بعد از دستگیری به دست رژیم دیکتاتوری پیش از آن که زیر شکنجه اطلاعات او را تخلیه کنند خود را کشت.

اسپین، ویلما (-۱۹۳۰): عضو اقدام ملی انقلابی به رهبری فرانک پائیس در سانتیاگو ده کوبا بود و در تشکیل جنبش ۲۶ ژوئیه در سال ۱۹۵۵ شرکت داشت. وی از شرکت‌کنندگان قیام سانتیاگو در ۳۰ نوامبر ۱۹۵۶ بود. بعداً در مقام هماهنگ‌کننده‌ی جنبش ۲۶ ژوئیه در ایالت اوریاته به کار پرداخت. ژوئیه‌ی سال ۱۹۵۸ به ارتش شورشی پیوست و در دومین جبهه‌ی شرق به خدمت پرداخت. اسپین از سال ۱۹۶۰ رئیس فدراسیون زنان کوبا و از سال ۱۹۶۵ عضو کمیته‌ی مرکزی و از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۱ عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کوبا بوده است. بانو ویلما اسپین از سال ۱۹۷۶ عضو شورای

باتیستا، فول جنتسیو (۱۹۷۳ - ۱۹۰۱): در سابق گروهبان ارتش بود که با کودتای نظامی سپتامبر ۱۹۳۳ خونتای افسران همکاری داشت؛ این کودتا به دنبال قیام مردم کوبا روی داد که چند هفته پیش از کودتا رژیم دیکتاتوری جنایتکار خرال دو ماچادو را سرنگون کرده بود. باتیستا به مقام ریاست ستاد رسید و خود او نیز در ژانویه‌ی ۱۹۳۴ دست به کودتای دیگری زد و به سرکوبی کارگران و دهقانان و نیروهای انقلابی پرداخت. چند دولتی که بعد از این کودتا روی کار آمدند همه زیر سلطه‌ی باتیستا که همچنان رئیس ستاد بود قرار داشت، تا آن که در سال ۱۹۴۰ خود او به ریاست جمهوری انتخاب شد. در انتخابات سال ۱۹۴۴ مقام ریاست جمهوری را از دست داد و برای زندگی به فلوریدا رفت، اما همچنان مورد حمایت گروه افسران ارتش بود. باتیستا روز ۱۰ مارس ۱۹۵۲ دست به کودتا زد، و دیکتاتوری نظامی وحشیانه‌ای برپا کرد که با

واشنگتن همکاری نزدیکی داشت. با پیروزی انقلاب در روز یکم ژانویه‌ی ۱۹۵۹، باتیستا نیز به جمهوری دومینکن گریخت. بتانکورت، آنا (۱۹۰۱ - ۱۸۳۲): از شرکت‌کنندگان فعال در جنگ اول استقلال با اسپانیا (۷۸ - ۱۸۶۸). بانو بتانکورت از مبلغان هدف انقلابی بود. سپاهیان استعماری اسپانیا او را دستگیر و از کوبا اخراج کردند. بتانکورت باقی عمر خود را در آمریکا، جامائیکا و اسپانیا گذراند.

پاز، رامون (۱۹۵۸ - ۱۹۲۴): عضو جنبش ۲۶ ژوئیه بود و به ارتش شورشی پیوست. پاز در ستون یک می‌جنگید و روز ۲۸ ژوئیه‌ی ۱۹۵۸ در نبرد کشته شد.

پالومارس، پاستور (۱۹۵۷ - ۱۹۲۴): ۲۰ آوریل ۱۹۵۷ به ارتش شورشی پیوست. روز ۲۰ اوت ۱۹۵۷ در نبرد پالما موچا کشته شد.

پرز چاوز، فلور (- ۱۹۳۹): متولد یاراست. به ارتش شورشی پیوست و از افراد ستون یک بود. پرز چاوز از بنیانگذاران واحد رزمی زنان ماریانا گراخالس بود و

در نبرد مافو مجروح شد. پرز چاوز به درجه‌ی ستوانی رسید. پرز، فائوستینو (۱۹۹۲ - ۱۹۲۰): پیش از ۱۹۵۲ در فعالیت سیاسی و انقلابی دانشگاه هاوانا شرکت می‌کرد. بعد از کودتای باتیستا، همراه با آرماندو آرت رهبر جنبش ملی انقلابی شد، که بیشتر اعضای آن به جنبش ۲۶ ژوئیه پیوستند. پرز از اعضای گروه گرانما بود و تا آوریل ۱۹۵۸ شاخه‌ی مخفی جنبش ۲۶ ژوئیه را در شهر هاوانا رهبری می‌کرد. سپس به سیرامائسترا بازگشت و به درجه‌ی فرماندهی رسید. از ۱۹۶۵ تا زمان مرگ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست کوبا بود. پلایا خیرون: روز ۱۷ آوریل ۱۹۶۱ یک نیروی اعزامی مرکب از ۱۵۰۰ مزدور کوبایی از راه خلیج خوک‌ها خاک کوبا را در سمت ساحل جنوبی اشغال کرد. این مزدوران را واشنگتن تشکیل داده، از نظر مالی تأمین کرده و به کوبا فرستاده بود. این ضدانقلابی‌ها امیدوار بودند با اشغال سرپلی در خاک کوبا شورش ضد دولتی برپا

کنند. هدف این بود که قسمتی از خاک کوبا را آن قدر در اشغال خود داشته باشند که بتواند یک دولت موقت در خاک کوبا مستقر کنند (دولتی که پیشاپیش در آمریکا تشکیل شده بود) و بعد از دولت آمریکا تقاضای کمک کنند و آمریکا نیز مستقیماً خاک کوبا را اشغال نظامی کند. اما در نبرد شدیدی که به هفتاد و دو ساعت نکشید، نیروهای میلیشیای کوبا، نیروهای مسلح انقلابی، نیروی هوایی انقلابی و پلیس ملی انقلابی، ارتش مزدوران را درهم شکستند. روز ۱۹ آوریل اشغالگران در پلایا خیرون (ساحل خیرون) دستگیر شدند و از آن زمان به بعد مردم کوبا این نبرد را به نام پلایاخیرون می‌خوانند. پوسادا کاریلِس، لویی (- ۱۹۲۸): یکی از افراد تیپ ۲۵۰۶ که در سال ۱۹۶۱ در خلیج خوک‌ها به کوبا حمله کردند، اما پیش از آن که این تیپ بتواند به ساحل برسد حمله‌ی اشغالگران به شکست انجامید. پوسادا بیش از ۴۰ سال

زیر دست سازمان اطلاعات مرکزی (سیا) تعلیم جاسوسی و خرابکاری می‌دید، و در خرابکاری‌ها و آدم‌کشی‌های بسیاری دست داشته است که زیان‌های جانی و مالی فراوانی در پی داشته‌اند. وی متهم است که طراح اصلی بمب‌گذاری سال ۱۹۷۶ در یکی از هواپیماهای خطوط هوایی کوبا است که ۷۳ نفر کشته داشت. در سال ۲۰۰۰ به دلیل دست داشتن در چند بمب‌گذاری در پاناما دستگیر شد. تری، سانتیاگو (۱۹۸۶ - ۱۹۳۰): از رزمندگان ارتش شورشی در سیرا مائسترا بود. تری در سال ۱۹۶۵ از فرماندهان نیروهای کوبایی در کنگو بود و زمان مرگ سرهنگ نیروهای مسلح انقلابی بود.

تسینترا فریاس، لئوپولدو (پولو) (۱۹۴۱-): اهل یارا است؛ وی در نوامبر سال ۱۹۵۷ به ارتش شورشی پیوست و جنگ را با درجه‌ی ستوانی به پایان برد. تسینترا فریاس داوطلبانه برای انجام مأموریت‌های انترناسیونالیستی در دهه‌ی ۷۰ به

آنگولا و اتیوپی رفت و در سال‌های ۸۶ - ۱۹۸۳ و ۱۹۸۹ فرمانده هیئت نظامی کوبا در آنگولا بود. تسینترا قهرمان جمهوری کوبا، ژنرال نیروهای مسلح و عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کوبا است.

تسین فوئه گوس، کامیلو (۱۹۵۹ - ۱۹۳۲): تسین فوئه گوس از مخالفان سرسخت کودتای ۱۹۵۲ باتیستا بود. وی در سال ۵۴ - ۱۹۵۳ در آمریکا زندگی می‌کرد، و در این مدت در کارگاه‌های تولید لباس و در رستوران‌های نیویورک، سانفرانسیسکو و شیکاگو کار می‌کرد، تا آن‌که پلیس اداره‌ی مهاجرت آمریکا او را دستگیر و از آمریکا اخراج کرد. در سال ۱۹۵۶ به مکزیک رفت و به مبارزه‌ی مسلحانه بر علیه باتیستا پیوست. وی نیز از سرنشینان گرانما بود و اواخر ۱۹۵۷ در ستون ارتش شورشی چه گوارا به درجه‌ی سروانی رسید. در سال ۱۹۵۸ به درجه‌ی فرماندهی رسید و از اوت تا اکتبر ۱۹۵۸

فرمانده ستون ۲ «آنتونیو ماتسئو» بود که برای اشغال مناطق غربی از سیرا مائسترا به پینار دل ریو می‌رفت. وی تا پایان جنگ در شمال لاس ویلاس می‌جنگید و در سال ۱۹۵۹ به سیاست ستاد ارتش شورشی رسید. روز ۲۸ اکتبر ۱۹۵۹ که با هواپیما از کاماگویی به هاوانا می‌رفت، هواپیما در دریا گم شد و تسین فوئه‌گوس جان باخت.

جنبش انقلابی ۲۶ ژوئیه: در ژوئن سال ۱۹۵۵ به دست فیدل کاسترو و دیگر شرکت‌کنندگان در حمله به پادگان مونکادا تأسیس شد، و کسان دیگری نیز به جنبش پیوستند: فعالان جوان جناح چپ حزب اورتودوکس و نیروهای دیگر، از آن جمله حرکت انقلابی ملی به رهبری فرانک پائیس در سانتیاگو و مبارزان قدیمی جنبش ملی انقلابی مثل آرماندو ارت و فائوستینو پرز در هاوانا. جنبش ۲۶ ژوئیه در ماه مارس ۱۹۵۶ از حزب اورتودوکس جدا شد. در خلال جنگ انقلابی جنبش از ارتش شورشی در کوهستان

(سیرا) و شبکه‌ی مخفی شهری (لانو) تشکیل می‌شد. در ماه مه سال ۱۹۵۸ فیدل کاسترو به دبیرکلی جنبش برگزیده شد. در طول جنگ انقلابی شروع به انتشار وسیع نشریه‌ی انقلاب Revolución کرد. پس از پیروزی جنبش ۲۶ ژوئیه در یک فرایند ادغام با حزب سوسیالیست خلق و هیئت انقلابی یکی شدند و در سال ۱۹۶۱ سازمان‌های انقلابی متحد را تشکیل دادند، که بعد به حزب متحد انقلاب سوسیالیستی تبدیل شد و بعد از ۱۹۶۵ حزب کمونیست کوبا نام گرفت.

حزب کمونیست کوبا: در سال ۱۹۶۱ همراه با تعمیق انقلاب و به دنبال فرایند تفکیک و روشن‌سازی، جنبش ۲۶ ژوئیه به تدریج با حزب سوسیالیست خلق و هیئت انقلابی در هم ادغام شدند و سازمان‌های انقلابی متحد (اُآرای ORI) را به وجود آوردند. در سال ۱۹۶۳ به حزب متحد انقلاب سوسیالیستی تغییر نام داد؛ و در اکتبر ۱۹۶۵ حزب کمونیست کوبا نام گرفت، با فیدل کاسترو در مقام

دبیر کلی کمیته‌ی مرکزی.

دل واله، سرچیو (- ۱۹۲۷): دل واله در سال ۱۹۵۷ به عنوان رزمنده و پزشک به ارتش شورشی در سیرا مائسترا پیوست، و در ستونی که به فرماندهی چه گوارا بود به درجه‌ی سروانی رسید. در سال ۱۹۵۸ معاون کامیلوتسین فوئه گوس فرماندهی ستون بود. در دهه‌ی ۶۰ فرمانده ستاد بود و بعد وزیر کشور و بهداشت شد. دل واله از سال ۱۹۶۵ عضو کمیته‌ی مرکزی و از ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۶ عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کوبا بوده است. دل واله ژنرال ارتش کوبا است. در سال ۲۰۰۱ عنوان قهرمان جمهوری کوبا گرفت.

دوران باتیستا، کارلوس: در طول جنگ انقلابی سروان ارتش باتیستا بود؛ فرماندهی یکی از واحدهای نظامی را در لاس وگاس خییاکوای سیرا مائسترا به عهده داشت.

دوران ویژه: در کوبا این اصطلاح را مخصوص شرایط اقتصادی بسیار سختی به کار می‌برند که مردم

کوبا از اوایل دهه‌ی ۹۰ با آن دست به گریبان بوده‌اند، و نیز برای سیاست‌ها و تمهیداتی به کار می‌برند که برای رویارویی با این شرایط سخت و دفاع از انقلاب به کار بسته شده است. با فروپاشی رژیم‌های اروپای شرقی و اتحاد شوروی که ۸۵ درصد از شرکای تجارت خارجی کوبا را شامل می‌شدند، کشور کوبا به شکل وحشیانه‌ای دوباره به حیطه‌ی بازار سرمایه‌داری جهانی پرتاب شد، بازاری که کوبا کم و بیش به مدت ۲۵ سال از هجوم آن در امان مانده بود. به هم ریختن ناگهانی و یک جانبه‌ی الگوهای تجاری کوبا را به چنان بحران اقتصادی سختی کشاند که از سال ۱۹۵۹ تا به آن روز سابقه نداشت. در ضمن این به هم ریختن الگوها زمانی روی داد که بحران سرمایه‌داری جهانی شدت یافت، و تشدید جنگ اقتصادی بر علیه کوبا به سرکردگی واشنگتن وضع اقتصاد کوبا را وخیم‌تر کرد. در سال ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ تمهیداتی به عمل آمد بلکه مانع از خراب‌تر

اعضای گروه گرانما بود و در ارتش شورشی به درجه‌ی سروانی رسید و در ستون چه‌گوارا خدمت می‌کرد. روز ۲۹ نوامبر ۱۹۵۷ در نبردی کشته شد؛ بعد از مرگ به درجه‌ی فرماندهی ارتقا یافت.

ریلو، ایزابل (۱۹۸۹ - ۱۹۴۰): فرمانده واحد رزمی زنان ماریانا گراخالس بود که در سپتامبر ۱۹۵۸ تشکیل شد. در پایان جنگ درجه‌ی ستوانی داشت. در سال ۱۹۶۰ به درجه‌ی سروانی ارتقا یافت. ریلو در واحد پزشکی، ستاد کل و انستیتوی فنی نظامی کار می‌کرد. و بعد به سرپرستی طرح کشاورزی توریباکوا منصوب شد.

ریلو، لیلیا: متولد سانتیاگوده کوبا؛ ریلو به ارتش شورشی، ستون یک پیوست و از بنیانگذاران واحد رزمی زنان بود. با درجه‌ی سرگردی از وزارت کشور بازنشسته شد.

ساتاماریا، هایده «یه» (۱۹۸۰ - ۱۹۲۲): در حمله‌ی ۱۹۵۳ به پادگان مونکادا شرکت داشت؛ در

شدن اقتصاد کشور شود. با آن که کمبود مواد غذایی و نیازهای اساسی به قوت خود باقی مانده بود، اما به همت کارگران کوبایی تا سال ۱۹۹۶ تورم دیگر کنترل شد، و وضع رو به بهبود گذاشت. رادیو ربلده: نام ایستگاه رادیویی ارتش شورشی است که روز ۲۴ فوریه‌ی سال ۱۹۵۸ در سیرامائسترا شروع به کار کرد. در ماه‌های پایانی جنگ، برنامه‌های خود را به ونزوئلا می‌فرستاد و از ونزوئلا برای کوبا رله می‌شد. در طول جنگ انقلابی، رادیو ربلده نقش مهمی در انتشار حقایق پیشرفت جنگ و مسایل سیاسی بازی می‌کرد.

ردوندو، تسیرو (۱۹۵۷ - ۱۹۳۱): ردوندو عضو سازمان جوانان اورتودوکس بود و به جنبش انقلابی به رهبری فیدل کاسترو پیوست و در حمله‌ی سال ۱۹۵۳ به مونکادا شرکت کرد. بعد از دستگیری و محاکمه به ده سال زندان محکوم شد، اما در پی اعلام عفو عمومی در ماه مه سال ۱۹۵۵ از زندان آزاد شد. یکی از

این حمله برادرش ایبل را دستگیر کردند و به شکل وحشیانه‌ای به قتل رساندند. خود او هفت ماه زندانی کشید. سانتاماریا از بنیانگذاران جنبش ۲۶ ژوئیه و عضو هیئت مدیره‌ی ملی است. وی از سازماندهندگان قیام ۳۰ نوامبر ۱۹۵۶ سانتیاگوده کوبا است. در سال‌های جنگ انقلابی سانتاماریا مأموریت‌های مخفی و بین‌المللی بی‌شماری را انجام داد، و بعد به رزمندگان ستون یک ارتش شورشی پیوست، تا آن که برای انجام مأموریت‌های مختلفی میان کوبایی‌های تبعیدی به خارج از کشور اعزام شد. سانتاماریا مؤسس و تا زمان مرگ رئیس کاساده‌لاس آمریکاس بود، و از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۸۰ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست کوبا بود.

سانچز، سیلیا (۱۹۸۰ - ۱۹۲۰): متولد مائزانیلو، نزدیک کوه‌های سیرامائسترا در شرق کوبا است. سانچز از بنیانگذاران حزب اورتودوکس در سال ۱۹۴۷ و

سازمان جوانان آن حزب است. وی از رهبران جنبش کسب عفو عمومی برای زندانیان مونکادا در ایالت اورینته است. او از بنیانگذاران جنبش ۲۶ ژوئیه (۱۹۵۵) بود و سازماندهی اصلی جنبش را در مائزانیلو به عهده داشت. وی سازماندهنده‌ی شبکه‌ای بود که برای ارتش شورشی عضوگیری و لوازم و مواد ضروری آن را تهیه می‌کرد. سیلیا سانچز نخستین زنی بود که به صف رزمندگان ارتش شورشی پیوست. سانچز از اکتبر ۱۹۵۷ در ستاد فرماندهی کل خدمت می‌کرد. زمان مرگ یکی از اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست کوبا و دبیر شورای دولتی و شورای وزیران بود.

سانچز موسکرا، آنخل: ستوان ارتش باتیستا بود و به انجام اعمال وحشیانه و ستم به دهقانان شهرت داشت، و در پایان جنگ به‌درجه‌ی سرهنگی رسیده بود. سانچز موسکرا روز اول ژانویه‌ی سال ۱۹۵۹ از کوبا گریخت.

سوسا، مروب (تولد ۱۹۲۰): از

یاراست، به ارتش شورشی پیوست و در ستون یک خدمت کرد. از بنیانگذاران واحد رزمی زنان (ماریانا گراخاس) است. فریاس، آنخل (۱۹۶۹ - ۱۹۴۰): فریاس از افراد ارتش شورشی ستون یک بود و بعد به ستون هشت به فرماندهی چه گوارا منتقل شد، که در سال ۱۹۵۸ برای اشغال مناطق غرب به سوی ایالت لاس ویلاس حرکت کرد. فریاس، تسیرو (۱۹۵۸ - ۱۹۲۸): وی از دهقانان سیرا مائسترا بود که ژانویه ۱۹۵۷ به ارتش شورشی پیوست. فریاس از رزمندگان ستون یک بود، و بعد در جبهه‌ی دوم شرق به فرماندهی رائل کاسترو در ستون ۱۸ جنگید. تسیرو فریاس روز ۱۰ ژانویه ۱۹۵۸ کشته شد و بعد از مرگ به درجه‌ی فرماندهی ارتقا یافت. فیگروا، خوان رامون (تورتو) اهل یارا، از رزمندگان ارتش شورشی، در جبهه‌ی اول و دوم خدمت کرد. او در تصادف کشته شد. اف ام سی نگاه کنید به فدراسیون زنان کوبا.

افسران بدنام ارتش باتیستا در منطقه‌ی سیرامائسترا بود و به جنایت و بدرفتاری و توهین نسبت به دهقانان و مردم روستایی شهره بود. سوسا در سال ۱۹۵۶ از مدرسه‌ی نظامی قاروی آمریکا در ایالات متحده فارغ‌التحصیل شده بود. سونیول، ادی (۱۹۷۱ - ۱۹۲۵): عضو جنبش ۲۶ ژوئیه در شهر سانتیاگو ده کوبا بود؛ در سال ۱۹۵۷ به ارتش شورشی پیوست. در سال ۱۹۵۸ به فرماندهی ستون ۱۴ جبهه‌ی چهارم ارتش شورشی رسید. جنگ را با درجه‌ی فرماندهی به پایان رساند. فدراسیون زنان کوبا (اف ام سی FMC): ۲۳ اوت ۱۹۶۰ به ریاست ویلما اسپین، یکی از رزمندگان ارتش شورشی تشکیل شد، و همه‌ی سازمان‌های زنان انقلابی را گرد هم آورد. اف ام سی از همان آغاز برای کسب تساوی زنان با مردان دست به مبارزه زد، و کوشید زنان کوبا را جذب نیروی کار و وظایف انقلابی کند. فرّ بنیتز، نورما (- ۱۹۴۱): متولد

کاسترو روز، رائل (- ۱۹۳۱): یکی از سازمان‌دهندگان حرکت‌های اعتراضی دانش‌جویان دانشگاه هاوانا بر علیه باتیستا؛ رائل کاسترو در حمله‌ی سال ۱۹۵۳ به پادگان مونکادا شرکت داشت و به سیزده سال زندان محکوم شد. در ماه مه سال ۱۹۵۵ به دنبال اعلام عفو عمومی از زندان آزاد شد. رائل کاسترو از بنیانگذاران جنبش ۲۶ ژوئیه است و از شرکت‌کنندگان سفر جنگی گرانما در سال ۱۹۵۶ است و از نخستین کادرهای ارتش شورشی است. در فوریه‌ی سال ۱۹۵۸ به مقام فرماندهی ارتقا یافت و به فرماندهی دومین جبهه‌ی شرق منصوب گشت. از اکتبر ۱۹۵۹ وزیر نیروهای مسلح انقلاب بوده است. وی ژنرال ارتش، و دومین مقام نیروهای مسلح انقلابی است. از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۶ معاون نخست‌وزیر بود و در آن سال به مقام معاون اولی ریاست شورای دولتی و شورای وزیران انتخاب شد. رائل کاسترو از بنیانگذاران حزب کمونیست

کوبا است. از سال ۱۹۶۵ دبیر دوم و عضو دفتر سیاسی حزب بوده است. رائل کاسترو عنوان قهرمان جمهوری کوبا را دارد. کاسترو روز، فیدل (- ۱۹۲۶): فیدل کاسترو از سال ۱۹۵۴ از رهبران فعال و برجسته‌ی دانش‌جویان دانشگاه هاوانا بود. بعد از تأسیس حزب اورتودوکس در سال ۱۹۴۷ وی یکی از سازمان‌دهندگان اصلی سازمان جوانان حزب بود. وی یکی از کاندیداهای حزب اورتودوکس برای مجلس نمایندگان در انتخابات سال ۱۹۵۲ که بعد از کودتای باتیستا در مارس همان سال لغو شد. به سال ۱۹۵۳ کاسترو دست به تشکیل جنبش انقلابی تازه‌ای زد که نسل صدمین سال نام گرفت، که به افتخار صدمین سال تولد خوزه مارتی بود؛ هدف مبارزه با دیکتاتوری باتیستا بود. کاسترو سازمان‌دهنده و فرماندهی حمله‌ی ژوئیه ۱۹۵۳ به پادگان مونکادو در سانتیاگو ده کوبا بود. اما بعد دستگیر، محاکمه و به ۱۵ سال زندان محکوم شد. نطق

بود و در مارس ۱۹۵۷ به ارتش شورشی پیوست و جزو نخستین گروه نیروهای کمکی بود که فرانک پایس به سیرا فرستاد. مرکادر در ستون یک و چهار خدمت می‌کرد. اوت ۱۹۵۷ در ستون ۴ به فرماندهی چه گوارا به درجه‌ی سروانی رسید. مدتی به مأموریت انترناسیونالیستی در آنگولا رفت، وی سرتیپ نیروهای مسلح است، و از خدمت زیرپرچم بازنشسته شده است.

کسادا، فلاویو: کسادا به اتفاق دیو گومز اوچوا جبهه‌ی چهارم ارتش شورشی را تشکیل دادند. اکنون سرهنگ دوی نیروهای مسلح انقلابی است.

کیندلان، رولاندو (- ۱۹۲۸): ژنرال نیروهای مسلح انقلابی. کارگر کشاورز اهل ایالت اوریانته. کیندلان در ژوئن ۱۹۵۷ به ارتش شورشی پیوست، و بعد به عضویت ستون تسین فوئه گوس درآمد. به سال ۱۹۵۹ به فرماندهی نظامی جزیره‌ی پینس منصوب شد. در سال ۱۹۶۲ در

دفاعیه‌ی او در دادگاه با عنوان «تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد» در هزاران نسخه تکثیر و در سراسر کوبا پخش شد، و به صورت برنامه‌ی جنبش انقلابی درآمد. کاسترو در سال ۱۹۵۵ در پی اعلام عفو عمومی از زندان آزاد شد، و به تشکیل جنبش ۲۶ ژوئیه پرداخت. وی سازمان‌دهنده‌ی اردوی کوچکی بود که اواخر سال ۱۹۵۶ با قایق بادبانی گرانما از مکزیک عازم کوبا شد و در طول جنگ انقلاب فرمانده ارتش شورشی بود؛ فیدل کاسترو در ماه مه ۱۹۵۸ دبیرکل جنبش ۲۶ ژوئیه شد. بعد از پیروزی انقلاب، کاسترو از فوریه‌ی ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۶ نخست‌وزیر کوبا بود و از آن زمان به بعد به ریاست شورای دولتی و شورای وزیران انتخاب شده است. کاسترو فرماندهی کل نیروهای مسلح انقلابی است؛ وی از سال ۱۹۶۵ دبیر اول حزب کمونیست کوبا بوده است.

کاسترو مرکادر، رائل (- ۱۹۳۷): وی از اعضای جنبش ۲۶ ژانویه

مبارزه با راهزنان ضدانقلاب شرکت کرد. در سال ۱۹۶۵ نخست معاون فرمانده و فرمانده ستون رزمندگان انترناسیونالیست کوبا در کنگوی برازاویل شد. از ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۶ عضو کمیته مرکزی حزب بود. او هم اکنون رئیس اتحادیه رزمندگان انقلاب کوبا در شهر هاواناست.

گِرا، اورستس (۱۹۳۲ -): گرا اهل یاراست و در سال ۱۹۵۷ به ارتش شورشی پیوست و در ستون‌های تحت فرماندهی چه گوارا، فیدل کاسترو و کامیلوتسین فوئه گوس جنگیده است. گرا جنگ را با درجه‌ی سروانی تمام کرد و اکنون ژنرال بازنشسته‌ی نیروهای مسلح است.

گراخالس، ماریانا (۱۸۹۳ - ۱۸۰۸): وی از یک خانواده‌ی فقیر و حامی سرسخت استقلال کوبا بود. در سال ۱۹۶۸ که جنگ مردم کوبا با استعمار اسپانیا آغاز شد، پسرهای خود را تشویق کرد به مبارزان بپیوندند. شوهر و پنج پسر او در نبردهای استقلال کشته شدند. یکی از پسرهای او به نام

آنتونیو مائستو ژنرال ارتش استقلال بود و به غول مفرغی شهرت داشت. غول مفرغی از رهبران استقلال کوبا بود و به دلاوری و قهرمانی شهره بود.

گرانما: گرانما اسم کشتی کوچکی است که هشتاد و دو رزمنده‌ی انقلابی را از مکزیک به کوبا آورد. از جمله‌ی این رزمندگان فیدل کاسترو، راثول کاسترو، ارنستو چه گوارا، کامیلوتسین فوئه گوس و خوان آلمیدا بودند؛ هدف آنان شروع نبرد انقلابی با رژیم غیرانسانی باتیستا بود که از سوی آمریکایی‌ها حمایت می‌شد. این جمع روز ۲ دسامبر ۱۹۵۶ در جنوب شرقی کوبا پیاده شدند. گرانما از سال ۱۹۶۵ اسم روزنامه‌ی حزب کمونیست کوبا بوده است. هم‌زمان با رسیدن گرانما به خاک کوبا، جنبش ۲۶ ژوئیه نیز قصد داشت در ایالت اوریانته قیام کند. این قیام که مرکز آن در سانتیاگو ده کوبا بود روز ۳۰ نوامبر ۱۹۵۶ به رهبری فرانک پایس صورت گرفت. این قیام و رسیدن گرانما به کوبا سرآغاز

جنگ انقلابی کوبا محسوب می‌شوند.

گره‌رو، آنتونیو (-۱۹۵۸): یکی از پنج انقلابی کوبایی است که در آمریکا در زندان است. در سال ۲۰۰۱ در آمریکا برای او پاپوش دوختند و به جرم «توطئه به منظور جاسوسی برای کشورهای خارجی» و «توطئه برای اقدام به عمل در نقش مأمور غیرقانونی خارجی» به زندان محکوم شد. گره‌رو متولد میامی است و در نخستین روزهای ژانویه ۱۹۵۹ با خانواده‌ی خود به کوبا برگشت. در دبیرستان یکی از رهبران دانش‌آموزی و عضو اتحادیه‌ی کمونیست‌های جوان بود. با استفاده از بورس به شوروی رفت و در رشته‌ی مهندسی هواپیماسازی درس خواند. گره‌رو عضو حزب کمونیست کوبا است، و اواسط دهه‌ی ۹۰ داوطلب یک مأموریت انترناسیونالیستی شد و به آمریکا رفت و با گروه‌های ضدانقلاب ساکن آمریکا تماس برقرار کرد. هدف وی کشف توطئه‌ها و عملیات ضدانقلاب بر

علیه کوبا و مطلع کردن دولت کوبا بود. در سال ۱۹۹۸ دستگیر و به دو بار حبس ابد به اضافه‌ی ۱۰ سال محکوم شد.

گوارا، ارنستو چه (۱۹۶۷ - ۱۹۲۸): از رهبران انقلاب کوبا و متولد آرژانتین است. یکی از جمع مسافران گرانما بود، و نخستین رزمنده‌ی ارتش شورشی بود که در جریان جنگ انقلابی کوبا به مقام فرماندهی ارتقا یافت. اواخر سال ۱۹۵۸ نیروهای مختلف انقلابی تحت فرماندهی خود را در مرکز کوبا با هم یک‌پارچه کرد، و سانتا کلارا، سومین شهر مهم کوبا را به تصرف درآورد. در پی پیروزی سال ۱۹۵۹، چه گوارا علاوه بر وظایف انقلابی پست‌ها و مسئولیت‌های دیگری نیز در دولت انقلابی به عهده داشت، از آن جمله ریاست بانک ملی و وزارت صنایع؛ چه گوارا اغلب به نمایندگی رهبری انقلاب کوبا در رویدادهای بین‌المللی حضور می‌یافت. در آوریل سال ۱۹۶۵ فرماندهی ستون رزمندگان کوبایی را به عهده داشت که به

مدت هفت ماه دوش به دوش نیروهای ضد امپریالیستی دیگر در کنگو جنگیدند. اواخر سال ۱۹۶۶ با یک گروه پیشتاز مرکب از داوطلبان انترناسیونالیست به بلیوی رفت. روز ۸ اکتبر سال ۱۹۶۷ در عملیاتی که توسط سیا سازماندهی شده بود به دست ارتش بولیوی مجروح و دستگیر شد، و روز بعد به قتل رسید.

گومز اوچوا، دلیو (- ۱۹۲۹): جنگجوی ارتش شورشی. بعد از تلاش برای اعتصاب سراسری آوریل ۱۹۵۸، گومز هماهنگ‌کننده‌ی فعالیت‌های جنبش ۲۶ ژوئیه در سطح کوبا شد (مرکز جنبش در هاوانا بود). وی به فرماندهی ستون ۳۲ شورشی و بعد در اکتبر ۱۹۵۸ به فرماندهی جبهه‌ی چهارم شرق رسید. بعد از پیروزی انقلاب، در ژوئن ۱۹۵۹ در رأس گروه مسلحی از داوطلبان کوبایی و دومینیکنی به جمهوری دومینیکن رفت؛ دستگیر و بعد آزاد شد. از آن به بعد در اقتصاد، بخش کشاورزی مسئولیت‌هایی

بر عهده داشته است.

گونزالز، رنه (- ۱۹۵۶): یکی از پنج انقلابی کوبایی است که اکنون در آمریکا زندانی است. در سال ۲۰۰۱ در آمریکا برای او پاپوش دوختند و به جرم «توطئه به منظور جاسوسی برای کشورهای خارجی» محکوم کردند، رنه گونزالز در شیکاگو متولد شده است. پدر و مادر وی کوبایی‌اند و در جنبش ۲۶ ژوئیه فعالیت می‌کردند و در سال ۱۹۶۱ به کوبا برگشتند. رنه گونزالز عضو اتحادیه‌ی کمونیست‌های جوان است و اواخر دهه ۸۰ برای مأموریت نظامی به آنگولا رفته است. وی دوره‌ی خلبانی دیده و معلم پرواز است. اواسط دهه‌ی ۹۰ داوطلب یک مأموریت انترناسیونالیستی شد و برای زندگی به آمریکا رفت و با گروه‌های ضدانقلاب ساکن آمریکا تماس برقرار کرد. هدف وی کشف عملیات و توطئه‌های ضدانقلاب بر علیه کوبا و مطلع کردن دولت کوبا بود. در سال ۱۹۹۸ دستگیر و به ۱۵ سال

پنج انقلابی کوبایی که در آمریکا زندانی است. در سال ۲۰۰۱ در آمریکا برای او پاپوش دوختند و به جرم «توطئه به منظور جاسوسی برای کشورهای خارجی» و «توطئه برای اقدام به عمل در نقش مأمور غیرقانونی خارجی» محکوم شد. لابانینو عضو اتحادیه‌ی کمونیست‌های جوان است و فارغ‌التحصیل رشته‌ی اقتصاد (۱۹۸۶). اواسط دهه‌ی ۹۰ برای انجام مأموریت انترناسیونالیستی داوطلبانه به آمریکا رفت و با گروه‌های ضدانقلاب ساکن آمریکا تماس برقرار کرد. هدف وی کشف توطئه‌ها و عملیات ضدانقلاب بر علیه کوبا و مطلع کردن دولت کوبا بود. لابانینو در سال ۱۹۹۸ دستگیر و به حبس ابد و ۱۸ سال زندان محکوم شد.

لاستره، مانوئل (- ۱۹۴۱): متولد یارا است؛ از رزمندگان ارتش شورشی و یکی از افراد ستون ۲ به فرماندهی کامیلوسین فوئه‌گوس که در سال ۱۹۵۸ ایالت لاس‌ویلاس را اشغال کرد. ژنرال ارتش است.

زندان محکوم شد و هم‌اکنون در زندان است.

گونزالز، فرناندو (- ۱۹۶۳): یکی از پنج انقلابی کوبایی که در آمریکا زندانی است در سال ۲۰۰۱ در آمریکا برای او پاپوش دوختند و به جرم «توطئه به منظور جاسوسی برای کشورهای خارجی» محکوم کردند. وی که عضو اتحادیه‌ی کمونیست‌های جوان است در سال ۱۹۸۷ از انستیتوی عالی رائل رواجارسیا در رشته روابط بین‌الملل فارغ‌التحصیل شده است. در سال‌های ۸۹ - ۱۹۸۷ برای مأموریت نظامی به آنگولا رفته است. اواسط دهه‌ی ۹۰ داوطلب یک مأموریت انترناسیونالیستی شد و برای زندگی به آمریکا رفت و با گروه‌های ضدانقلاب ساکن آمریکا تماس برقرار کرد. هدف وی کشف عملیات و توطئه‌های ضدانقلاب بر علیه کوبا و مطلع کردن دولت کوبا بود. در سال ۱۹۹۸ دستگیر و به ۱۹ سال زندان محکوم شد.

لابانینو، رامون (- ۱۹۶۳): یکی از

لوچا کوترا باندیدوس. نگاه کنید به مبارزه با راهزنان.

لورنسته، میگوئل (- ۱۹۳۷): اهل مانزانیلوست. به ارتش شورشی در سیرامائسترا پیوست و در ستون کامیلوتسین فوئه گوس به درجه‌ی ستوانی رسید. برای انجام مأموریت‌های انترناسیونالیستی به اتیوپی، اوگادن و آنگولا رفته است و در سال ۱۹۸۸ در عملیات کوئیتو کوانواله شرکت داشته است. ژنرال ارتش، و در سال ۱۹۹۹ از خدمت زیر پرچم بازنشسته شده است.

ماتسئو، آنتونیو (۱۸۹۶ - ۱۸۴۵): استراتژیست و فرمانده برجسته‌ی نظامی در جنگ‌های استقلال کوبا بر علیه اسپانیا در سده‌ی نوزدهم. وی فرمانده گروهی بود که در سال‌های ۹۶ - ۱۸۹۵ از اوریانته به حرکت درآمد و در نهایت به اشغال ایالت پینار دل ریو منجر گشت. ماتسئو در سال ۱۸۷۸ تجسم سازش‌ناپذیری انقلابی شد: نخستین جنگ استقلال کوبا پایان یافته بود، اما وی حاضر نشد سلاح به زمین بگذارد و با

رژیم استعماری نجنگد. فرمانی صادر کرد که به اعتراض باراگا مشهور شده است. ماتسئو در کوبا به غول مفرغی معروف است. روز ۷ دسامبر ۱۸۹۶ در نبرد کشته شد.

مارتی، خوزه (۱۸۹۵ - ۱۸۵۳): انقلابی برجسته؛ شاعر، نویسنده، سخنران و روزنامه‌نگار. مارتی قهرمان ملی کوبا است. در سال ۱۸۹۲ حزب انقلابی کوبا را تشکیل داد؛ هدف وی مبارزه با حکومت استعماری اسپانیا و ضدیت با نقشه‌های آمریکا در کوبا بود. وی سازمان دهنده و طراح جنگ استقلال سال ۱۸۹۵ بود و در نبرد دوس ریوس در ایالت اوریانته کشته شد. برنامه‌ی انقلابی و ضدامپریالیستی مارتی بخشی از سنت انترناسیونالیستی و میراث سیاسی انقلاب کوبا است. مارتینز پائز، خولیو (۱۹۹۹ - ۱۹۰۸): فرمانده ارتش شورشی؛ هم پزشک بود و هم رزمنده. بعد از پیروزی انقلاب، وزیر بهداشت شد. وی دانشمندی برجسته و از جراحان اورتوپد در سطح جهانی

بود، و رئیس بیمارستان
فروکتوسو رودریگز.

ماسفرر، رولاندو (۱۹۷۵ - ۱۹۱۴): از
سناتورهای طرفدار باتیستا و
سیاستمدار بورژوازی ثروتمندی
بود. در دهه‌ی ۵۰ یک دسته‌ی دو
هزار نفره‌ی شبه نظامی خصوصی
تشکیل داد که اعضای آن از
شکنجه‌گران و آدم‌کشان و
باجگیران بودند و به نام «ببرها»
شهرت داشتند؛ رهبری این دسته
را نیز خود وی برعهده داشت.
فعالیت‌های این «ببرها» هم‌آهنگ
با فعالیت ارتش رژیم دیکتاتوری
بود. در خلال جنگ انقلاب کوبا،
مزدوران ماسفرر نقش جوخه‌های
مرگ را بازی می‌کردند، و اگر
نگویم هزاران تن، صدها تن از
مخالقان رژیم را شکنجه کردند و
به قتل رساندند. منبع اصلی
درآمد «ببرها» فحشا و قمار و
باجگیری بود.

در دهه‌ی ۳۰ ماسفرر عضو
حزب کمونیست کوبا بود (که در
سال ۱۹۴۴ به حزب سوسیالیست
خلق تغییر نام داد) و در جنگ
داخلی اسپانیا نیز جنگیده بود، و

در سال ۱۹۴۵ از حزب بیرون
آمده بود. ماسفرر روز ۳۱ دسامبر
۱۹۵۸ از کوبا فرار کرد. ماسفرر
شانزده سال بعد در درگیری‌های
میان باندهای گانگستری در
میامی آمریکا کشته شد (در
اتومبیلش بمب کار گذاشته
بودند).

ماس کانوسا، خورخه (۱۹۹۷ -
۱۹۳۹): از مخالفان انقلاب کوبا
بود. در سال ۱۹۶۰ به آمریکا
مهاجرت کرد و سرمایه‌دار
سرشناسی شد. در سال ۱۹۸۱
بنیاد ملی آمریکایی‌های
کوبایی تبار را تأسیس کرد و تا
آخر عمر رئیس آن بود. هدف وی
حمایت و تأمین مالی
فعالیت‌های تروریستی و
ضدانقلابی بود.

مبارزه با راهزنان: از سال ۱۹۵۹ تا
سال ۱۹۶۵ انقلاب کوبا درگیر
جنگ با دار و دسته‌هایی بود که از
سوی سازمان سیا مسلح و تأمین
مالی می‌شدند. منطقه‌ی فعالیت
این مزدوران ضدانقلاب عمدتاً در
کوه‌های اسکامبرای واقع در مرکز
کوبا بود. در سال‌های آغازین

انقلاب حدود ۲۹۹ گروه که نفرات آن‌ها به ۴۰۰۰ تن می‌رسید فعالیت می‌کردند و دست به اقدام‌های تروریستی مثل آدم‌کشی و خرابکاری می‌زدند. شکست این دسته‌ها عمدتاً از طریق بسیج دهقانان و کارگران همان مناطق آلوده صورت پذیرفت. برای نبرد با راهزنان واحد ویژه‌ای به نام لوچاکنترا بساندیدوس (LCB) در نیروهای مسلح تشکیل شد.

موخنا، آمارایسر: از رزمندگان ستون یک ارتش شورشی و از پایه‌گذاران جبهه‌ی چهارم.

وردتسا، یوخنیا (۱۹۷۹ - ۱۹۳۶): متولد یارا بود؛ به ارتش شورشی پیوست و در ستون یک خدمت می‌کرد. جنگ را در جبهه‌ی چهارم و در شهر بارتولومه ماسو به پایان رساند.

ویله‌گاس، هاری (پومبو)

(۱۹۴۰ -): اهل یارای ایالت اوریانته. ویله‌گاس در سال ۱۹۵۷ به ارتش شورشی پیوست و اسکورت شخصی چه‌گوارا در ستون ۴ و ۸ شد. همراه گوارا برای نبرد به کنگو رفت، و همین‌جا

بود که چه به او نام رزمی «پومبو» داد، و بعد با چه به بولیوی رفت، و در بولیوی به عضویت ستاد کل جنبش چریکی درآمد. بعد از کشته شدن گوارا در اکتبر ۱۹۶۷، ویله‌گاس فرماندهی گروه رزمندگان باقی‌مانده را به دست گرفت. این عده موفق شده بودند خود را از محاصره‌ی مشترک نظامیان آمریکا و ارتش بلیوی برهانند، و ویله‌گاس با این گروه به کوبا برگشت (مارس ۱۹۶۸). ویله‌گاس در دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ سه نوبت برای مبارزه به آنگولا رفت. وی ژنرال (بازنشسته‌ی) نیروهای مسلح انقلابی است، عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست و نماینده‌ی مجلس ملی کوبا است. ویله‌گاس معاون اجرایی هیئت مدیره‌ی ملی اتحادیه‌ی رزمندگان انقلاب کوبا و رئیس دبیرخانه‌ی امور انترناسیونالیستی و نظامی - میهنی اتحادیه‌ی مزبور است. ویله‌گاس در سال ۱۹۹۵ به افتخار قهرمانی جمهوری کوبا نایل آمد.

نمایه

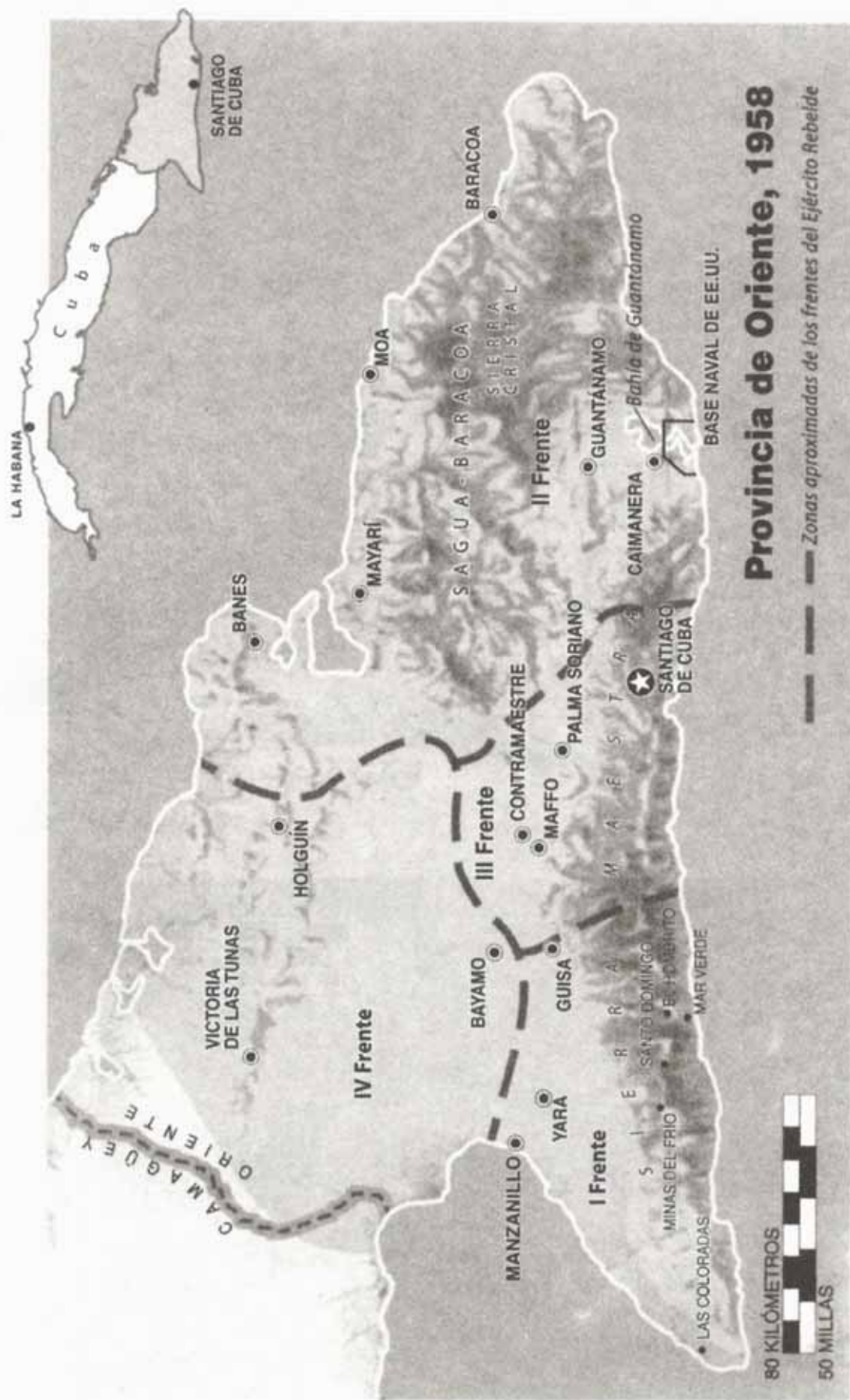
- آریاس، تونی: ۳۹
 آریاس، لئوناردو: ۳۹
 آلمشیدا، خوان: ۷، ۲۲، ۳۸، ۶۶، ۱۰۴
 آنا بتانکورت، مدارس: ۹۸
 آنگولا: ۲۹، ۸۹، ۹۰، ۱۰۵، ۱۱۰
 اتحادیه‌ی رزمندگان انقلاب کوبا: ۱۱۱، ۱۲۹
 اتیوپی: ۲۹، ۸۹، ۱۰۵، ۱۱۰
 اداره‌ی کمک به قربانیان جنگ و خانواده‌ی آنها: ۸۴، ۸۵، ۱۲۴
 ارتش شورشی: تهاجم وسیع ارتش باتیستا بر علیه ۴۹، ۵۰، ۶۱، ۶۵، ۸۴؛ مبارزه با بی‌سوادی ۹۳، ۹۷، ۱۰۰؛ مرحله‌ی حرکت مدام ۸۹، ۹۵، ۹۶، ۱۰۹، ۱۱۱؛ مدارس تشکیل شده از سوی؛ سنت همبستگی ۸۳، ۹۸، ۱۲۹؛ زنان در؛ کارگاه‌های ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۷۰، ۹۸
 ارناوندز، خرال‌دو: ۱۲۶
 ارناوندز، ملبا: ۱۰۵
 اره‌را، اوسوالدو
 اسپین، ویلما: ۹۴، ۹۵
 اصلاحات ارضی: ۱۰۱
 الجزایر: ۸۹
 ام - ۲۶ (اسیونیک): ۳۴، ۴۹
 اونیاته، الخاندرو «کانتین فلاس»: ۴۰
 ایگله‌سیاس، خوئل: ۴۰
 باتیستا، فول جتسیو: ۱۱، ۷۹
 باربادوس، بمب‌گذاری هواپیما: ۱۲۴، ۱۲۷
 باربان، جئورجینا: ۲۷
 بتانکوست، آنا: ۹۵، ۹۶، ۹۸
 پاز، رامون: ۸۹
 پالومارس، پاستور: ۸۶
 پرز، چاوز: ۲۹
 پرز، فائوستینو: ۵۶
 پرز کینتو، رولاندو: ۱۲۲
 پلایا خیرون: ۱۷، ۸۸، ۱۱۱
 پوئبلا، امیلیا: ۲۷
 پوئبلا، ته؛ و مدارس آنا بتانکورت ۹۵، ۹۶ - ۹۸؛ و کمک به رزمندگان و قربانیان جنگ ۳۱، ۴۵، ۸۰، ۸۴ - ۸۵؛ و چه‌گوارا ۲۹، ۴۱، ۵۰، ۵۴

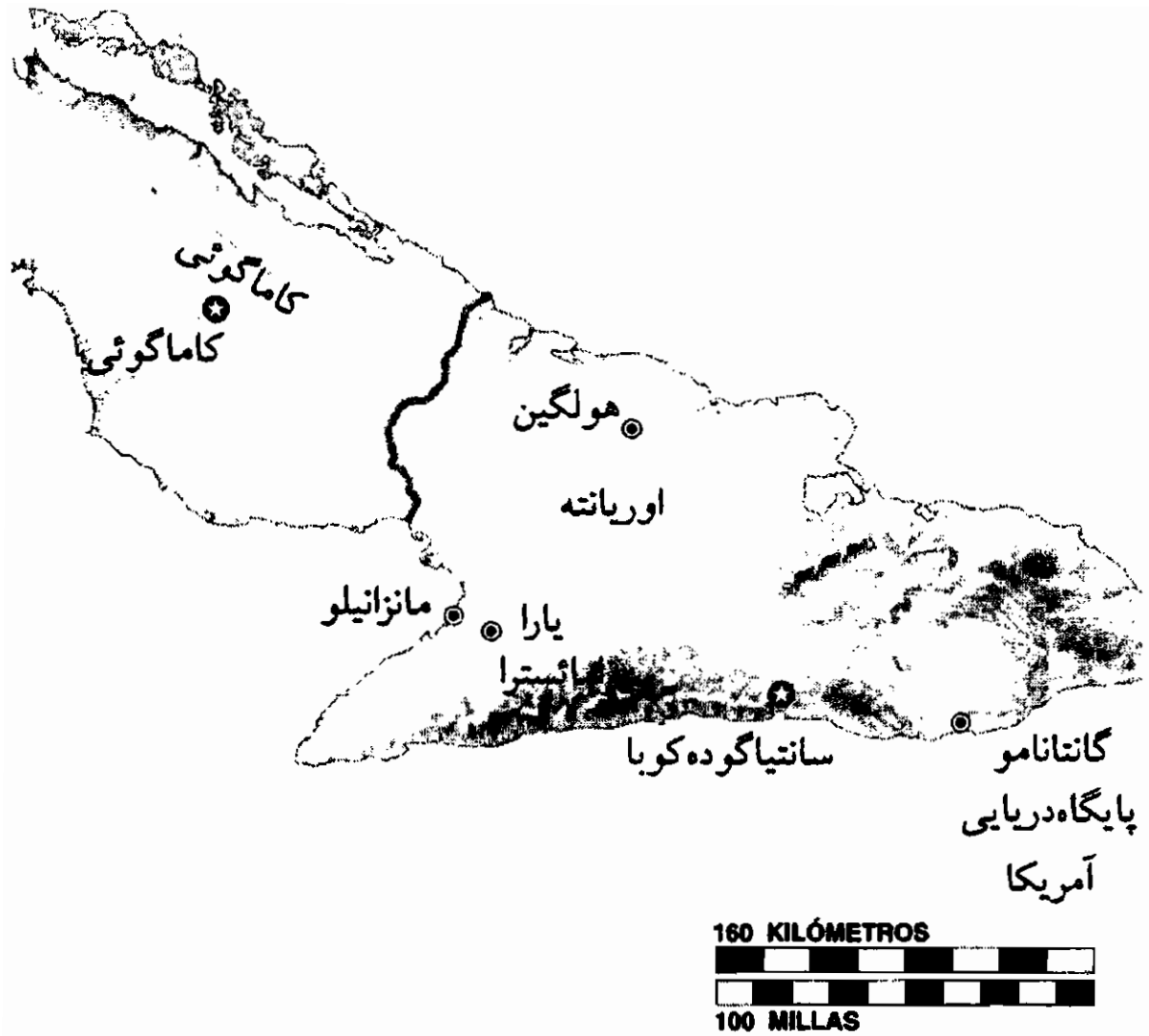
- خاروکو: ۱۲، ۱۰۲، ۱۰۴
 خلیج خوک‌ها، نگ، پلایا خیرون: ۸۸
 ۱۱۱
 دسته‌های ضدانقلابی اسکامبرای: ۸۹
 ۸۸
 دفاع: آمادگی کوبا؛ زنان و ۱۰۲، ۱۰۳
 ۱۰۵
 دل‌پینو، گروهبان: ۳۷، ۳۸
 دل‌واله، سرخیو: ۸۹
 دوران باتیستا، کارلوس: ۵۲، ۵۳، ۵۴
 ۵۷
 دوران ویژه: ۱۱۷
 دهقانان: ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۵۱، ۵۶، ۶۱-۶۳
 ۹۲-۹۳، ۹۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۶
 رادیو ربلده: ۴۸، ۷۱
 ردوندو، تیرو: ۴۷، ۵۶
 رژیم باتیستا: فروپاشی؛ جنایت‌ها؛
 تهاجم بر علیه ارتش شورشی: ۲۷
 ۳۰، ۳۲، ۳۹، ۷۴، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۱۰۴
 رسته‌ی میلشای منطقه‌ای: ۸۱، ۱۰۶
 ۱۰۹، ۱۱۸
 رودس، الیانا: ۳۹
 روز دفاع: ۱۰۲، ۱۱۳
 روسپان: ۹۸، ۹۹
 ریلو، ایزابل: ۶۴، ۶۷-۶۹، ۷۸، ۸۰
 ریلو، لیلیا: ۶۰، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۵، ۷۷
 ۷۸
 ریورو آگوئرو، آندرس: ۷۴
 زنان: ادامه‌ی چالش‌ها؛ در ضد انقلاب؛
 ۶۵، ۹۰؛ مأموریت‌های جاری: ۵۰،
 ۵۶، ۱۲۴؛ خانواده‌ی؛ و طرح
 دآمداری خاروکو ۱۰۱، ۱۰۳؛
 پیوستن به ارتش شورشی ۲۶، ۳۵،
 ۳۸، ۴۰، ۴۱؛ در جنبش ۲۶ ژوئیه
 در یارا ۸- ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۳۸،
 ۴۱، ۴۳، ۵۱، ۶۱، ۸۱؛ در مبارزه با
 بی‌سوادی ۹۳، ۹۷، ۱۰۰؛ در واحد
 رزمی زنان ۲۴، ۴۳، ۵۹، ۶۰، ۶۱،
 ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۰
 ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸؛ درجه‌ی
 نظامی؛ و استرداد زندانیان ۵۰، ۵۵،
 ۱۰۷، ۱۰۸؛ در دوره‌ی جوانی ۲۶
 ۲۷
 پوسادا کاریلز، لوئیس: ۱۲۵، ۱۲۷
 تبعیض نژادی: ۳۵، ۸۰، ۱۱۵
 تجاوز [جنسی]: ۲۷، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۷۵
 تری، سانیتاگو: ۳۵
 تسرو پلادو، نبرد مزارع کودکان یتیم
 جنگ: ۷۰
 تسیترا فریاس، لئوپولدو: ۲۹، ۸۹
 تسین فوئه‌گوس، کامیلو: ۳۸، ۵۳، ۶۵،
 ۶۶، ۷۹، ۱۰۹
 جنبش ۲۶ ژوئیه: ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۴۱،
 ۴۳، ۵۱، ۶۱، ۶۸، ۶۹، ۸۰، ۸۲، ۸۴
 جنبش سوادآموزی؛ در زمان جنگ
 انقلابی: ۴۰، ۴۷، ۹۱-۹۳
 حزب کمونیست کوبا: ۷۷، ۱۲۹
 حمله‌ی مونکادا: ۱۰۴، ۱۲۹

۹۴، ۹۵؛ فیدل کاسترو درباره‌ی
 ۹۷، ۹۹، ۱۰۳
 فرر، نورما: ۲۹
 فریاس، آنخل: ۳۹
 فریاس، تسیرو: ۸۹
 فیگروئا، خوان رامون (توستو)
 قیام ساتیآگو ده کویا: ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸،
 ۳۹، ۵۹، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۱۰۴، ۱۰۷
 کاروان آزادی: ۲۴، ۶۸، ۷۸، ۷۹، ۸۰
 کاسترو روز، راثول: ۳۱، ۳۸، ۷۸، ۱۰۴،
 ۱۱۲
 کاسترو روز، فیدل ۱۰، ۳۸، ۵۹؛ و
 رویدادهای ۵ اوت ۱۹۹۴ ۹۳
 ۱۲۲؛ در حمله‌ی کایو اسپینو ۶۳
 ۶۶؛ چالش‌های بعدی؛ اعتماد به
 زنان ۶۹، ۱۰۱؛ مبارزه به خاطر
 مساوات زنان ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۸؛
 درباره‌ی اف ام سی ۹۴، ۹۶، ۱۲۲؛
 و واحد رزمی زنان ۲۴، ۴۳، ۵۹،
 ۶۱، ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۸۰، ۱۰۳
 ۱۰۸، ۱۲۹؛ و همبستگی اجتماعی
 ۸۳، ۹۸، ۱۲۹؛ در باره‌ی زنان در
 نیروهای مسلح ۲۵، ۲۹، ۳۵، ۳۸،
 ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۴ -
 ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹،
 ۱۳۰
 کاسترو مرکادر، راثول: ۷۸، ۱۱۳
 کایو اسپینو
 کادا، فلاویو: ۷۴

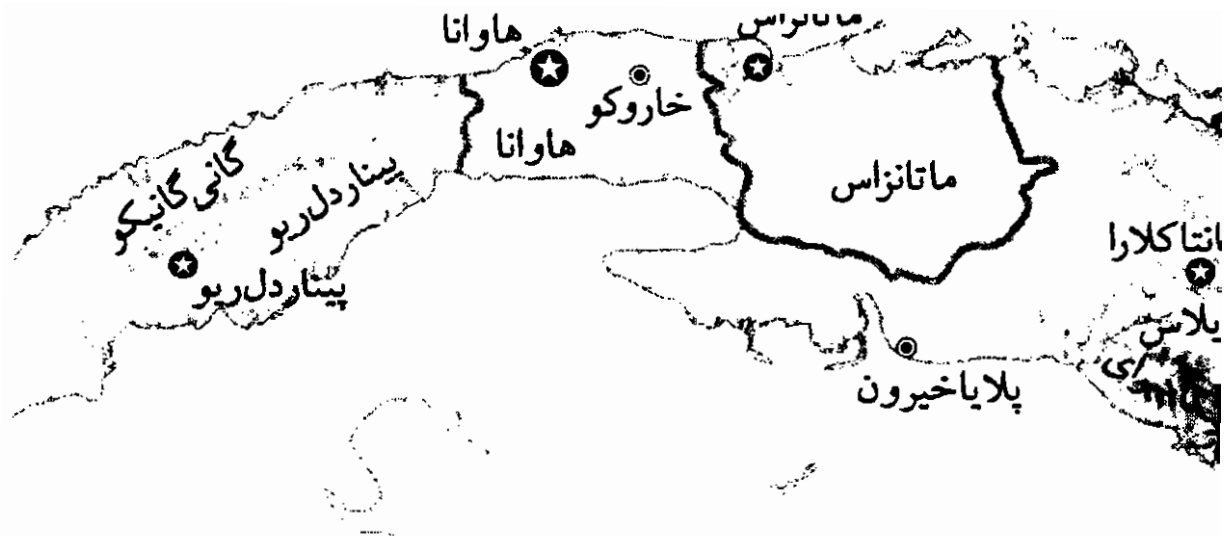
و دفاع از کویا؛ کویا، نمونه‌ای
 برای؛ در مأموریت‌های
 انترناسیونالیستی؛ در مبارزه با
 بی‌سوادی؛ عقیده درباره‌ی؛ و
 خدمت نظام؛ تعصب نسبت به؛ در
 ارتش شورشی؛ پیش از انقلاب؛
 انقلاب درها را باز می‌کند؛ در
 نیروهای مسلح انقلابی؛ در
 حمایت از انقلاب؛ در نیروی کار؛
 نیز نگاه کنید به واحد رزمی زنان
 [ماریانا گراخالس]: ۲۴، ۲۵، ۶۱،
 ۶۷، ۶۹، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۱۰۴ - ۱۰۶،
 ۱۲۸
 زندانیان، استرداد ارتش شورشی: ۵۰ -
 ۵۵، ۵۷، ۵۸
 زندانیان: «۵ زندانی کویایی»: ۱۲۴،
 ۱۲۵
 ساتاماریا، هایده: ۴۸، ۱۰۴
 سانچز، سیلیا: ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۶۳، ۶۸
 سانچز موسکرا، آنخل: ۶۳
 سوتیل، خوتینو: ۲۷
 سوسا، مروب: ۵۲
 سونیول، ادی: ۶۴، ۷۰، ۷۱ - ۷۵
 سیرامائسترا: ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۸، ۴۳، ۴۵،
 ۵۲؛ دهقانان: ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۷، ۶۱،
 ۶۳، ۶۵، ۸۴، ۸۷، ۹۱، ۹۹، ۱۲۰
 شاهدان یهوه: ۱۰۴
 صلیب سرخ: ۵۰، ۵۴، ۵۹
 فدراسیون زنان کویا (اف ام سی) ۱۱،

- کمیته‌ی دفاع از انقلاب (سی‌دی‌آر): ۱۰۳، ۱۲۲
- کنگو: ۲۹، ۳۹، ۸۹، ۱۱۰
- کیندلان، رولاندو: ۳۹
- گانتامو: ۱۰۵
- گرا، اوتیمیو: ۸۵
- گرا، اورستس: ۲۹
- گراخالس، ماریانا: ۲۴، ۶۱، ۶۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۸
- گرانما: ۲۶، ۳۷، ۳۸، ۱۰۵
- گرو، آنتونیو: ۱۲۶
- گروه واکنش سریع: ۱۲۱
- گوارا، ارنستو چه ۲۹، ۳۸، ۴۱؛
- قابلیت‌های رهبری ۴۵، ۴۶، ۵۴؛
- مبارزه با بی‌سوادی ۶۶، ۶۸، ۸۰ و
- استرداد اسیران ۹۱
- گوتیه رز، اورستس: ۶۴
- گومز اوچوا، دلیو: ۲۶
- گونزالز، لیان: ۱۲۳
- گونزالز، رنه: ۱۲۵
- گونزالز، فرناندو: ۱۲۵، ۱۲۶
- لابانیتو، رامون: ۱۲۶
- لاستره، مانوئل: ۲۹
- لورنته، میگوئل:
- لوس‌گویروس (نبرد): ۷۴، ۷۷
- ماتسئو، آنتونیو: ۶۸، ۱۰۸
- مارتی، خوزه: ۱۰۷، ۱۲۹
- مارتینز پائز، خولیو: ۴۵
- ماسفرو، رولاندو: ۲۷، ۲۸
- ماس کانوسا خورخه: ۱۲۴، ۱۲۷
- مبارزه با راهزنان: ۸۸، ۱۱۶
- مدارس نظامی کامیلو تسین فوئه‌گوس:
- ۳۸، ۵۵، ۶۵، ۶۶، ۷۹، ۱۰۹
- منبع آب هولگین، نبرد: ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۹۰
- موخنا، آمار ایسر: ۷۴
- نیروهای مسلح انقلابی (اف‌ای‌آر):
- قابلیت دفاع؛ زنان در ۲۵، ۲۹، ۳۵، ۹۲، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۰
- واحد رزمی زنان ماریا گراخالس:
- هنگام نبرد ۲۴، ۵۹، ۶۱؛ فیدل
- کاسترو و ۶۱، ۶۸؛ نبرد برای
- سازماندهی ۷۰، ۷۴، ۷۶؛ در نقش
- پیش‌تازان ۷۹، ۸۰، ۱۰۳؛ آموزش
- ۱۰۷، ۱۰۸
- وردتسیا، یوخنیا: ۳۹
- ویتنام: ۸۹، ۹۰، ۱۱۰
- ویلگاس، هاری: ۲۲، ۲۹
- همبستگی بین‌المللی؛ مأموریت‌های
- کوبا: ۸۴، ۹۹، ۱۳۰
- هنگ توپخانه‌ی ضد‌هوایی زنان: ۱۰۴، ۱۱۸
- یائیس، فرانک: ۳۴، ۳۸
- یارا: ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۶۶





Cuba 1959



نشر گل آذین منتشر کرده است:

- **آزادی زنان (مسایل، تحلیلها و دیدگاهها)**
نوشته: ایولین رید
ترجمه: افشنگ مقصودی
چاپ اول ۱۳۸۰ / رقمی / ۲۰۰ صفحه / ۱۲۰۰ تومان
- **آرایش، مُد و بهره‌کشی از زنان (مسایل، تحلیلها و دیدگاهها)**
نوشته: جوزف هنسن، ایولین رید، ماری آلیس واترز
ترجمه: افشنگ مقصودی
چاپ اول ۱۳۸۱ / رقمی / ۲۴۰ صفحه / ۱۸۰۰ تومان
- **زنان در انقلاب کوبا (گفتگو با تته پوئبلا؛ بنیانگذار فدراسیون زنان کوبا)**
به کوشش: ماری - آلیس واترز
ترجمه: ع.ا. بهرامی
چاپ اول ۱۳۸۲ / رقمی / ۱۶۰ صفحه / ۱۶۰۰ تومان
- **ارتش سایه‌ها (رُمان ارتش مقاومت فرانسه)**
نوشته: ژوزف کسل
ترجمه: قاسم صنعوی
چاپ اول ۱۳۸۲ / رقمی / ۲۷۲ صفحه / ۱۹۵۰ تومان
- **ویکتوریا (رمان برنده جایزه نوبل ۱۹۲۱)**
نوشته: کینوت هامسون
ترجمه: قاسم صنعوی
چاپ اول ۱۳۸۲ / رقمی / ۱۶۰ صفحه / ۱۴۰۰ تومان
- **کله‌فریاد (ترانه‌هایی از خراسان)**
محسن میهن‌دوست
چاپ اول ۱۳۸۰ / رقمی / ۲۰۰ صفحه / ۱۲۰۰ تومان
- **اگر من بی‌دُم، تو هم بی‌دُم، (دفتری از هشت حکایت شنیده شده در خراسان)**
محسن میهن‌دوست
چاپ اول ۱۳۸۰ / رقمی / ۷۲۰ صفحه / ۳۹۰ تومان
- **چگونه E-mail بنویسیم (آموزش مهارت‌های کاربردی و نوشتاری)**
نوشته: نانسی فلین، تام فلین
ترجمه: نرگس مینا، ماندانا مینا
چاپ اول ۱۳۸۱ / رقمی / ۱۴۰ صفحه / ۱۰۰۰ تومان

کودکان و نوجوانان:

- **ماجراهای گرگ شرور (قصه‌های عمورموس ۱)**
گزیده‌ای از قصه‌های عامیانه‌ی مردم جهان
نوشته: ژان موزی / ترجمه: قاسم صنعوی
چاپ اول ۱۳۸۲ / رقعی / ۹۶ صفحه / ۸۰۰ تومان
- **ماجراهای میمون زرنگ (قصه‌های عمورموس ۲)**
گزیده‌ای از قصه‌های عامیانه‌ی مردم جهان
نوشته: ژان موزی / ترجمه: قاسم صنعوی
چاپ اول ۱۳۸۲ / رقعی / ۹۶ صفحه / ۸۰۰ تومان
- **ماجراهای خرگوش پیر (قصه‌های عمورموس ۳)**
گزیده‌ای از قصه‌های عامیانه‌ی مردم جهان
نوشته: جو چاندلر هریس / ترجمه: قاسم صنعوی
چاپ اول ۱۳۸۲ / رقعی / ۵۶ صفحه / ۶۰۰ تومان
- **کفشهای جادویی هانیم**
گزیده‌ای از قصه‌های مردم جهان
نوشته: آنت نوآمی / ترجمه: فریبا شاملو صفوی
چاپ اول ۱۳۸۲ / رقعی / ۱۲۰ صفحه / ۱۰۰۰ تومان
- **جادوگر و رئیس پلیس**
نوشته: پی‌یر گریپاری / ترجمه: فرزانه مهری
چاپ اول ۱۳۷۹ / پالتویی / ۴۸ صفحه / ۴۳۰ تومان
- **من یک نی‌نی دارم**
نوشته: ادیل هلمان - هورپوال / ترجمه: فرزانه مهری
چاپ دوم ۱۳۸۱ / خشتی / ۲۴ صفحه / ۳۰۰ تومان
- **من یک زبان کوچک دارم**
نوشته: فرانسوازگی یومون / ترجمه: فرزانه مهری
چاپ دوم ۱۳۸۱ / خشتی / ۲۴ صفحه / ۳۰۰ تومان
- **من یک تخم تمساح دارم**
نوشته: کریستیان مروی / ترجمه: فرزانه مهری
چاپ دوم ۱۳۸۲ / خشتی / ۲۴ صفحه / ۳۵۰ تومان
- **راز کوچک بانی**
نوشته: ویرجینیا میلر / ترجمه: فرزانه مهری
چاپ اول ۱۳۸۰ / خشتی / ۲۴ صفحه / ۳۰۰ تومان

Teté Puebla
THE Mariana Grajales
Women's Platoon
In Guba's Revolutionary War
1956 - 1958

MARY - ALICE WATERS



Golâzin Publication
Tehran, 2003

MARIANAS IN COMBAT



TETE PUEBLA

سر تیپ تته پوئبلا در جمع زنان نیروهای مسلح انقلابی کوبا
بالاترین درجه را دار در ژنرال پوئبلا در سال ۱۹۵۶ به مبارزات مردم
کوبا برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری باتیستا پیوست و آن چه می خوانید
روایت زندگی اوست. روایت زندگی زنان و مردان عادی کوبا، زنان
و مردانی که سازندگان تاریخ انقلاب کوبا هستند و بسیاری از آنها
مثل تته پوئبلا در سال های آغازین انقلاب سنین نوجوانی را می گذراندند
و می بینیم که آنان خود چگونه در روند این مبارزات متحول شده اند
اکنون دیگر پنجاه سال می شود که زندگی تته پوئبلا و زنان کوبا
با مبارزه برای ارتقای موقعیت اجتماعی و اقتصادی زنان درهم
تنیده شده است، مبارزه ای که از انقلاب سوسیالیستی کوبا نفعیک
ناپذیر است.



نشر گل آذین

